

اسکار نیپور
گفتگو با



پیام

در بجه‌ای گشوده بر جهان

تیر ۱۳۷۱ - قیمت ۸۰۰ ریال

سال بیست و سوم - شماره ۲۶۵

تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۳

تحميل

آرای دیگران

BALU

اسکار نیپو با گفگو با

بیبا

تسل
آرای دیگران

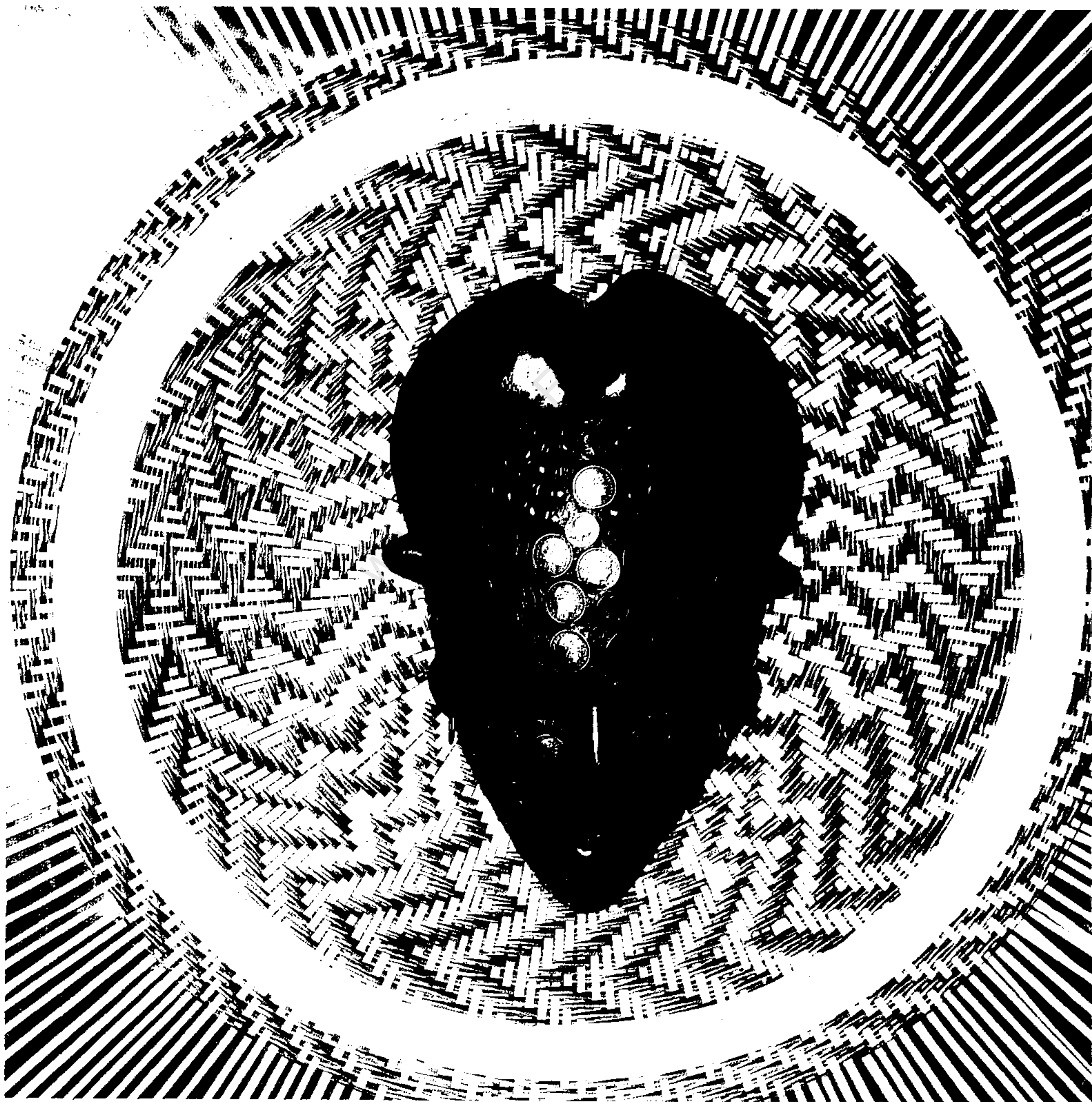
BALU

از خوانندگان دعوت می‌کنیم که به منظور درج در این صفحه برآیمان عکس بفرستند. عکسها می‌تواند به نقاشی، مجسمه‌سازی یا معماری یا هر موضوع دیگری که به تبادل و باروری متقابل فرهنگها کمک می‌کند مربوط باشد. می‌توانید تصاویری از دو اثر در زمینه‌های مختلف فرهنگی ارسال دارید. تصاویری که رابطه یا شباهت بین آندو به نظران قابل تعمق می‌رسد. لطفاً به همه تصاویر توضیح کوتاهی بیفزایید.

سه نماد، سه قاره

۱۹۹۱، مونتاژ اثر مونیک کنستانت - دسپورتس

عناصری از سه بخش جهان در این اثر ترکیبی به توسط زنی اهل مارتینیک به هم آمیخته شده است که هم دکتر است و هم نقاش. مونتاژ او مرکب است از یک ماسک آفریقایی که وی ضمن مسافرت به کامرون خریده، و یک تکه حصیر که محصول هنر مرسوم سرخپوستان حوزه کارائیب است. این ماسک با سکه‌های اروپایی پولک کاری شده تا غربی شدن سیاهان آفریقا را به طور نمادین نشان دهد. این هنرمند که خود را یک آفریقایی - اروپایی ساکن آمریکا می‌داند، می‌گوید که این «نمایانگر واقعیت چندگانه فرهنگ کارائیب است، آمیزه‌ای نامتجانس اما موفق».





در ستایش بردباری

۹ فضیلتی دست و پا گیر

نوشته برنارد ویلیامز / ترجمه ع. بیرانوند

۱۴ ولتر، در برابر خودکامگی

نوشته ژان لوسه / ترجمه ع. ب.

۱۸ گاندی و عدم خشونت

نوشته رامین جهاننگلو / ترجمه بیرانوند

۳۱ جوامع باز افریقای سیاه

نوشته ایبا در تیام / ترجمه ع. ب.

۳۴ بردباری از دیدگاه اسلام

نوشته محمد ارغون / ترجمه ع. بیرانوند

۳۸ نابردباری، مرگ اندیشه است

نوشته ادگار پیزانی / ترجمه ع. ب.

۴۰ توازن در وندل پارک

نوشته نیلا ماهاراج / ترجمه امید اقتداری

۲۳

فضای سبز

ترجمه امید اقتداری

صدای گذشتگان

ترجمه مصطفی اسلامی

۴۴ فعالیت‌های یونسکو

کوتاه و خواندنی

۴۶ میراث جهانی

راه ساگاماتا

نوشته خوسه سراوگا / ترجمه هادی غبرایی

۴۹ نامه به سردبیر

ترجمه امید اقتداری

۴۵

دیدگاه فدریکو مایور

ترجمه هادی غبرایی

روی جلد:

در اشتیاق صلح کلار

اثر و. بالو نقاش هندی

پشت جلد:

دیدار (۱۹۹۱)

اثر مارتین ویالا هنرمند فرانسوی

لطفاً قبل از مطالعه متن به این یادداشت توجه فرمایید.

در مرحله‌ای که این شماره به صورت فیلم مونتاژ شده، آماده چاپ بود، به منظور پرهیز از بعضی از لغزشهای احتمالی، به نظر محقق اندیشمند آقای دکتر رضا داوری استاد فلسفه دانشگاه تهران رساندیم. ایشان نکاتی را تذکر دادند که در حد امکان اعمال شد. اما متأسفانه تذکر بجای ایشان در مورد کاربرد کلمه «تساهل» به جای «بردباری» که قبلاً ویراستار آن را به عنوان معادل فارسی برگزیده بود میسر نشد، زیرا ناگزیر می شدیم تمام حروفچینی متن را عوض کنیم. لذا ضمن پوزش، از خوانندگان ارجمند درخواست می شود در مواردی که با کلمه بردباری برخورد می کنند آن را معادل کلمه «تساهل» یا «تحمل آرای دیگران» استنباط بفرمایند.



پیام

ماهانه به ۳۲ زبان و خط بریل منتشر می شود.

«حکومت‌های کشورهای عضو این اساسنامه به نمایندگی از جانب ملت خود اعلام می دارند: «از آنجایی که جنگ ابتدا در ذهن نطفه می بندد دفاع از صلح نیز از همین حیطه باید آغاز گردد ... صلحی که بر مبنای ترتیبات سیاسی و اقتصادی حکومتها حاصل شود نمی تواند حمایت همگانی، پایدار و صمیمانه ملت‌ها را جلب کند، و چنانچه بخواهیم صلح فروپاشد باید بر مبنای همبستگی فکری و اخلاقی کل بشر بنا شود... به این دلایل کشورهای عضو ... توافق می کنند و مصمم اند که وسایل ارتباط میان ملت‌ها را ایجاد و از آنها در جهت تفاهم متقابل و شناخت بهتر و کاملتر ملت‌ها از یکدیگر استفاده کنند...» برگرفته از دیباچه اساسنامه سازمان یونسکو، لندن، ۱۶ نوامبر ۱۹۴۵

تیر ۱۳۷۱

سال بیست و سوم - شماره ۲۶۵

تاریخ انتشار: مرداد ۱۳۷۳

گفتگو اسکار نیمیر

در گفتگو با ادوار بلبی



■ در هشتاد و چهار سالگی بیش از ۳۰۰ پروژه اجرا شده یا در دست طراحی دارید که برازیلیا نقطه اوج دستاوردهایتان به شمار می‌رود، و بحق می‌توانید خود را پربارترین معمار قرن به‌خوانید. آیا بسازم شور و شوق خلاقیت در خود می‌بینید؟

— دیگر عمری نمانده. دیگر به سفر نمی‌روم، چون می‌خواهم فراغت کافی داشته باشم تا به خانواده و دوستانم برسم. اما هر روز، حتی شنبه‌ها، نه صبح به دفتر کارم در کوپاکابانا می‌روم و تا هفت غروب آنجا می‌مانم. نمی‌توانم روی صندلی راحتی بنشینم و کاری نکنم یا همه‌اش به مصائب زندگی بیندیشم.

برای من معماری همیشه هم حرفه بوده و هم سرگرمی. معماری مجذوب و شیفته‌ام می‌کند اما اهمیت بیش از حد برای آن قائل نمی‌شوم. مسئله مهم برای من این است که خودم احساس راحتی کنم، در کنار نیازمندان باشم و بی‌عدالتیهای اجتماعی را محکوم کنم. از این که بگذریم، شهرتی به هم زده‌ام و هنوز سیل سفارش به طرفم سرازیر است. ولی تعداد افراد تیمم را به چهار نفر کاهش داده‌ام تا زندگی آرامتری داشته باشم. البته اهمیت دارد که آدم تا لحظه آخر عمر همچنان فعال باشد. آدمی یک بار که بیشتر زندگی نمی‌کند.

■ پس هنوز معمار فعالی هستید. در حال حاضر روی چه پروژه‌هایی کار می‌کنید؟

— می‌خواهم با احداث سه عمارت، محور یادمانی برازیلیا را کامل کنم. این سه عمارت عبارتند از موزه، کتابخانه ملی و بایگانی تاریخی و شاید زیباترین عمارتهای پایتخت از کار درآیند. این پروژه آخرین کار من معمار در چارچوب طرح جامعی است که شهرساز بزرگ برزیلی لوسیو کوستا تدوین کرده است. من به او بسیار مدیونم.

تعدادی پروژه دیگر هم قبول کرده‌ام، مانند موزه نیتروا (شهری پانصد هزار نفری در نزدیکی ریو دوژانیرو) و مرکز برزیل — پرتغال در قلب شهر

اسکار نیمیر یکی از برجسته‌ترین نمایندگان معماری مدرن است و ساختمانهایی در میهنش برزیل و نقاط دیگر جهان ساخته است که ابداعگری خیره‌کننده‌ای از لحاظ فرم در آنها به کار رفته است. اسکار نیمیر بخصوص به خاطر کارش در برازیلیا، پایتخت جدید برزیل، شهرت دارد. او در گفتگو با پیام یونسکو موقعی که از فعالیت چشمگیر خود حرف می‌زند می‌گوید که هدف معماری فقط استفاده عملی نیست بلکه معماری هنری است با اهمیت که در آن تخیل جای خاصی دارد. اسکار نیمیر مقاله‌های متعدد و چند کتاب، از جمله اسکار نیمیر (میلان، ۱۹۷۷)، نوشته است. ادوار بلبی، روزنامه‌نگار فرانسوی، مؤلف کتابی است درباره نیمیر که امسال توسط انتشارات پالان در پاریس منتشر می‌شود.

خود یادمان از یک پانل به ارتفاع هشتاد متر تشکیل می‌شود که در آن خطوط پیرامونی اندام انسان را کنده‌ام. این یادمان بر فراز دریا قد برمی‌افرازد، مظهر بردگان ریشه کن شده آفریقایی است، و در فضا محو می‌شود. یادمان با یک پل ساده پیاده رو به خشکی وصل می‌شود که به هیچ وجه نمای آن را خراب نمی‌کند. یک موزه، یک سالن پذیرایی برای بازدید کنندگان مهم و یک رستوران برای عموم نیز طراحی کرده‌ام. از این پروژه راضی‌ام، فرم آن را موقعی که قدم می‌زدم مجسم کردم؛ این کار از اعماق وجودم سربرآورده است.

■ اما وقتی به کارهای معروفتان نگاه می‌کنیم، تصور می‌کنیم که پژوهشهای طولانی و وسواس آمیزی برای آنها انجام شده است.

— معماری نیز همانند پیکره‌سازی مستلزم حساسیت و توان گریز از پیرامون است. وقتی از من پروژه‌ای را بخواهند، همیشه در خلوت به آن فکر می‌کنم، روی صندلی، روی کاناپه، یا هنگام قدم زدن. معمولاً کلیات پروژه خیلی زود در ذهنم شکل می‌گیرد. زیاد وارد جزئیات نمی‌شوم. گاهی اندیشه‌های خلاقانه مثل رؤیا به ذهنم خطور می‌کند. طرحهایم برای مسجد الجزیره، که متأسفانه به دلیل عدم وجود بودجه هنوز شروع نشده، در واقع در خواب به ذهنم رسید. مسجد را در میان دریا در حالیکه به زیبایی می‌درخشید تصور کردم. وقتی بیدار شدم شروع کردم به کشیدن طرح. تأثیر

بسیون. سفارشهایی نیز برای کارهای دیگر، از جمله در سائوپولو، به من داده‌اند. محل جدیدترین سفارشم جزیره گوری در نزدیکی داکار است. به این کار تعهد خاصی دارم زیرا به من امکان می‌دهد که استقلال گسترده بردگان آفریقایی به قساره ما را در دوران تجارت برده محکوم کنم. بیش از چهار میلیون نفر از این بردگان را به برزیل آوردند. اینان به رغم آن همه خفت و خواری و استثمار، در مبارزات استقلال طلبانه شرکت کردند و در فرهنگ ما نقش مهمی به عهده گرفتند. اکنون که پانصدمین سال کشف قاره آمریکا توسط کریستوف کلمب را جشن می‌گیریم، باید از ایثار و فداکاری این بردگان نیز یاد کنیم.

■ شما همواره در مسائل مربوط به مصائب انسانها موضعگیری کرده‌اید و در چندین بیکره یادمانی احساس خود را بیان کرده‌اید. معروفترین آنها دست خونین، یاد بود امریکای لاتین در سائوپولو است که مبارزه خلقها را علیه ظلم و ستم مجسم می‌کند. طرحتان در گوری چگونه است؟ — در پی تلاشهای خیرخواهانه شخص برجسته‌ای که بسیار مورد احترام من است، دولت سنگال از من دعوت کرد تا در یک مسابقه بین‌المللی شرکت کنم. من طبق معمول این دعوت را نپذیرفتم اما پیشنهاد کردم که پروژه را بدون تحمیل هزینه‌ای اجرا کنم. پروژه‌ام در ابتدای سال جاری تصویب شد و دو هیئت به ریو دوژانیرو آمدند تا مرا ببینند و جزئیات حل و فصل شود. کار باید خیلی زود شروع شود.

برازیلیا در سه روز کارناوال در ذهنم پدید آمد. صبح زود روز چهارم، زمان «روژه بزرگ»، طرحهای مقدماتی و خام آن را کشیدم و بعد پروژه آماده شد.

همیشه طرحهایم را در مقیاسهای خیلی کوچک می کشم، و ظاهراً همکارانم از این قضیه تعجب می کنند. بعد با ساده ترین کلمات ممکن شرحی درباره اش می نویسم. از جستجوی اصطلاحات بفرنج در فرهنگنامه ها خوشم نمی آید. وقتی برازیلیا را می ساختم، هریار که ژوسلینو کوییتشک رئیس جمهور نوشته هایم را می خواند زود معنی ایده هایم را درمی یافت. البته با مهندس مشورت می کنم تا ببینم پروژه ام با نوع زمین، اقلیم و میزان بودجه سازگاری دارد یا نه، تا بتوانم حک و اصلاح لازم را در آن وارد کنم. اما این قضیه صرفاً فنی است و به جزئیات مربوط می شود. چون مهندس یا کارشناس بتن مسلح نیستم، کار من نیست که مسائل مربوط به فشار یا مقاومت مواد و مصالح مورد استفاده را حل کنم. مسئله اصلی برای من این است که ایده ها و تصوراتم محفوظ بماند.

■ نظر کنونی شما درباره معماری چیست؟ آیا از برازیلیا به بعد عوض شده؟

— امروزه با تکنولوژی جدید شاید بتوان ساختمانهای میدان سه قوه را به نحو دیگری ساخت. البته کاملاً مطمئن نیستم. جرح و تعدیلهایی که امروزه ممکن است وارد کنم لزوماً اساسی نخواهد بود.

زمانی بود که نوشت که جنبه های نامنتظره و نامتعارف و جنبه های شگفت آور و خیره کننده، بنیاد زیبایی به شمار می رود. به نظرم حق با او بوده. اثر معماری باید زیبا باشد، روشن و متفاوت باشد. من همیشه علیه قواعد از پیش تعیین شده و قید و بندهای فرمایشی و خط و ربطهای خشک و تحمیلی و تصنعی طغیان کرده ام. وقتی لوکوربوزیه، معمار معجزه گر و استاد اعظم نسل من، از پلکان ساختمان کنگره ملی بالا می آمد این کلمات را به زبان آورد. «در اینجا روح ابداع حاکم است.» من این کلمات را فراموش نمی کنم.

تخیل در معماری نقطه عطف است. از زمان ساخت پامپولیا در حومه بلوهوریزونته در اوایل دهه ۱۹۴۰، همیشه خواسته ام کار متفاوتی انجام دهم. از بخت خوش با ژوسلینو کوییتشک که انسانی پرشور و انگیزه و در آن هنگام شهردار بلوهوریزونته بود آشنا شدم. به رغم تفاوت دیدگاه سیاسی مان، زود صمیمی شدیم. او در کار خلاقه ام برای من آزادی کامل قائل شد و همین به من امکان ابراز خویشتن داد.

چنین امکانی در زندگی یک معمار به ندرت فراهم می شود. خیلی وقتها به خاطر ابراز تردیدهایم در باره

جزئیات کلاسیک گرایان و خردگرایان به من تاخته اند اما به این انتقادهای اعتنا نکرده ام.

■ وقتی از تخیل حرف می زنید منظورتان دقیقاً چیست؟ سبک معماریتان را بدون پیشینه می دانید؟

— ممکن است یادمانها و عمارتهای کاخ ماندی را که من در برازیلیا ساختم عده ای دوست نداشته باشند اما هیچکس نمی تواند بگوید که چیزی شبیه آنها را قبلاً دیده است. تلاشهایی برای تقلید از کاخ ریاست جمهوری، آلوورادا، صورت گرفته و تمجید می کنند اما به نظر من تقلید نمی تواند نقشی در معماری داشته باشد، مگر در پروژه های خانه سازی. ما باید از خودمان فراتر برویم، از جلیقه هایی که اندامان را می فشارد خلاص شویم و از قوه ابتکار و ابداعگریمان افسار بگسلیم. هایدگر می گفت که منطق دشمن تفکر و در نتیجه دشمن تخیل است. زیبایی در معماری مستلزم آزادی و شاید از این هم مهمتر مستلزم عنصر شگفتی آفرین است.

خط و ربطهای مستقیم و خشک، سبب جدایی و تقسیم می شوند. من شخصاً همیشه انحنایها را که ویژگی ذاتی جهان طبیعی اند دوست داشته ام. به سادگی نمی توان انحنایها را کشید، همزمانی مورد نیاز را به آنها بخشید و آنگاه آنها را طوری در فضا سازمان دهی کرد که بتوان به نمود معماری بصری مورد نظر دست یافت. من مانند ماتیس معتقدم که منحنیهای بیهوده نیستند. منحنیهای من معنی دارند. حتی

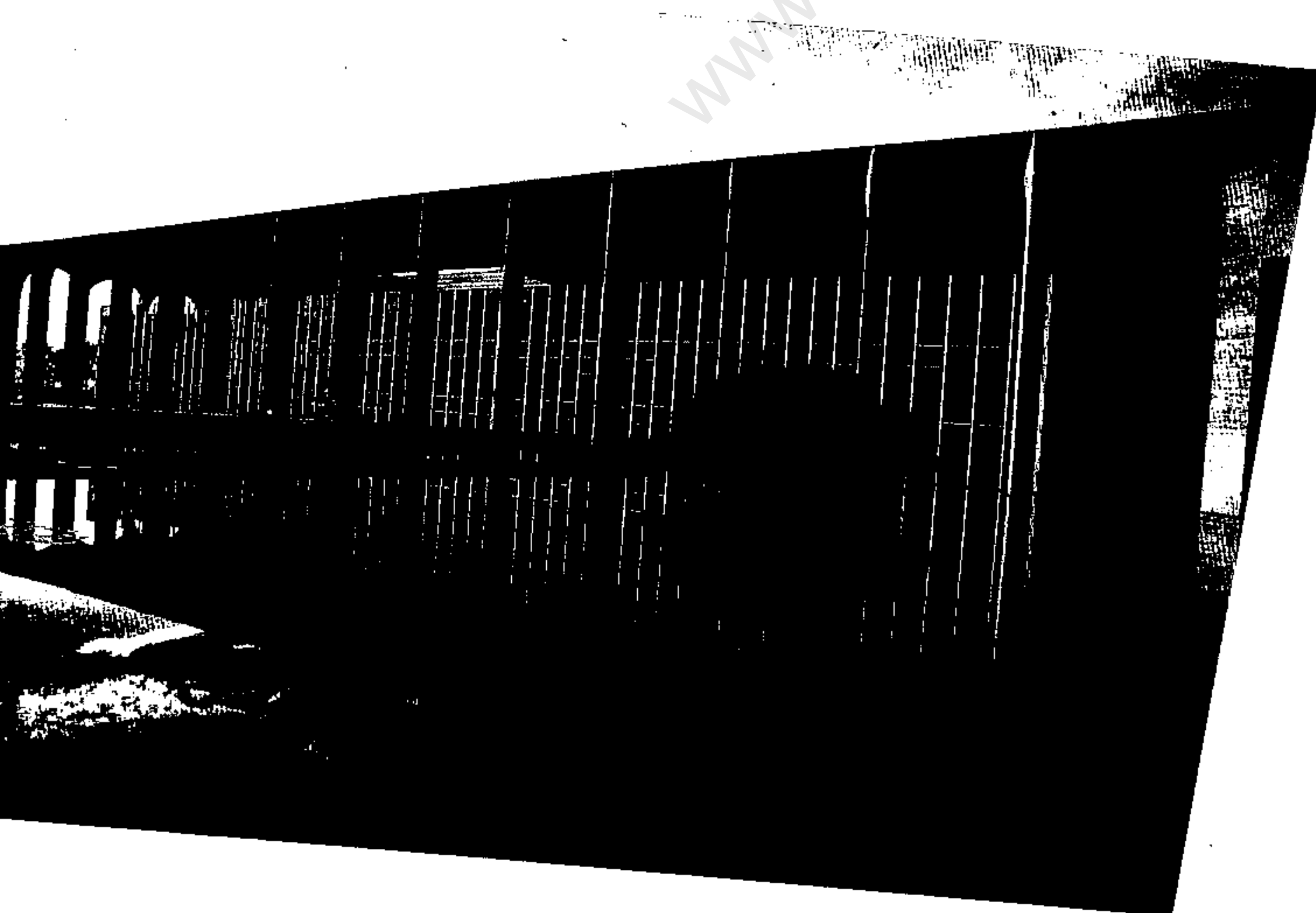
لوکوربوزیه که در فضیلت خطوط راست سخن می راند، بعد از مدتی به تدریج از آنها روی برگرداند، و دست آخر قبول کرد که حق با ماها بوده است. یک روز به من گفت: «کارتو باروک است، اما این کار را خیلی خوب انجام می دهی. کوهستانهای ریورا در چشمهایت داری.»

■ همه اش از لوکوربوزیه اسم می برید. شخصاً تاجه حد او را می شناختید؟

— وقتی لوسیو کوستا مدیر دانشکده هنرهای زیبای ریودوژانیرو بود عضو تیم او بودم. یک روز، به نظرم در سال ۱۹۳۶، از من خواست تا برای استقبال از لوکوربوزیه با او به فرودگاه بروم. خودتان تصور کنید که برای یک معمار جوان چه هیجان انگیز بود. تمام همدوره های من در برزیل به این مرد بر قدیم که بسیار با فرهنگ و سرشار از ایده های نو بود به دیده احترام و تحسین می نگریستند. معماری ما بسیار کلاسیک بود و تازگی و طراوت نداشت. لوکوربوزیه با حکمت و دانش خود همه را زیر و رو کرد.

وقتی لوکوربوزیه طرح وزارت آموزش و بهداشت عمومی را در ریودوژانیرو داد، من نوزده ساله بودم. فکر می کردم معمار معمولی نخواهم شد. از هفت سالگی استعداد خاصی در رسم و طراحی نشان داده بودم و مادرم همه کارهای مدرسه ای ام را نگه

وزارت امور خارجه، برازیلیا





■ نمی‌توانید انکار کنید که به معماری یادمانی بیش از طراحی خانه‌های ارزان قیمت علاقه دارید. آیا این نشانه تضادی بین تعهدات سیاسی و کار معماری‌تان نیست؟ — اگر اسیر وسوسه می‌شدم و به کارهای صرفاً نظارتی یا اموری مثل بورس بازی و زمین بازی می‌افتادم پول کلانی نصیب می‌شد. اما این کارها با طبع من جور در نمی‌آید. سود و منفعت برای من انگیزه به شمار نمی‌رود. در ساختمانهای یادمانی برازیلیا به صورت یک کارمند حقوق بگیر کار کردم و هیچ حق کمیسیون یا پول زیرمیزی نگرفتم. به این صورت، در کارم آزاد و راحت بودم. اما در بخش جدید بارادا تیژوکا در ریودوژانیرو تعدادی برج مسکونی طراحی کردم. اخیراً چند مدرسه نیز ساختم که طرح آنها رفته رفته محبوبیت پیدا می‌کند. البته ساختمانهای پیش ساخته‌اند اما من تلاشم این بوده که بهترین کار را با کمترین بودجه تحویل دهم.

معماری، مثل هر حرفه دیگری، طریقه‌ای برای امرار معاش است. اما وقتی حامی بلند پایه‌ای مثل ژوسلینو کوبیتشک داشته باشید باید از فرصت استفاده کنید تا ایده‌های خود را تحقق ببخشید و وظایفتان را به انجام برسانید. من همیشه از طریقه‌های میانروانه و محافظه کارانه اجتناب کرده‌ام. معماری باید به زیبایی بینجامد. مسئله این است که چگونه بدون تن دادن به خطا به این هدف برسیم. مواقعی بوده که در آخرین دقایق در پروژه‌ای حک و اصلاح وارد کردم چون دورنما نداشت یا در اثر مشاهده دقیق یکی از دوستان به این نتیجه می‌رسیدم. فکر نمی‌کنم معماری باشم که از خارج تأثیر بگیرم. آماده‌ام که کوتاه بیایم یا نشانه‌هایی از فانتزی را که سبب ارتقا زیبایی تجسمی این یا آن عمارت می‌شود وارد کارم کنم.

■ اما وقتی می‌گویید که معماری فقط در صورتی زیباست که نمرة ابداعگری یا آغاز یک مسیر تازه باشد کاملاً خشک برخورد می‌کنید.

— نسبت به معماری خردگرا یا آن محدودیت‌های کارکردی و خشکی ساختاری و جزئیات و تئوریهایش شور و شوقی در خود نمی‌بینم. بتن مسلح به معماران امکان می‌دهد که خودشان نوعی حس شعری را ابراز کنند. معماری فراورده رویا و فانتزی، انحنای و محدوده‌های وسیع فضای باز است. معمار در حین استفاده از تمام تکنولوژیهای موجود باید بداند که چگونه به ابداع پردازد. چرا تسلیم قواعد و اصول انتزاعی شویم؟ وقتی روی یادمانهای برازیلیا کار می‌کردم، به عمد لای مجله‌های معماری را باز نمی‌کردم چون می‌ترسیدم که تحت تأثیر قرار بگیرم. چیزی را که در هر معمار بیش از هر ویژگی دیگری تحسین می‌کنم، روحیه آزادمنشی است. گودی که معروفترین اثرش کلیسای خانواده مقدس در

در شبستان کلیسای جامع برازیلیا گذاشتند بسیار ناخوشایند بود. آخرین باری که ژاک لانگ، وزیر فرهنگ فرانسه را دیدم، از من پرسید: «صندلیها هنوز آنجاست؟»

■ چرا طراحیتان برای کلیسای جامع برازیلیا اینقدر با طرحهای مرسوم تفاوت دارد؟ چرا ورودی تاریک و شبستان پرنور است؟ این کنتراست واقعاً جلب توجه می‌کند.

— نمی‌خواستم آنجا محلی برای توبه باشد. خودم جزو مومنان نیستم اما سعی کردم خودم را جای یک مسیحی معتقد بگذارم. عبادت کنندگان از یک پلکان وارد کلیسا می‌شوند که گذرگاهی است تاریک و زیرزمینی. و بعد از شبستان تاجی شکل و پرنوری که از بتن و شیشه ساخته شده است سر درمی‌آوردند. برای افزایش نمود بصری و کاهش تأثیر اشعه خورشید، پانلهایی از شیشه‌های رنگی در نظر گرفتم که طوری طراحی شده باشند که منظره آسمان را نپوشانند. کار ماربانه پرتی روی این پانلهاستودنی بود. او در زمین مسطح و در دشوارترین وضعیت، شانزده پانل از شیشه‌های رنگی رسم کرد که هر کدام به اندازه یک زمین بسکتبال بود. برخلاف هرم لوور در پاریس، شبستان کلیسا به فضا گشوده می‌شود. نونسوی روحانی نخستین بار که این را دید به اسقف برازیلیا گفت: «معماری که این شاهکار را خلق کرده حتماً یک قدیس است که توانسته بین خاک و خدا چنین پیوند نزدیکی برقرار سازد.» از این تعریف بسیار متقلب شدم و هنوز هم هر گاه به یاد آن می‌افتم تکان می‌خورم.

می‌داشت. وقتی طرحهای لوکوربوزیه به دستم رسید، تغییراتی در آنها وارد کردم که صرفاً برای خشنودی خودم بود. مثلاً عمق ستونها را از چهار متر به ده متر رساندم. این بخشی از یک کار گروهی به سرپرستی لوکوربوزیه بود و در طرحهای نهایی پیشنهادهای همه افراد گروه به حساب آمد. طرحها را برای تأیید به نزد لوکوربوزیه فرستادیم و او آنها را با طراحی خودش از ساختمان در یک مجله معماری چاپ کرد.

■ غالباً می‌گویند که به نظر شما معمار باید تنها کار کند و همکار نگیرد. اما پروژه‌های خودتان عکس این را نشان می‌دهد. مثلاً در پامبولیا از نقاش بزرگ برزیلی، گاندیدو پورتیناری، دعوت به همکاری کردید.

— همیشه گفته‌ام که به عهده معمار است که در صورت نیاز نقاشان یا پیکره‌سازانی را برای زیبا کردن اثر خود انتخاب کند. خودم این کار را کرده‌ام. وقتی فضای خالی، اتاق یا آمفی تئاتری را مجسم می‌کنم از پیش می‌دانم که باید آن را با دیوارهای گرانیتی مزین کنم یا با دیوارکوب یا نقاشی. معماری عبارت است از یک کل که ساختار و تزئین آن باید با هم سازگار باشند. وقتی ستاد مرکزی حزب کمونیست فرانسه در پاریس را که یکی از آثار مورد علاقه خود من است می‌ساختم، ژاک دوکلو به من گفت: «اسکار، من یک میز تحریر قدیمی دارم که خیلی از آن خوشم می‌آید. این میز معنا و مفهوم تاریخی برای من دارد. می‌توانم آن را در دفترم بگذارم؟» از اینکه اینقدر به کار من معمار احترام می‌گذاشت بسیار خشنود شدم. چنین احترامی را همه نمی‌گذارند. به نظر من صندلیهایی که

چپ: داخل کلیسای جامع برازیلیا.
صفحه مقابل: نمای کلیسای جامع از بیرون، و در پیشزمینه بیکره چهار انجیل نویس اثر آلفردو چسکیاتی.



یک تختخواب، یک میز، دو صندلی و یک کمد می‌زیستم. چندتایی از دوستانم آنجا بودند که البته همه‌شان معمار نبودند. دو نفرشان روزنامه‌نگار بودند، و یک نفرشان فوتبالیست و یک نفر دیگرشان شاعر بود. شبها برای رفع خستگی گیتار می‌زدیم و آواز می‌خواندیم. در آن مواقع اصلاً درباره کار حرف نمی‌زدیم. نظر من درباره زندگی دسته‌جمعی همین است. ما با کارگرانی که شانه به شانه‌شان می‌ساییدیم، افرادی که در کلبه‌های چوبی زندگی می‌کردند و سگهایی که تمام روز مشغول پارس کردن بودند، روی هم یک خانواده بزرگ تشکیل می‌دادیم. حال و هوای مرزنشینان در آنجا حاکم بود. احساس می‌کردیم دنیا در آستانه دگرگونی است. برای هزاران کارگر که از گوشه و کنار برزیل آمده بودند (البته عمدتاً از شمال شرقی کشور)، برازیلیا وعده‌گاه امید بود.

آن روز آوریل ۱۹۶۰ که پایتخت جدید در حضور رئیس‌جمهور و مقامات و شخصیت‌های دیگر افتتاح شد، همه چیز تغییر کرد. کارگران خود را فقیرتر از قبل دیدند. این پایان پندارهایمان بود. من به محض اینکه کارم تمام شد از آنجا رفتم. از آن پس دیگر هیچگاه نظیر آن فضای برادرانه را حس نکردم.

امروزه عده‌ای به برازیلیا ایراد می‌گیرند و آن را سرد، بی‌هویت، غیرانسانی و تهی می‌خوانند. اما این افراد برازیلیا را نمی‌شناسند. از کسانی که با خانواده‌شان آنجا زندگی می‌کنند بپرسید. از کودکان بپرسید. آنجا را دوست دارند. از هیاهوی انبوه‌های بزرگ شهری فارغ‌اند. از فضاهای باز و خیابانهای مشجر لذت می‌برند. نور آسمان گویی شیوه‌های مهربانانه‌تری از زندگی را بر شهر می‌تابد. نسبوغ لوسیو کوستا سبب شده که پایتخت جدید به صورت مدلی برای طرح‌ریزی شهری درآید. و اما من، خوشحالم که آغازگر و خالق نشانه‌های اصلی شهر بوده‌ام. تقصیر ما نیست که برازیلیا قربانی بی‌عدالتیهای جامعه سرمایه‌داری شده است.

خوب است سؤالتان را اینگونه اصلاح کنید: «چرا در شهری که طبق تصورشان ساخته شد زندگی نمی‌کنید؟» جوابم ساده است. من در ریودوژانیرو، در کنار دریا، در پای کوهستانهای پوشیده از گیاهان گرمسیری به دنیا آمدم. همیشه آنجا زندگی کرده‌ام. می‌دانم که رفته رفته زندگی در این شهر غیرممکن می‌شود، چون شش میلیون جمعیت دارد، زاغه‌نشین و حلبی‌آباد دارد، خشونت در آن حاکم است، بی‌نظمی به چشم می‌خورد، ساحلها آلوده‌اند و زندگی روزمره جنون‌آسا شده است. اما من به همینها خو گرفته‌ام. چطور انتظار دارید خود را با چیز دیگری تطبیق بدهم؟ من عاشق برازیلیا هستم، اما ریودوژانیرو خانه من است. ■

سبک و سنگین کنند، تمایلات هنری آنها را تشخیص دهند، و طوری با آنها حرف بزنند که خطرات این حرفه را دریابند. همچنین دانشجویان باید نحوه طراحی و رسم را بدانند زیرا این اساس معماری است. باید شش ماه را در آموزشگاه صرف یادگیری طراحیهای فنی و تزئینی کنند. به این طریق حس زیبایی در آنها پرورش می‌یابد. بعد از تکمیل این مرحله باید به یک دفتر بزرگ معماری وصل شوند تا شهر را هم از دیدگاه معماری و هم از دیدگاه شهرسازی بشناسند. باید افراد مطلع فنی دوروبرشان باشد، مانند متخصصان بتن، تهویه مطبوع، آب، و نظایر آن. سپس برای سه سال باید روی سایت از ابتدا تا انتها شاهد ساخت و ساز شهر یا یک محله از شهر باشند. بعد از این، می‌ماند یادگرفتن نحوه تدوین گزارشهای واضح و مختصر درباره پروژه‌ها. من در زندگی حرفه‌ای‌ام خیلی وقتها می‌دیدم که چیزی که سبب تصویب پروژه‌ام می‌شود در واقع مطالبی بوده که می‌نوشتم نه طرحهایی که می‌کشیدم. افراد غیر حرفه‌ای به ندرت قادرند طرحهای معماری را بفهمند.

■ برازیلیا سبب شهرت جهانی شما شد، اما هیچگاه در این شهر زندگی نکرده‌اید. چرا؟

— سه سالی آنجا زندگی کردم. اجرای پروژه‌هایم سه سال طول کشید. آن موقع برازیلیا آخر دنیا بود. برای رفتن به ریودوژانیرو یا سائوپولو می‌بایست هزار کیلومتر راه خاکی را طی کرد. من در اتاق کوچکی با

بارسلون است، معماری بود با ایده‌های مغشوش. اما شهامت این را داشت که قواعد از پیش تثبیت شده را زیر پا بگذارد، و همین امر جایگاه خاصی به او در عرصه معماری مدرن می‌بخشد، هر چند که نقش لوکوربوزیه در معماری مدرن بسیار مهمتر است. وقتی ساختمان وزارت امور خارجه را در برازیلیا طراحی می‌کردم، برخلاف نظر عده‌ای از مؤلفان، به فرم جدیدی از معماری انشعاب نیافتم. صرفاً خواستم ثابت کنم که با استفاده از فرمی از معماری که از لحاظ فنی بی‌ایراد است و از لحاظ مغز و روح غنی، می‌توان چیزی خلق کرد که هر کسی با هر زمینه ذوقی از آن خوشش بیاید. و گر نه این ساختمان با خلق و خو و سلیقه‌های شخصی خود من مطابقت کامل ندارد.

■ اگر دوره‌ای برای دانشجویان معماری بگذارید، چه اصولی اساس کارتان خواهد بود؟

— امسال از من خواستند یک سری مشکل از دوازده درس را روی نوار ویدیویی پیاده کنم. برای دانشگاه جدید کامپوس، شهری چهارصد هزار نفری در فاصله ۲۸۹ کیلومتری ریو دو ژانیرو، لازمش دارند. می‌خواهم تجربه‌ای را که در دهه ۱۹۶۰ در الجزایر به هنگام ساخت دانشگاه قسطنطنیه طی کردم ادامه بدهم. به نظرم، قبل از اینکه دانشجویان درس معماری را شروع کنند مهمترین مسئله این است که ببینند استعداد این حرفه را دارند یا نه. معلمان باید دانشجویان خود را بشناسند، از کلیات زمینه علمی آنها باخبر شوند،

در ستایش بردباری

در فاصله بین روشنگری قرن هجدهم و جنگ جهانی دوم نوعی خوش بینی، بخصوص در اروپا بر اذهان حاکم بود. تصور می رفت که پیشرفتهای علمی و آموزشی اندک اندک اجتماع را به مسئولیتهای اجتماعی و اخلاقی خود، چه در جوامع ملی و چه در سطح بین المللی، آشنا سازد. اما این اطمینان خیلی زود از میان رفت و تمامی بشریت گرفتار خونین ترین جنگ تاریخ خود گردید - جنگی ناشی از عدم بردباری و انکار حق دیگران که در یکی از پیشرفته ترین و با فرهنگ ترین کشورهای اروپا پدید آمده بود. نتیجتاً روحیه ای تردیدآمیز و آکنده از احتیاط و هوشیاری جای خوش بینی را گرفت.

تأسیس سازمانی مانند یونسکو در ۱۹۴۶، در فردای جنگ که هدف آن ایجاد یک صلح جهانی پایدار از برکت آموزش، علم و فرهنگ است، تا اندازه ای منعکس کننده این نگرانی بود. از طرفی نیز بیان تشنجهایی که از چهل و شش سال پیش میان اقوام، ملتها و منطقه ها روی داده، مؤید روشن نگری بنیان گذاران یونسکو است. این تجارب نشان داد که تفاهم میان ملتها و صلح اجباراً از پیشرفتهایی که در زمینه های علم و فرهنگ نصیب بشر شده است، ناشی نمی شود. هیچ جامعه ای از وسوسه انکار حق دیگران و عدم بردباری مصون نیست مگر آنکه با اراده قاطع و هوشمندانه از تجاوز به حقوق دیگران اعراض کند.

جوامعی که در برخی از لحظات تاریخ خود با روحیه بردباری نسبت به دیگران رفتار کرده اند نیز در خطر آن قرار دارند که یک روز موضع آشتی ناپذیر نسبت به دیگران در پیش گیرند.

همانگونه که نمونه های فراوان آن در گذشته دیده شده است، هیچ جامعه ای، با وجود هر نوع نظام آموزشی، نمی تواند به خود ببالد که به طور ذاتی به فضیلت بردباری آراسته است و برعکس هیچ جامعه ای را نمی توان به عدم بردباری دائمی متهم کرد.

بدیهی است که انسان به داشتن اعتقادات معنوی محکم نیاز دارد. اما از آنجا که ناگزیر است، با هموع خود هر چه نزدیک تر و پیوسته تر زندگی کند، بایستی بیش از هر زمان دیگر هشیار بود تا این اعتقادات به رفتارهای انکارآمیز و نفی حقوق دیگران نینجامد. نکته اساسی این است که دریابند هرچند از لحاظ حیثیت بشری برابرند اما همه ایشان برحسب مهارتها، اعتقادات و باورهایشان با یکدیگر تفاوت دارند، و این اختلاف چه برای هر یک از افراد و چه برای تمامی تمدن بشری یک عنصر سازنده و باارزش است. به شرط آنکه همگان به یک سلسله از ارزشهای اساسی پای بند باشند.

چالش امروز و فردای ما پذیرفتن این نکته است که هر یک از این پنج میلیارد و نیم انسان که در روی زمین زندگی می کنند بتوانند افکار و معتقدات خاص خود را داشته باشند و در ضمن بتوانند افکار و معتقدات دیگران را نیز محترم بشمارند. کوشش بی وقفه در جهت کسب چیزی که برنارد ویلیامز فیلسوف انگلیسی «فضیلتی دست و پاگیر» نامیده است، بدان معنی است که کوشش در جهت رسیدن به صلح و تفاهم آغاز شده است.

احسان نراقی
مشاور این شماره

فضیلتی دست و پاگیر

نوشته برنارد ویلیامز



طرفدار صلح (۱۹۸۷)،
یک سفال رنگی، اثر ضیاء
عزاوی، هنرمند عراقی.

ضعیف یا در اقلیت نشان دهد. مثلاً در کشوری که اکثریت مردم آن مسیحی اند و تعداد اندکی مسلمان وجود دارد، ممکن است که مسئله اغماض اینان به وسیله آنان مطرح شود. اما در آن وضعیت خود مسلمانان میان بردباری یا عدم آن حق انتخاب ندارند. حال اگر در کشوری اکثر مردم مسلمان و اندکی مسیحی باشند همین وضع مصداق می‌یابد.

و این معنایی است که امروزه به بردباری داده می‌شود. جای تعجب هم ندارد: بحث بر سر بردباری جزئی از بحثی وسیع‌تر بر سر قوانینی است که باید در یک کشور وضع گردد، مخصوصاً قوانینی که برخی از اعمال مذهبی یعنی عبادات را منع یا تشویق می‌کنند، و طبعاً استوارترین قوانین هستند. اما، از لحاظ اصولی، بردباری عبارت است از رفتار هرگونه جمعیت نسبت به جمعیت دیگر و به روابط آمر و مأموری محدود نمی‌شود. می‌توان بدرستی یک گروه (یا یک عقیده) را که مبلّغ نابودی یا حذف گروه‌ها یا عقاید دیگر است، حتی اگر قادر به اجرای این کار نباشد، متعصب و آیین‌سوز تلقی کرد. مسائل مربوط به بردباری در روابط افراد و در رفتارهای متقابل گروه‌هایی که شیوه‌های زندگی متفاوت دارند، بروز می‌یابند. لذا قضیه فقط عبارت از این نیست که قدرت دولت چگونه به منصه عمل می‌رسد.

موضوع بردباری فقط در وقتی مطرح می‌تواند شد که چیزی برای گذشت وجود داشته باشد، و حال آنکه اگر یک گروه (به گونه‌ای کمابیش تعصب‌آلود یا نابخردانه) یک عقیده یا یک عمل یا یک شیوه زندگی را اشتباه، نادرست یا نامطبوع بداند، این امر مورد پیدا نمی‌کند. اگر میان جوامع مختلف نفرت وجود داشته باشد همانند انتقامجویی میان دارودسته‌های رقیب و یا مثلاً نژادپرستی، آنچه ضرورت می‌یابد دقیقاً بردباری نیست. در این صورت بهتر است که

در زمینه بردباری مذهبی مشکل از آنجا ناشی می‌شود که این امر هم لازم می‌نماید و هم ناممکن. در هر جا که گروه‌های اجتماعی مختلف العقیده — از لحاظ اخلاقی، سیاسی یا مذهبی — دریابند که راه دیگری جز زندگی با یکدیگر ندارند بردباری ضروری می‌نماید مگر آنکه تسلیم درگیری مسلحانه بشوند که تازه آنها اختلافات را حل نمی‌کند و موجب رنج بیشتر خواهد شد. در این شرایط بردباری لازم است و باز در همین شرایط است که بردباری ناممکن جلوه می‌کند.

اگر در این موارد خطر خشونت و قطع همکاری اجتماعی پدید آید به سبب آن است که بعضیها عقاید یا شیوه زندگی دیگران را نپذیرفتنی می‌شمارند. مثلاً در زمینه مذهب (قلمروی که اندیشه بردباری نخست در آن تجلی می‌کند) نیاز به بردباری از آنجا سرچشمه می‌گیرد که یک گروه، حداقل، فکر می‌کند که گروه دیگر در اشتباه به سر می‌برد، اشتباهی که آن را کفرآلود، ناگوار و مخالف عفت عمومی می‌شمارد. این گروه، همچنین مثلاً بر این باور است که رهبران (رؤسای کنونی یا قدیمی) گروه دیگر مانع از آن می‌شوند که جوانان و مخصوصاً زنان به معرفت و آزادی دست یابند. و لذا در این شرایط معتقد می‌شود که پیروزی اعتقاد او نه تنها به نفع خودش که به نفع گروه دیگر هم هست.

به دلیل دست و پا زدن در چنین اختلاف عمیقی است که هر طرف پذیرش موجودیت طرف دیگر را ناممکن می‌داند. اما درست هنگامی به گذشت نسبت به دیگران و احترام به آداب و سنن آنان نیاز داریم که انجام این کار براستی دشوار باشد. می‌توان گفت که گذشت در آنجا ضرورت می‌یابد که عدم بردباری عرض وجود می‌کند.

می‌توان تصور کرد که بردباری رفتاری است که یک گروه نیرومند یا دارای اکثریت ممکن است نسبت به یک گروه

آدمی خود را از شر نفرت، پیشداوری‌ها و احساسات قدیمی خویش برهاند. وقتی که بردباری را تبلیغ می‌کنیم درحقیقت چیزی پیچیده‌تر از اینها را می‌جوئیم. البته باید از چیزی دست شست: مثلاً میل به نابودی یا تاراندن گروه یا عقیده مخالف. اما در عین حال به عقاید خاص خود پایبند می‌مانیم — همان عقایدی که میل به نابودی یا تاراندن مخالف را پدید آورده بودند. میان پیوستن به نظام ارزشهای خودمان با قبول ارزشهای احتمالاً نامطبوع دیگران یک تنش دائمی وجود دارد. همین تنش است که بردباری را متمایز می‌کند و آن را تا این اندازه دشوار می‌نماید.

البته در عمل تمایز ظریفی میان قوم‌گرایی محض یا وفاداری به قبیله و تفاوت در افکار و اعتقادات وجود دارد. مورد ایرلند شمالی همواره به یاد ما می‌آورد که یک دشمن قدیمی ممکن است نه به عنوان یک دشمن بلکه به صورت رقیبی درآید که در راه مبارزه برای حقیقت و روشنایی است.

تنش مداوم

از آنجا که بردباری در ذهن هر کس تنش میان پیوستن به ارزشهای شخصی و پذیرش ارزشهای دیگری را در خود دارد نمی‌توان آن را نوعی سهل‌انگاری یا بی‌تفاوتی دانست. در قرنهای شانزدهم و هفدهم پس از آنکه در اروپا جنگهای مذهبی طی سالها موجب خونریزی شده بود سرانجام به این

تصور کند، مدعی شدند که راههای وصول به خدا رخنه‌ناپذیرند. اما دیگران که نگرش وسیع‌تری از مسیحیت داشتند، گفتند که خیلی بهتر از مبارزان به راز مشیتهای الهی پی برده‌اند. این دو برداشت سرانجام به آنجا رسیدند که معمای اعتقاد مسیحی خیلی کمتر از آنچه تصور می‌رفت اهمیت دارد و موضوع بحث نکاتی خیلی ساده‌تر از آنچه تصور می‌رفت، هستند.

چنین راه و روشی به نوعی بردباری عملی و سیاسی می‌انجامد. و این نتیجه‌ای بس مهم است. اما این همان بردباری به معنای واقعی نیست. زیرا که اگر افکار دیگران به همان اندازه سلیقه‌های غذایشان اهمیت داشته باشند دیگر نیازی به نشان دادن بردباری نیست.

رفتارهای بردبارانه‌تری که در زندگی روزانه مشاهده می‌شود غالباً به این دلیل رشد می‌یابند که آدمی از تصور اینکه یک نوع رفتار سزاوار طعن یا حتی لعن باشد دست می‌کشد. در سراسر جهان در مورد برخی از رفتارهایی که در قدیم مورد نکوهش بودند و حتی قانون آنها را مجازات می‌کرد، وضع بر این منوال است. اما هرچند که در اینجا سخن از بردباری به عنوان یک رفتار ملموس در میان است باید دانست که این رفتار بیشتر از بی‌تفاوتی ناشی می‌شود و نه بردباری به معنای دقیق کلمه.

در عین حال بحرانها و زمینه‌های عدم بردباری که لازم است برای آنها راه‌حلی از این دست جست و جو شود، فراوان است، بدین معنی که بایستی بی‌تفاوتی بزرگتری نشان داد. همه آنچه به رفتارهای اجتماعی مربوط می‌شود و در جوامع کوچکتر یا سنتی موجب بروز نگرانی عمومی می‌گردد، در آن حالت عمدتاً به صورت امری مربوط به زندگی خصوصی جلوه می‌کند و دیگر موضوع داوری به عنوان خوب یا بد نخواهد بود. همانگونه که در مورد اروپا دیده شد ممکن است که این حرکت به سمت بی‌تفاوتی تنها شیوه حل برخی از کشمکشهای مذهبی باشد. بدیهی است که همه مذاهب سرشار از میل به هدایت دیگران به سمت خود نیستند تا چه رسد به آنکه دیگری را به اجبار به قبول وادارند. نهایت اینکه هر دین در مورد وضعیت واقعیت یا خطایی که پیروان ادیان دیگر در آن قرار دارند، رأی دارد، اما مجموعاً از مداخله در امور دیگران خودداری می‌کند.

در عوض، نظامهای عقیدتی دیگری وجود دارند که نسبت به رواج خطا و خلاف سختگیرتر هستند. از نظر آنها جز راهی که اروپا یافته است راه‌حلی دیگر وجود ندارد (اگر نه در زمینه مذهب دست کم در امر سیاست) و آن تضعیف شور و شیفگی است. اما این تضعیف و کاهش نبایستی از تحلیل قوا و ناتوانی سرچشمه بگیرد. همانگونه که برخی از فرقه‌های مسیحی کشف کرده‌اند هر مذهب منابع خاص خود را دارد که به آن امکان می‌دهد تا به طور مداوم روابط خود با دیگران را اصلاح کند. هر مذهب گسترده همواره مایل است که اسباب گشودن دیگران را فراهم آورد، اما — و این اندیشه‌ای است که تأثیر قابل ملاحظه در اروپا داشته است — می‌داند که نمی‌توان با اجبار به چنین نتیجه‌ای رسید. اجبار،

برادران ایمانی

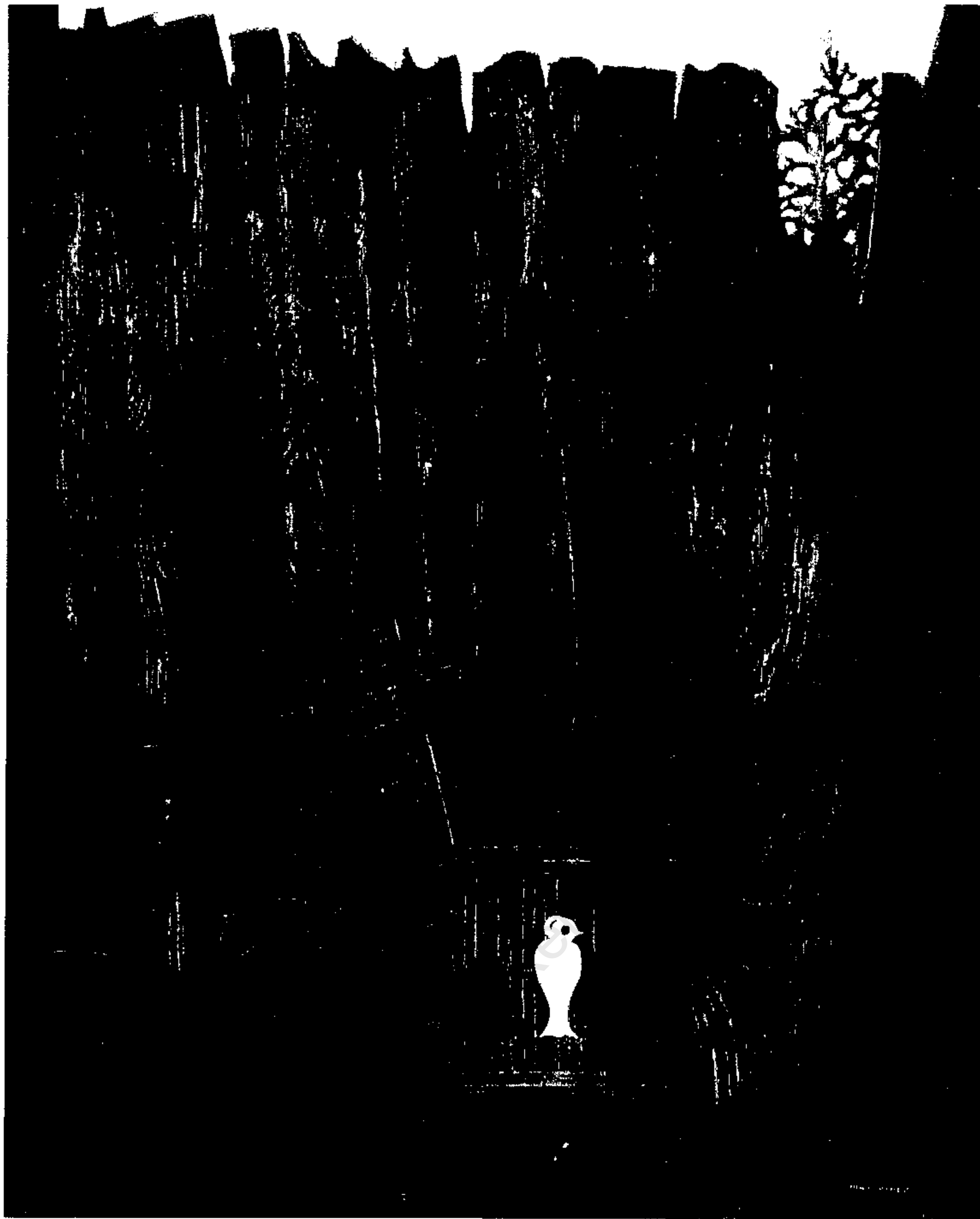
از هنگامی که پرستش و عبادت جان یک انسان را روشن می‌کند، از هر نژاد که باشد، جانش در روشنائی «الماس» عرفانی جای می‌گیرد. و دیگر نه رنگ و نه زادگاهش هیچ نقشی نخواهند داشت.

سالف تل تیرنو - بوکار (۱۹۴۸ - ۱۸۸۴) آفریقا

نتیجه رسیدند که صلاح مذاهب متخاصم بیگمان در این است که به همزیستی گردن نهند. این تحول رفتارهای متفاوتی را در پی داشت. بعضیها که دچار تردید شده و معتقد بودند که همه مذاهب مسیحی ارزش خود را دارند، به این نتیجه رسیدند که در زمینه اعتقاد مذهبی حقیقتی که برای انسانها قابل دسترس باشد، وجود ندارد. بعضی دیگر، در مقابل، اندیشیدند که آن برخوردها به ایشان برای درک مشیتهای الهی بیشتر کمک کرده است، و اینکه خدا نگران این نیست که او را چگونه می‌پرستند، همین اندازه که با اعتقاد نیکو و گذشت مسیحیت همراه باشد کفایت می‌کند (در روزگار نزدیک به ما روحیه گذشت مذهبی مشابهی در فراسوی مرزهای مسیحیت مشاهده شده است).

این دو منطق تا اندازه‌ای در دو جهت متضاد توسعه یافته‌اند. شکاکان خیلی بیشتر از آنچه هر رقیبی می‌توانست

نقل قولهای مربوط به موضوع اصلی این نوشته از کتاب گزیده نوشته‌هایی درباره بردباری گرفته شده است که به وسیله زغلول موریس انتخاب و معرفی شده است (یونسکو، آخرین چاپ ۱۹۸۸).



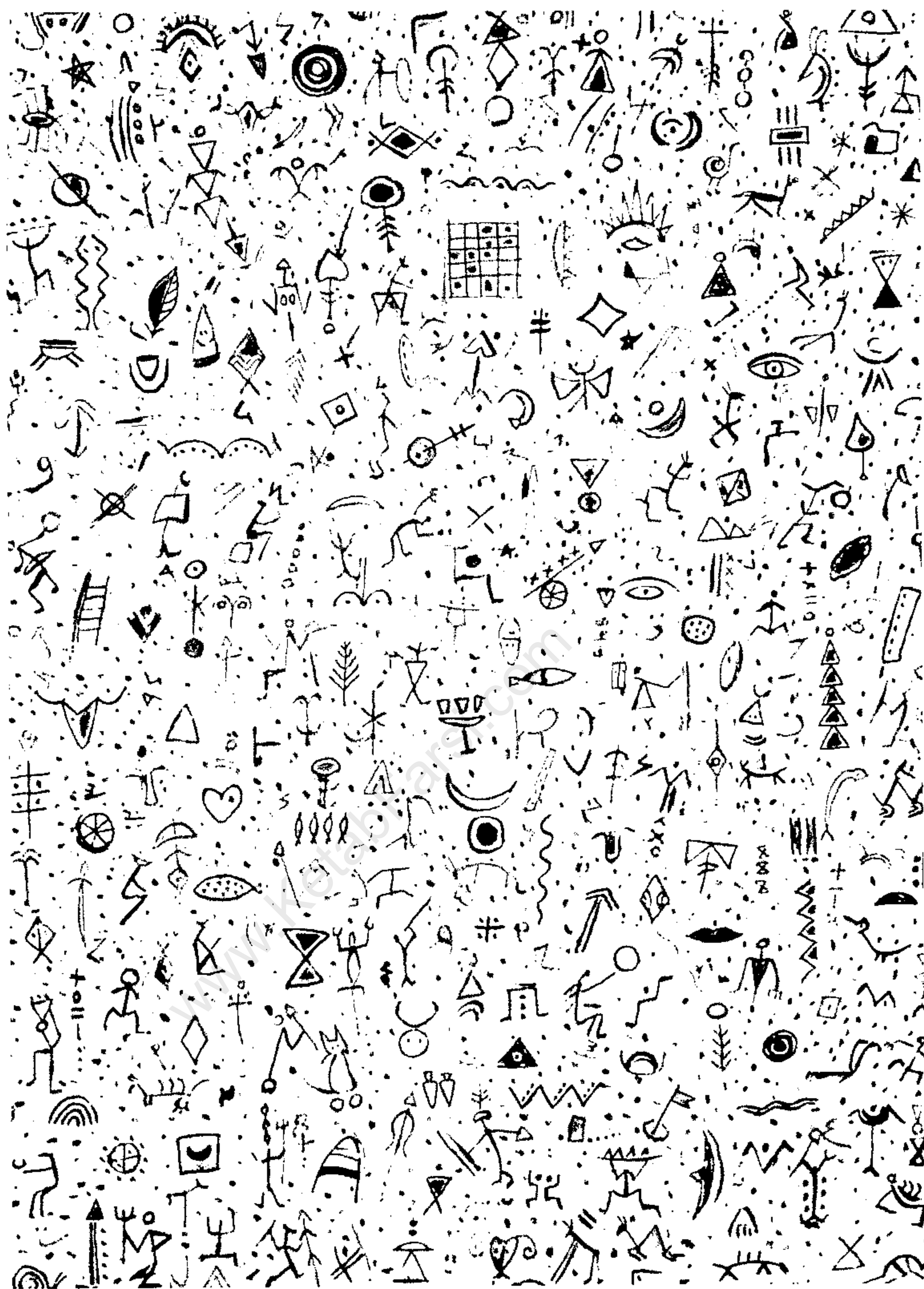
ستایش آزادی (حدود ۱۹۲۶)،
اثر نقاش آلمانی ماکس ارنست

در بهترین صورت خود، به نوعی رضایت و موافقتی بیرونی می‌انجامد. همانگونه که هگل در مورد ارباب و برده گفته است، آدم متعصب همواره سرخورده می‌شود؛ و درحالی که در جست و جوی شناخت است هرگز حاصلی جز اطاعت نخواهد داشت.

آرمان خودمختاری

نه تضعیف شور و دل‌باختگی و نه فرو رفتن در لاک خویشتن نمی‌توانند همهٔ مسائل را حل کنند. اگر هر چیزی فقط به قضاوت یا سلیقهٔ شخصی و فردی تعلق داشته باشد، معنای هویت اجتماعی و پیوستگی به یک جامعه که منافع آن فراتر از منافع فرد است، از میان می‌رود. اما در عین حال انسانها امکان دارند که پیرامون اعتقادات مشترکی — مثلاً اعتقادات مذهبی — پیوستگی خود را حفظ کنند و بردباری از طریق

تمایز بین آن جوامع و دولت برقرار گردد. بسیاری از روشنفکران امیدوارند که این شیوه در هر جامعهٔ مدرنی پذیرفته شود. در این شیوه از یک سو به تنوع اعتقادات اخلاقی یا دینی عمیقی که گروههای مختلف در بطن یک جامعه دارند، توجه می‌شود و از دیگر سو پیش‌بینی می‌گردد که یک دولت واقعاً بی‌طرف وجود داشته باشد که حقوق هر شهروند را برای برخورداری از احترام برابر و برخورداری از اعتقادات خاص خود و دفاع از آنها، محترم بشمارد. این را می‌توان الگویی از یک جامعهٔ مبتنی بر چندگرایی لیبرالیستی دانست که در آن می‌توان به بردباری در عمل رسید. درواقع در این شیوه، اعتقاد و پذیرش اعتقاد دیگران با هم تلاقی می‌کنند و این شیوه‌ای است که بردباری را مشخص می‌کند، یعنی اینکه در سطح غیردولتی جایی برای اعتقادات مختلف در گروهها و اجتماعات در نظر گرفته



آمیزه‌ای از نشانه‌ها
اثر جویدر طریقی، نقاش
تونسی، (گواش روی کاغذ).

فلسفه آزادی‌گرایی کانت ارائه می‌دهد، در این فلسفه حیثیت موجود انسانی در خودمختاری او دیده می‌شود. یک فرد آزاد کسی است که زندگی خود را خودش اداره می‌کند و ارباب اعتقادات خاص خویش است. اقتدار دولت باید در جهت تأمین این هدف باشد یعنی به جای آنکه با تحمیل مجموعه‌ای از عقاید اجباری این خودمختاری را محدود کند، آن را ممکن و عملی گرداند.

و این یک آرمان صرفاً منفی یا تردیدآمیز نیست. زیرا اگر چنین می‌بود هرگز نمی‌توانست افرادی با عقاید کاملاً متفاوت را در بطن یک جامعه گردآورد و چنین جامعه‌ای

می‌شود و در همان احوال قبول چندگانگی عقیدتی در ساختار دولت گنجانده شده است.

این استدلال به هیچ وجه بدان معنی نیست که یک جامعه نیازی به اعتقادات مشترک ندارد، زیرا که این امر طبعاً ضروری است که خود این نظام نیز مورد قبول همگان باشد. جامعه‌ای که بر چارچوبی از حقوق افراد و اشتیاق همگانی برای رسیدن به احترام متقابل استوار باشد و نه مجموعه‌ای از اعتقادات خاص، چنان شهروندی را می‌طلبد که برای تحمل بار چنین مسئولیتی آمادگی داشته باشد. قوی‌ترین بیان این آرمان ممکن است همان باشد که سنت

برنارد ویلیامز،
عضو فرهنگستان انگلیس، تا سال ۱۹۹۰
استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه اکسفورد
بوده است. او همچنین از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۷
مدیر کالج سلطنتی در کمبریج و از ۱۹۸۸
تا ۱۹۹۰ استاد فلسفه در دانشگاه
کالیفرنیا در برکلی بود. آثار او بسیار
است از جمله اخلاق و حدود فلسفه
(۱۹۸۵).

نمی‌توانست نیرویی را که همه جوامع بردبار برای مقابله با جوامع نابردبار - در صورت فقدان وسایل کارآتر - بدان نیاز دارند، فراهم آورد.

در عین حال وضع ظاهر هر چه باشد، بایستی عدم درگیری حکومت لیبرال در امر کشمکشهای اخلاقی چندان محدود نباشد. در واقع مسائلی مانند سقط جنین وجود دارند که بیطرف ماندن دولت در مورد آنها ناممکن است. البته می‌توان در مورد شرایط مختلف سقط جنین تمایزهایی در قانون پیش‌بینی کرد، اما این مانع از آن نمی‌شود که برخی از افراد به طور جدی بر این اعتقاد راسخ باشند که یک دسته از اعمال باید قانوناً مجاز باشند و برخی از افراد با همان اعتقاد جدی همان دسته از اعمال را قابل کیفر بدانند. هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند در چنین مواردی از اقدام به انتخاب مثبت به نفع اکثریت اجتناب ورزد. در این حالت حتی اگر مردمان همچنان به عقاید یکدیگر احترام بگذارند، بازهم بردباری حدودی پیدا می‌کند.

بعضی از ناقدان لیبرالیسم برآنند که چنان حکومت چندگرای لیبرالی که بایستی به بردباری جامعه عمل بپوشاند، در عمل وجود ندارد. دولت به گونه‌ای زیرکانه از یک دسته از اصول حمایت می‌کند (و طبعاً از آن اصول که در مجموع امر همکاری اجتماعی و کارآیی اقتصادی را تسهیل می‌کنند)، در نتیجه عقایدی که تا پیش از آن سخت استوار بوده‌اند (مثلاً عقاید مربوط به مذهب، رفتار اجتماعی و

اهمیت تجربه فرهنگی) ضعیف می‌شوند و به صورت تمایلات خصوصی درمی‌آیند. برعکس، ناقدان دیگر، ضمن تأیید واقعیت دولت چندگرای لیبرال که تا اندازه‌ای می‌تواند بردباری را تأمین کند، اصرار دارند که بردباری در نهایت یک فضیلت سیاسی است که باید در قیاس با فضیلت‌های دیگر سنجیده شود، از جمله ارضای احساس عمیق نسبت به اجتماع یا جامعه‌ای که در آن حقوق مردم (یا نبود حقوق آنان) مسلم فرض شود نه آنکه به طور مداوم با توسل به استدلال و قانون مورد چون و چرا قرار گیرد.

فقط آینده معلوم خواهد کرد که آیا جوامع لیبرال عملاً قادر خواهند بود که تنوع عقاید عمیق و ذاتی اعضای خود را حفظ کنند یا نه. شاید هم آینده روشن کند که بشریت براستی تا چه حد به این تنوع پایبند است و یا برعکس به نابودی همه اعتقادات تن در خواهد داد. شاید نیز کشف کنند که بردباری فقط یک فضیلت موقت بوده و در یک دوره انتقال بیان گذشته‌ای که هیچکس سخنی از آن نشنیده بود، و آینده‌ای که در آن دیگر کمترین نیازی به آن نخواهد بود، پذیرفته شده بوده است. در عین حال در حال حاضر عقاید متعصبانه‌ای وجود دارند که با شدت هر چه تمامتر می‌کوشند تا جلوه انتقادی را بگیرند. و بسیاری کسانی که حقوقشان جز از راه سخنان دگرگون‌کننده تأیید نمی‌شود، به نظر نمی‌رسد که هنوز زمان آن رسیده باشد که بتوانیم که از این فضیلت دست و پاگیر، چشم‌پوشیم.

یک صحنه دراماتیک
از فیلم معروف آمریکایی
داستان وست‌ساید
ساخته رابرت وایز (۱۹۶۱).





ولتر، در برابر خودکامگی

نوشته ژان لوسه

در میان امیران و زورمندان هم یافت می‌شدند، مانع از آن نبود که تعصب در سایه نهادهای جامعه ظاهر گردد. نفی و تعقیب فکری دیگران، هم از اجرای خود کار قوانین ناشی می‌شد — حتی قوانینی که در بحثهای خصوصی کهنه به حساب می‌آمد — و هم از توقعات بخشی از افکار عمومی که اقلیتها را سپر بلا و علت تعایل خود به خشونت و عامل ناتوانیهای خود قرار می‌دهد.

با کلمه بردباری هنوز هم محتاطانه، با بدگمانی و حتی خصومت برخورد می‌شد. گرچه اصحاب دایرة المعارف عمیقاً محافل تحصیلکرده را تحت تأثیر قرار داده بودند، لکن هنوز هم دیندارانی یافت می‌شدند که سنگ عدم بردباری را به سینه می‌زدند که بزرگترین نمونه‌هایش در فرانسه رخ می‌داد، از جمله ممنوعیت آیین پروتستان از طریق الغای منشور نانت در ۱۶۸۵، اقدامی که اثرات منفی آن در زمینه فکری (مهاجرت مغزها) و قلمرو اقتصادی (فرار صنعتگران ماهر به خارج) تا دهها سال پس از آن به شدت احساس می‌شد.

بردباری، اگر از دیدگاه اجتماعی بدان نگرسته شود یک ارزش است و از لحاظ فردی که آن را اعمال می‌کند یک فضیلت، اما ظاهراً در قرن هجدهم یک اندیشه نو بوده است. این سخن ظاهراً ناقض تصویری است که معمولاً از آن دوره تصور می‌کنیم، تصویری مبنی بر اینکه در اروپای آن روزگار ظریفترین هنرها در همه زمینه‌ها همراه با فعال‌ترین کنجکاویهای فکری و درخشانترین زندگی دنیوی گسترش یافته بوده است. اما این شگفتی با یادآوری این نکته کاهش می‌گیرد که در آن دوره خاطره جنگهای مذهبی هنوز در همه اذهان زنده بود و تعصب اگرچه واپس نشسته بود ولی هنوز حیات داشت.

در آن روزگار در فرانسه بحث و جدل در محافل آزاد بود اما چه بسیار کتابها که ممنوع بودند و توقیف و نابود می‌شدند. البته اتفاق می‌افتاد که چشم خود را روی برخی از رفتارها و عقاید غیر معمول ببندند اما این به معنای بردباری آنها نبود، زیرا که گذشت و بردباری به معنای قبول موجودیت چیزی متفاوت است. اینکه افرادی فطرتاً اهل بردباری حتی

بالا و صفحات بعدی

چند طرح از نقاشی و گراور ساز سوئیس، ژان اویر (۱۷۱۱ تا ۱۷۸۶) که ولتر را در حالتی مختلف نشان می‌دهد. پایین: ولتر در حال قول دادن برای حمایت از کالاس، گراووری از پی-یر-نولاسک برزوره (۱۷۸۲ تا ۱۸۶۳).



ژان لوسه،

نویسنده فرانسوی، متخصص در انقلاب آمریکا، تحقیقاتی درباره لافایت (پاریس، ۱۹۸۳)؛ واشینگتن (پاریس، ۱۹۸۵) و داستانی درباره ریوارول، یکی از سلطنت طلبان عصر انقلاب فرانسه (پاریس، ۱۹۸۹) نوشته است. او این مقاله را کمی پیش از وفاتش که اخیراً روی داد، نگاشته است.

تجلی بردباری یا در واقع قبول دوباره آن به عنوان یک عامل صلح مدنی و تضمین علیه بیعدالتی، عمدتاً حاصل کار فیلسوفانی بود مانند: پی یر بیل (که به هلند گریخته بود)، دیده رو، دالامبر، هولباخ، ژان ژاک روسو و مخصوصاً ولتر که منادی واقعی آن بود.

یک فیلسوف متعهد: ماجرای کالاس

ولتر که در ۱۶۹۴ زاده شده بود از همان آغاز کار به عنوان داستان نویس، به صورتی غیر مستقیم به بلایی تاخت که تا پایان عمرش ادامه یافت: تعصب. مثلاً در ۱۷۲۸ در شعر حماسی خود با عنوان «هانری یاد»، هانری چهارم را که می خواست پادشاهی خردمند و روشن بین برای همه فرانسویان، صرف نظر از معتقداتشان باشد، ستود. او حتی مستقیماً مفهوم بردباری را در آثار خود مطرح کرد و بسط داد: در نامه های فلسفی (۱۷۳۴)؛ فرهنگ فلسفی (۱۷۶۶) و پرسشهایی درباره دایرة المعارف (۱۷۷۲). او سه سال پیش از فوت، درخواستی برای لویی شانزدهم فرستاد و از او خواست در محاکمه یک قربانی تعصب به نام شوالیه بارا تجدیدنظر کند. ولتر در مکتوب خود با عنوان فریاد خون بیگناه، شهرت این قضیه را عالمگیر کرد.

در عین حال سهم اساسی او در این مبارزه فکری کتابی است به نام رساله در بردباری (۱۷۶۳). اهمیت استثنایی این متن، صرف نظر از قوت استدلال، در این است که برخلاف نامه ای در باب بردباری اثر جان لاک (۱۶۹۰)، که ولتر از آن ستایش می کند، رساله ولتر یک بحث فلسفی صرف نیست. در این اثر، تأمل، به قول امروزیها، زاده عمل و «تعهد» یا «التزام» نویسنده است. در واقع ولتر از یک سال پیش از آن در تمامی جبهه ها برای اعاده حیثیت یک تاجر پارچه فروش تولوزی به نام ژان کالاس، مبارزه می کرد. این شخص، اشتباهاً متهم به قتل فرزند خود و محکوم به مرگ شده بود و پس از آنکه حتی در زیر شکنجه به قتل ناکرده اعتراف نکرد، در ۱۷۶۲ با «مجازات چرخ» به قتل رسید. در واقعیت اکثریت قضات خواسته بودند مطابق سلیقه جمعیت نادان و متعصبی که ژان کالاس را، بدون کمترین دلیل متهم می کردند، رفتار کنند، فقط به این دلیل که مردم نسادان و متعصب، با استناد به شایعات، چنین به پروتستانها نسبت می دادند که اگر فرزندان شان قصد گرویدن به آیین کاتولیک را داشته باشند آنان را می کشند و ژان کالاس هم همین کار را کرده است، در حالی که فرزند او در واقع خودکشی کرده بود.

ولتر تمامی جزئیات این بیعدالتی را نشان داد و فرانسه و اروپا را برانگیخت، و هر چند که هنوز مطبوعات جز در حالت جنینی و ابتدایی وجود نداشت (کمتر از دوازده روزنامه در فرانسه) گزافه نخواهد بود اگر از پیروزی وسایل ارتباط جمعی سخن بگوییم: محافل، سالنها، کافه ها و حتی مکاتبات خصوصی نقش وسایل ارتباط جمعی را ایفا می کردند. قضیه کالاس، تا حد زیادی، شبیه ماجرای دریفوس در اواخر قرن نوزدهم بود که طی آن یک ملت علیه



غریبه

هر کس که از داوری درباره یک غریبه تن زند مثل این است که از داوری خدا روی برگرداند.

تلمود بابلی، فصل چاگیگاه، بند ۵ الف

رأی یک دادگاه عادی بر پا خاست زیرا که آن را بیدادگرانه می دانست.

ولتر همه جانهای آزاده کشور را حتی در محافل نزدیک به دربار با خود همراه کرد تا از طریق تجدیدنظر رسمی در رأی دادگاه و جبران خسارات خانواده متهم بیگناه، آشکارا سه اصل را بقبولاند: قضات ممکن است مرتکب اشتباه شوند، و اگر چنین شد باید بدون ابهام به اشتباه خود اقرار کنند و به عوارض آن گردن نهند؛ و هنگامی که با یک اقلیت به احترام رفتار نشود افراد خاطی را به احتمال زیاد، ابتدا بدان اقلیت منسوب می کنند.

هر چند که تعصب، که صورت بسیار شدید عدم بردباری است، منحصر به هیچ دین خاصی نبود — در آن هنگام هنوز ایدئولوژیهای سیاسی وجود نداشتند — ولتر معتقد بود که فرانسه از زمانی که لویی چهاردهم تصمیم گرفت تا پروتستانها را از همه حقوقشان حتی حق برخورداری از حیثیت اجتماعی محروم کند، به صورت سرزمین مطلوب برای هرگونه افراط کاری تعصب درآمده است. ولتر خاطر نشان کرد که از ۱۷۴۵ تا ۱۷۶۲ هشت کشیش

۱. شوالیه بار در سال ۱۷۶۶ به اتهام «جنایت بیدینی» در آب ویل گردن زده شد بی آنکه هیچ دلیلی در اثبات جرم او ارائه شده باشد.

Liber I I I.

407



menclaturā sciens omitto
quos ipse nosti, & in quo
cum numero re obliuiscit
cuiuslibet nomen. Bene uale
uirtutibus. Ca
len. Augusti, anno à Chri
sto seruatore nato M. D.
X L I X. Belfica.

Reuerendissimo
Patri
Rodami nolens
bilibilissimo
pictore
ne faceret
de utrumque
in gratia
apponebat

صفحه‌ای از کتاب گیتی‌شناسی
عمومی سباستیان مونستر (۱۵۴۴)
که با تصویری از اراسموس مزین
شده است. این کتاب که اندیشه‌های
اصیل دربارهٔ مشخصات طبیعی
زمین ارائه می‌داد به وسیلهٔ تفتیش
عقاید سانسور رشد.



خدایان حق دارند نسبت به نارواییهایی که دربارهٔ آنها
می‌شود تصمیم بگیرند. اینکه در عصر امپراتوری عده‌ای از
مسیحیان کشته شدند به سبب اعتقاداتشان نبود بلکه بدان
علت بود که نظم عمومی را بر هم می‌زدند.

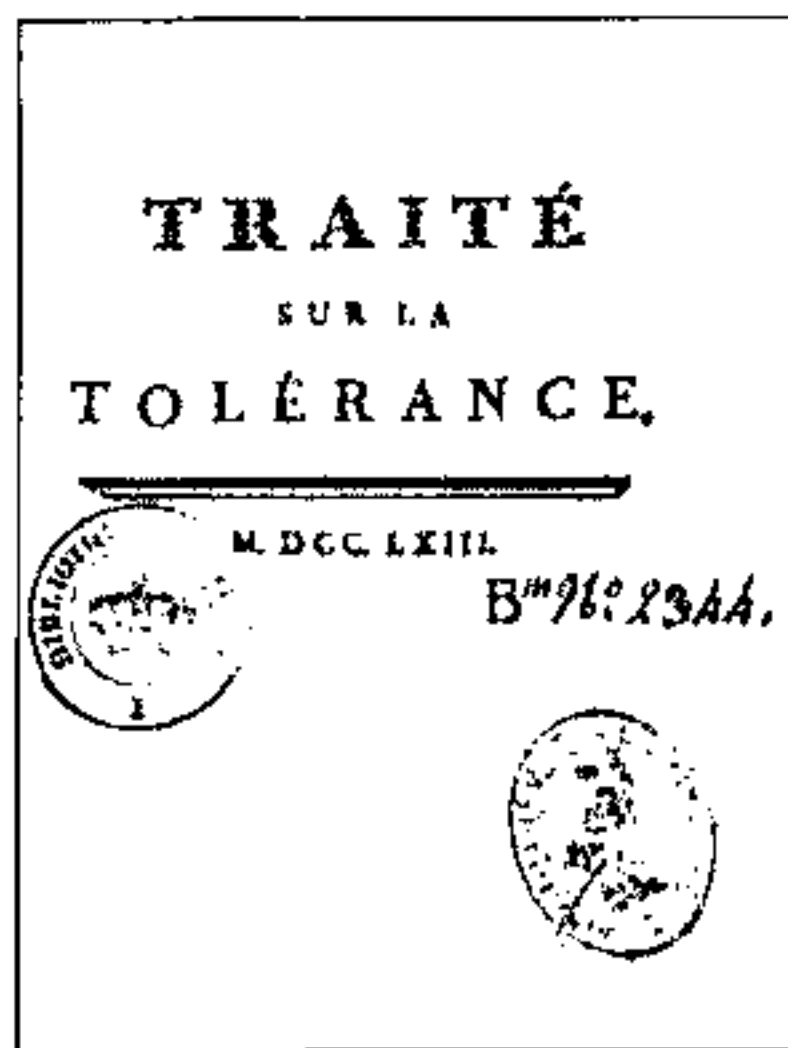
ولتر حتی ریشهٔ علاقه به واگذاری فرد را به اینکه
هر گونه می‌خواهد بیندیشد در تورات یافته بود. او با وجود
آنکه از ملت عبری تورات و یهودیان مصر قدیم بدش می‌آمد،
می‌دید که از ورای تاریخ پیروان موسی «اشعهٔ یک بردباری
همگانی» می‌درخشیده است. امپراتوران چین و ژاپن نیز تا
آنجا که تنوع اعتقادات موجودیت کشور را تهدید نمی‌کرد،
آن را تحمل می‌کردند. ولتر نوشت: «به ایران و تاتارستان
بروید، تا همین بردباری و همین آرامش را به چشم ببینید».
او هیچ دینی را مورد حمله قرار نمی‌داد زیرا که «در هر
جا که یک جامعهٔ جاافتاده وجود داشته باشد وجود یک دین
هم لازم است؛ قوانین ناظر بر جنایات شناخته شده هستند و
دین مراقب جنایات پنهانی است». اما دین، که در اساس بر
نیکوکاری استوار است بر اثر خرافات و عدم بردباری فاسد
می‌شود. «خرافات برای دین همان زیان را دارد که
ستاره‌شماری برای ستاره‌شناسی، و دختر دیوانهٔ یک مادر
عاقل به حساب می‌آید».

مبارزه با خرافات و عدم بردباری کار خرد است، خردی
که «هر روز در فرانسه رسوخ می‌یابد چه در مغازه‌های کسبه
و چه در خانه‌های اشراف»؛ وظیفهٔ خرد است که بیهودگی

پروتستان به دلیل آنکه مطابق با آیین خود موعظه کرده‌اند،
اعدام شده‌اند و صدها تن از پیروانشان محکوم به تبعید یا
اعمال شاقه شده‌اند. به عقیدهٔ ولتر چنان وضعیتی در
انگلیس، آلمان یا هلند پدید نمی‌آمد زیرا که در آن کشورها
چندگونگی مذهبی رواج داشت و اعضای مذاهب مختلف
می‌توانستند «برادرانه زندگی کنند و برابرا نه در مصالح
جامعه شرکت جویند». البته او آنچه را که در آن کشورها در
مورد آزادی اعتقادات می‌گذشت آرمانی‌تر از واقع نشان
می‌داد، اما این کار برای محکوم کردن قوانین فرانسه بود که
در آنجا «سوء استفاده از مقدس‌ترین مذهب، بزرگترین
جنایت [قضیهٔ کالاس] را پدید آورده بود». و لذا «به نفع نوع
انسان بود که تحقیق کند که آیا مذهب باید رحیم و با گذشت
باشد یا وحشی».

یک فضیلت و ارزش همگانی

ولتر، به منظور نکوهش تعصب که مخالف با روح انجیل بود،
چشم‌اندازی سریع از رسوم مذهبی در اروپا و آسیا از عهد
باستان تا آن زمان ترسیم کرد. به عقیدهٔ او نه یونانیان و نه
رومیها، هیچ کس را به دستاویز آنکه عقایدش مخالف با
خدایان بومی بود، تحت تعقیب قرار نداده‌اند. مردم آتن
بردباری را حتی تا بدانجا رونق داده بودند که پرستشگاهی
برای خدایان بیگانه‌ای که خود نمی‌شناختند، ساخته بودند؛ و
رومیها به گونه‌ای بس خردمندانه معتقد بودند که فقط خود



صفحه عنوان چاپ اول اثر معروف ولتر که در ۱۷۶۳ چاپ شده است



پایین، یکی از آخرین اندیشه‌های ولتر که چند ماه قبل از مرگ به تحریر درآورد: «من می‌میرم در حالی که خدا را می‌پرستم، دوستانم را دوست دارم، از دشمنانم کینه ندارم و از خرافات بیزارم».

طنز و مطایبه متوسل شویم تا ناهنجاری نامنسجم آن را آشکار کنیم. محکوم کردن کسانی که افکار متفاوت با ما دارند، پوچ است و بایستی این پوچی را نشان داد زیرا که زندگانی مشترک ما را ملزم می‌کند تا با همین افراد روابط انسانی داشته باشیم: «تعصب، نه تنها زشت، که پوچ نیز هست».

۲۴ سال پس از انتشار رساله در بردباری، لویی شانزدهم فرمان بردباری (۱۷۸۷) را امضا کرد. در این فرمان پروتستانها حق یافتند تا از حیثیت اجتماعی برخوردار شوند و از برکت آن مجاز شدند که، مانند دیگر اتباع ازدواج و وصیت کنند و از دیگری ارث ببرند. این البته گامی کوچک اما در جهتی درست بود. ولتر راه را گشوده بود. در عین حال هدف او فقط این نبود که حقوق یک طبقه از فرانسویان که نه عادلانه از آن محروم شده بودند به ایشان باز داده شود. او بردباری را یک ارزش جهانی می‌دانست. هیچ ملتی در روی زمین و هیچ فردی نبایستی از فقدان بردباری رنج ببرد. سخن او صریح است: «به شما می‌گویم که باید به تمام انسانها به چشم برادران نگاه کنید. عجب، برادر ترک من؟ برادر چینی من؟ برادر یهودی؟ سیامی؟ آری! آیا همه ما فرزندان یک پدر و آفریدگان یک خدا نیستیم؟ اما این ملتها ما را تحقیر می‌کنند، ما را بت پرست می‌شمارند! بسیار خوب، من می‌گویم که سخت در اشتباهند».

یازده سال پس از مرگ ولتر آزادی اندیشیدن و بیان عقیده، که او برای به رسمیت شناخته شدن آنها مبارزه کرده بود، به وسیله مجمع ملی مؤسس در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ در اعلامیه حقوق بشر و شهروند، خطاب به سراسر جهان مورد تأیید قرار گرفت. در مواد ۱۰ و ۱۱ این اعلامیه همگانی، بردباری در گسترده‌ترین معنایش مبنای فلسفی و حقوقی خود را بازیافت هر چند که خود کلمه در اعلامیه به کار نرفته بود.

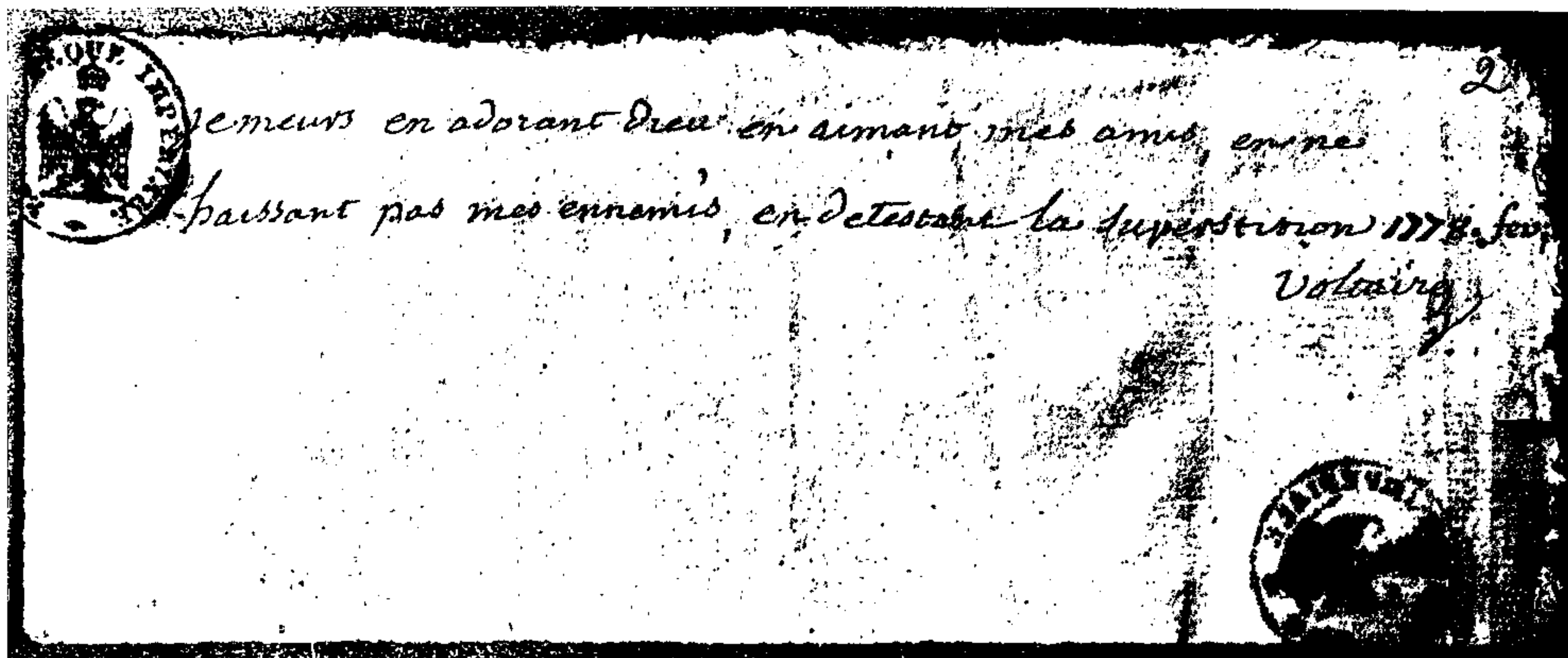
از آن پس آنچه می‌ماند آن بود که هر فرد در زندگی روزانه خود را نسبت به دیگران با گذشت نشان دهد. اما آیا این پیکار سرانجام به پایان خواهد رسید؟

رفتارهای مسخره یا اهریمنی مانند، تفتیش عقاید و گروههای اجباری یا پولی را نشان دهد، اعمالی که کشیش گرگوری بعدها در موردشان گفت که این کار اهانت به انجیل است.

مؤلف رساله در بردباری معتقد بود که تجدید نظر در محاکمه کالاس به منزله پیروزی فلسفه است. و این امر امروزه دیگر تردید ناپذیر شده است. او می‌گفت که همه مذاهب باید بتوانند خود را بیان کنند: «ادعای واداشتن همه انسانها به اینکه درباره ماورای طبیعت به یک شیوه بیندیشند، دیوانگی است. به تسلیم واداشتن تمامی جهان به کمک اسلحه به مراتب آسان تر از چیره شدن بر ذهنهای فرد فرد یک شهر کوچک است». ولتر در برداشتی که از مفهوم بردباری دارد از جان لاک که در نامه معروف مورخ ۱۶۹۰ خود، طرفداران پاپ و بی‌خدایان را از شمول آن محروم می‌کرد، فراتر می‌رود. اما در عین حال هیچ نگرش مادی و ضد خدایی ندارد. به نظر او بی‌خدایی نه تنها مترادف بردباری نیست بلکه برعکس می‌تواند نظیر هر دین دیگر به تعصب بینجامد. او نوشت: «یک بی‌خدا که اهل استدلال اما خشن و نیرومند باشد به همان اندازه یک خرافاتی خونخوار شوم است».

بردباری که نقیض تعصب است عبارت است از احترام گذاشتن به دیگری در اختلافی که با ما دارد. پل والری حق داشت وقتی که نوشت بردباری «نمی‌تواند به تصور درآید و در قوانین نفوذ کند مگر در یک عصر پیشرفته، زمانی که ذهنها به تدریج بسط یافته اند و تفاوتهای متقابلشان ضعیف شده باشد».

در نظر ولتر این ارزش - فضیلت همچنین حاوی یک عنصر خیرخواهانه و نرمش است، به همین دلیل او غالباً کلمه رحیم و با گذشت را به جای بردبار به کار می‌برد: «برای آنکه در زندگی آینده، خوشبخت باشیم، چه باید کرد؟ باید درست و عادل بود. برای خوشبخت بودن، تا آنجا که فقر طبیعتان اجازه می‌دهد، چه باید کرد؟... باید با گذشت بود». به عقیده او مبارزه با عدم بردباری مستلزم آن است که به



گانندی و عدم خشونت

نوشته رامین جهانبگلو



امروزه نمی‌توان دربارهٔ بردباری اندیشید بی‌آنکه به اندیشه و عمل ماهانداس کرچند گانندی (۱۸۶۹ تا ۱۹۴۸) معروف به مهاتما («روح بزرگ») اشاره نمود. درعین حال کلمهٔ بردباری بس اندک در آثار او ظاهر می‌شود. هر چند که خود گانندی در تمام عمر خواسته است که مردی با حد اعلای بردباری باشد. این تضاد به‌خوبی مبین پیچیدگی مفهوم است.

به عقیدهٔ گانندی تأیید بردباری در واقع به معنای استقرار یک سلسله مراتب میان رفتار خودمان با رفتار دیگران است. او در ۱۹۳۰ به هنگامی که در پراودا زندانی بود، در نامه‌ای به پیروانش نوشت: «من کلمهٔ بردباری را دوست ندارم، اما کلمهٔ بهتری پیدا نمی‌کنم. بردباری ممکن است مستلزم فرض البته بی‌معنای این تصور باشد که ایمان دیگران پست‌تر از ایمان ماست در حالی که همیشه [عدم خشونت] به ما می‌آموزد تا برای ایمان مذهبی دیگران همان احترام را قائل باشیم که برای ایمان خودمان، که البته عدم کمال آن را قبول داریم. قبول این امر برای کسی که در جست و جوی حقیقت است و برای کسی که از قانون عشق پیروی می‌کند، آسان است.

«اگر می‌توانستیم تمامی حقیقت را بنگریم، دیگر جست و جوگر نبودیم، بلکه با خدا یکی می‌شدیم زیرا که حقیقت، خداست. اما از آنجا که هنوز در مرحلهٔ جست و جو هستیم، به جست و جو ادامه می‌دهیم زیرا که از عدم کمال خود آگاه هستیم».

در اینجا به یکی از اصول اساسی فلسفهٔ گانندی می‌رسیم، به آن فضای معنوی که خود مفهوم بردباری متعلق بدان است و البته نه در چارچوب یک نظم سیاسی یا مذهبی بلکه به اقتضای اعتقاد به آزادی وجدان انسانی. آنچه گانندی متوقع است فراتر از احترام سادهٔ شخص است. او بر آن است تا

جست و جوی حقیقت را رونق دهد، در عین حال که مطمئن است این جست و جو مستلزم اطاعت از قانون عشق است. بدینسان طرح مفهوم بردباری بدون تأیید مفهوم حقیقت برای گانندی معنا ندارد. و این یک نکتهٔ اصلی و محوری است. اما مهم‌تر این است که در آنجا هم که حقیقت مورد نظر است فقط در چارچوب عدم خشونت مطرح می‌شود.

عدم خشونت و حقیقت اصطلاحاتی چندان نزدیک به هم هستند که تقریباً جای هم را می‌گیرند. گانندی می‌نویسد: «همیشه و حقیقت چنان به هم پیوسته‌اند که جدا کردنشان تقریباً ناممکن است. این دو همچون دو طرف یک سکه یا در واقع یک صفحهٔ دایره‌ای فلزی صیقلی و بی‌نشان هستند. چه کسی می‌تواند بگوید که کدام طرف روی آن و کدام طرف پشت آن است؟



قهرمان عدم خشونت در
اواخر عمر در میان انبوهی
از طرفداران مشتاق خویش.

«در عین حال / همیشه وسیله و حقیقت، هدف است.
وسيله برای آنکه وسیله باشد باید همواره در دسترس مان
باشد، و لذا / همیشه تکلیف والای ماست. اگر به وسیله توجه
نشان دهیم، مطمئن هستیم که دیر یا زود به هدف می‌رسیم.
همینکه این نکته را فهمیدیم، پیروزی نهایی بدون شک دست
خواهد داد».

بذر و درخت

بدینسان گاندی نمی‌کوشد تا یک نظام عقلانی بر اساس
اندیشه حقیقت برای توضیح جهان بیابد و یا برای یک سنت
فکری امتیاز قائل شود. به عقیده او «حقیقت در دل هر
انسانی جای دارد. و باید همین را جست و جو کرد... ما حق
نداریم که دیگران را واداریم تا مثل ما به حقیقت بنگرند». به

این ترتیب نمی‌توان زندگی مذهبی را از زندگی سیاسی جدا
کرد، و این نکته را شیوه‌ای نشان می‌دهد که او برای
سازماندهی مبارزه‌ای در پیش گرفت که در عین حال علیه
خشونت انگلیسیها و بیعدالتی هندیان نسبت به «نجسها» بود.
گاندی همانند سقراط دلیرانه با تنها سلاح روزه و دعا با
روحیه ستمگری و عدم بردباری معاصران خود مقابله کرد. او
می‌گفت: «تنها خودکامه‌ای که در این عالم می‌پذیرم» ندای
خفیف آرامی» است که در اندرون خودم است و اگر برای
این پذیرش مجبور باشم که با چشم انداز یک اقلیت منحصر
به یک عضو روبرو بشوم، فروتنانه فکر می‌کنم که شجاعت
عضویت در این اقلیت ناامید را دارم».

مهاتما با چنین رفتاری، عاری از هر گونه پیشداوری
محدود کننده سیاسی است. برعکس، هدف رفتار او این

او می‌افزاید: «من بیشتر به مبارزه با تنزل بشر به سطح حیوان می‌اندیشم تا به مبارزه برای رها کردن ملت از رنج و مذلت. من می‌دانم کسانی که داوطلبانه به یک رشته دراز رنج کشیدن گردن می‌نهند خود و تمامی بشریت را بالا می‌برند؛ اما این را نیز می‌دانم کسانی که در تلاش مذبوحانه خود برای پیروزی بر مخالفان یا استثمار ملتها یا افراد ضعیف‌تر خود را به سطح حیوانیت تنزل می‌دهند نه تنها خود را که تمامی بشریت را پست می‌کنند».

به عبارت دیگر «فضیلت سیاسی» عدم خشونت (که به نظر گاندی حدّ اعلای فضیلت است) از آنجا ناشی می‌شود که با تأکید بر نقش فرد و با خاطر نشان کردن اهمیت قطعی «تزکیه»‌ای که فرد باید در جسم و جان خود انجام دهد، وحدت میان اعضای جامعه را تأمین می‌کند. به این ترتیب

است که رویکرد انسانی بر رویکرد سیاسی، که می‌کوشد تا ارزشهای ایدئولوژیک را مقدم بر ارزشهای جامعه بدارد، برتری یابد. نگرانی دائمی او برای رسیدن به حقیقت و برابری در جامعه، او را بر آن می‌دارد تا علیه نیرنگ و دروغ به پا خیزد زیرا که نیرنگ و دروغ را وسایل ناشرافتمندانه‌ای برای رسیدن به هدف می‌شمارد. او می‌گوید: «تصور اینکه میان وسیله و هدف رابطه‌ای وجود ندارد اشتباه است. این اشتباه موجب ارتکاب جنایات بسیار حتی به دست کسانی شده است که مذهبی محسوب می‌شده‌اند. مثل این است که ادعا کنید که از یک گیاه مضر گل سرخ به عمل می‌آید. وسیله به بذری می‌ماند و نتیجه به درخت. رابطه میان نتیجه و وسیله به همان اندازه انفکاک‌ناپذیر است که رابطه درخت با بذری».

گاندی و اعضای اداره‌اش طی
سالهایی که به عنوان قاضی در
آفریقای جنوبی خدمت می‌کرد
(۱۸۹۳ تا ۱۹۱۴).



رامین جهانگللو

از متخصصان ایرانی در تفکر مهاتما گاندی است و هم‌اکنون سرگرم نوشتن کتابی در باره تفکر سیاسی اوست. از جمله آثار او می‌توان از کتابهای زیر نام برد: *هگل و انقلاب فرانسه*، گفت و شنود با ایزایا برلین (لندن، ۱۹۹۱). او به عنوان روزنامه‌نگار با نشریات فرانسوی *Etudes, Esprit* همکاری می‌کند.



توانایی شرکت در امور عمومی و قضاوت درباره‌ی درست و نادرست می‌تواند بدون اعمال - فردی یا جمعی - خشونت تحقق یابد. بیگمان زیباترین درس حکمت گاندی این است که به ما نشان می‌دهد که سیاستی که قدرت را معیار هر گونه حقیقت می‌داند، فرد و جامعه را به چه عوارض زیانباری رهنمون می‌شود.

پرتوافکنی

مهاثما از خطراتی که ممکن بود اقتدار سیاسی پدید آورد و در عین حال از تکلیف دموکراتیکی که اقتدار سیاسی انجام آن را در هند بر گردش می‌گذاشت، کاملاً آگاه بود و لذا می‌گفت: «اگر ظاهر من حکایت از آن دارد که در سیاست مداخله می‌کنم فقط به دلیل این است که امروزه سیاست همچون ماری، که در اطراف یک بدن می‌پیچد و علی‌رغم تمام کوششها نمی‌توان از آن خلاص شد، ما را در میان گرفته است. در نتیجه من می‌خواهم با مار مبارزه کنم... اگر موفق شدم بشریت را متقاعد کنم که هر مرد یا هر زن، صرف نظر از نیروی جسمی خود، نگاهبان حیثیت و آزادی خویش است، وظیفه‌ی من به پایان خواهد رسید. این حفاظت ممکن است، حتی اگر تمامی جهان با کسی که در پایداری تنهاست به‌مقابله برخیزند.»

اعترافات متوفی

من یتیمان را از اموالشان محروم نکرده‌ام.
آنچه را که خدایان از آن بیزارند، انجام نداده‌ام.
از هیچ نوکری به اربابش بد نگفته‌ام.
هیچ رنجی را موجب نشده‌ام.
رنجش هیچکس را فراهم نیاورده‌ام.
کاری که سبب گریستن شود، نکرده‌ام.
هیچکس را نکشته‌ام.
دستور قتل کسی را نداده‌ام.

کتاب مردگان، مصر قدیم

۱. این کلمه به معنای «توسل به حقیقت» است. نامی که گاندی به شیوه مبارزه عدم خشونت، به آن صورتی که خود عمل می‌کرد و رهبری‌اش را به عهده گرفته بود، داد.

تعلیمات گاندی پذیرش جهانی یافته است. در میان مبارزات بزرگی که از پیام او الهام گرفته‌اند مبارزه مارتین لوتر کینگ در راه کسب حقوق سیاهان آمریکا در صدر جای دارد. این کشیش سیاهپوست آمریکا، از تحریم حمل و نقل مونته‌گمری در ۱۹۵۵ تا راه‌پیمایی به سوی واشینگتن در ۱۹۶۳، در تمامی اعمال اعتراض‌آمیز خود شیوه‌های عدم خشونت گاندی را به کار بست.

مارتین لوتر کینگ در کتاب خود به نام نیروی دوست داشتن، این تأثیر را چنین توصیف کرده است: «تمامی مفهوم ساتیاگراها^۱ی گاندی برای من معنایی عمیق داشت. به همان اندازه که بیشتر در فلسفه گاندی فرو می‌رفتم، تردیدم نسبت به قدرت عشق به تدریج کاهش می‌یافت. بدانجا رسیدم که برای نخستین بار دریافتم که نظریه مسیحی عشق اگر به شیوه عدم خشونت گاندی اعمال شود، یکی از قدرتمندترین سلاحهایی است که یک ملت تحت ستم می‌تواند در مبارزه برای آزادی در اختیار داشته باشد». او در جای دیگر تصریح می‌کند که: «اگر قرار است بشریت پیش برود، تعلیمات گاندی گریزناپذیر است».

درستی این سخن مارتین لوتر کینگ درست در همان سال در گذشت او در ۱۹۶۸ در مقاومت منفی ملت چکسلواکی در برابر تهاجم شوروی به اثبات رسید. اکنون

مارتین لوتر کینگ در راه بازگشت به آمریکا پس از دریافت جایزه صلح نوبل (۱۹۶۴).

گفت و گو از جنبش عدم خشونت بدون پیوند دادن آن به جوشش جنبشهای فکری و سیاسی مختلفی که طی ده سال کشورهای اروپای شرقی را به لرزه انداختند، ناممکن است. همان گونه که لیخ والسا، در دهه ۱۹۸۰ در زمانی که رهبری جنبش «همبستگی»، یعنی اتحادیه سندیکاهای لهستانی را بر عهده داشت و اعتصاباتش به سرنگونی حکومت مطلقه در آن کشور انجامید، می‌گفت: «ما نمی‌توانیم با خشونت مقابله کنیم مگر اینکه خودمان از دست زدن به خشونت امتناع بورزیم... ما سلاح دیگری جز حقیقت و ایمان نداریم».

راه عدم خشونت همچنین همان راهی است که ملت فیلیپین در ۱۹۸۶ در مقاومت غیرمسلحانه علیه دیکتاتوری در پیش گرفت. از آن پس شکلهای دیگری از این روش در آمریکای لاتین، جنوب آفریقا و خاور میانه تجلی کرده‌اند، و زنده و عملی بودن و تداوم میراث گاندی را در مبارزه برای آزادی و عدالت نشان داده‌اند.*

* تذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که هر چند اهمیت مبارزات مهاتما گاندی و شیوه مبارزاتی او بر کسی پوشیده نیست، اما اینرا نیز باید به یاد داشت که از آن شیوه در همه شرایط اجتماعی نمی‌توان سود جست. م.م



پیام یونسکو - ژوئن ۱۹۹۲



سرمقاله

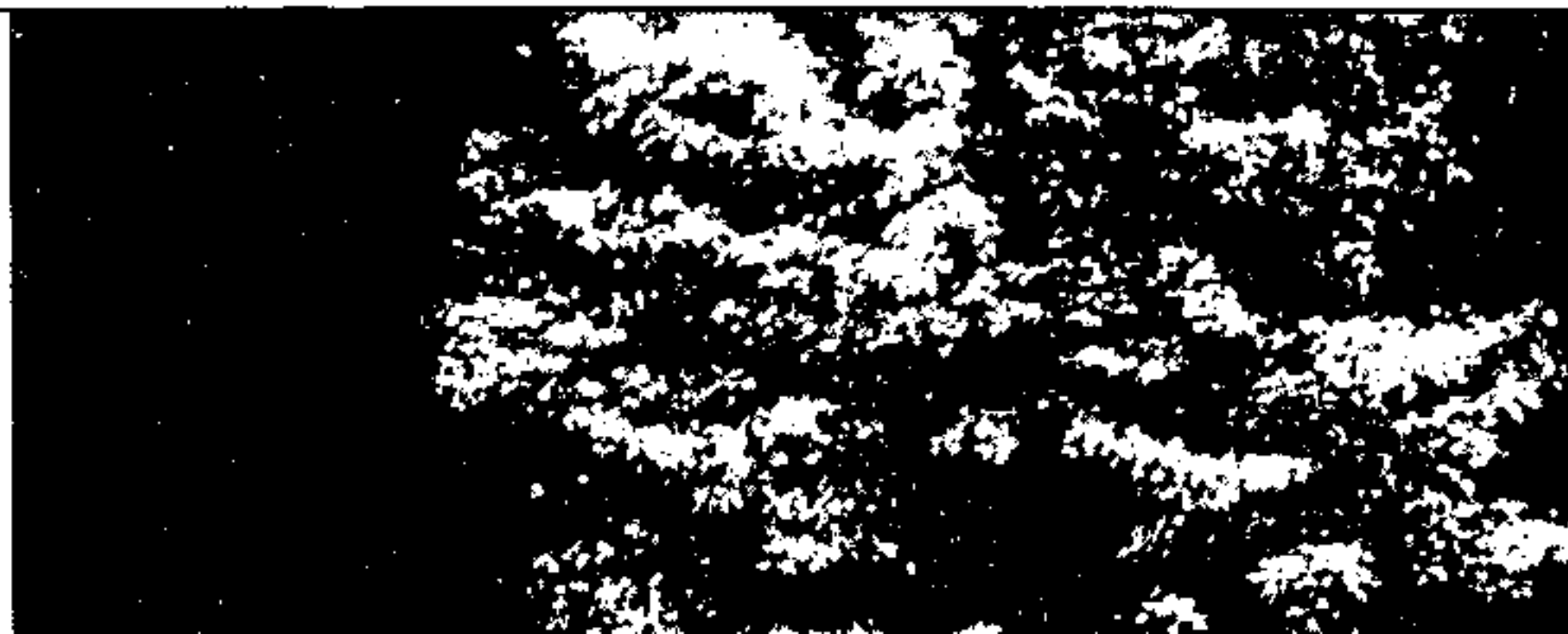
یک نظام نوین جهانی زیست محیطی؟

در ماه ژوئن ۱۹۹۲، زمین به گردی همیشه نیست، زیرا در ریودوژانیرو قله‌ای سرزده است که احتمالاً از قله دیگر آن شهر، یعنی کوه «نان قندی» رفیع‌تر و مشهورتر شده است. این قله، گردهمایی ۱۶۶ نفر از سران دولتها و هزاران نفر نماینده است که از ۳ تا ۱۴ ژوئن در ریودوژانیرو بستر سیاره بیمار ما گرد خواهند آمد. ما با زمین بسیار بد رفتار کرده‌ایم. آلودگی تسلفات بسیار سنگینی به بار آورده است. اثر گلخانه‌ای و خطر بالا آمدن سطح دریاها به دنبال آن، تهی شدن لایه اوزون و خطرهای هسته‌ای.

بیدار ساختن آگاهی مردمان کاری طاقت‌فرساست. برای رشد صنعتی و تأمین وسائل رفاه مدرن بهای سنگینی باید پرداخت. چگونه صورتحساب را خواهیم پرداخت؟ آیا بهره‌برداران این شکل از پیشرفت آبادگی فداکاریهای لازم را خواهند داشت؟ و آنها که تاکنون کنار مانده بودند آیا سرانجام شروع به برداشت سودمندیهای حاصل خواهند کرد یا برای دیر به صحنه آمدن مجازات خواهند شد. در گردهمایی مقدماتی کنفرانس زمین که در نیویورک برگزار شد، پیش‌نویس یک قرارداد زمین و منشور قرن ۲۱، که توسعه مستمر برای قرن آینده (از حفاظت از جنگلها تا مدیریت پسماندهای سمی) را تعریف می‌کرد مورد توافق قرار گرفت. با این حال، گرچه اکثریت موافق اصول کلی هستند، اما توافق بر سر تمام دیدگاههای چگونه امکانپذیر خواهد بود؟

کافی است یک مثال مشخص‌کننده از وضعیت بزنیم. مردم نیمکره شمالی بحق از زیان CFCها که در سطح گسترده‌ای در سیستمهای سردکننده به کار می‌روند، آگاه هستند و - باز هم از دیدگاهی کاملاً زیست محیطی - بحق خواستار تحریم این مواد هستند. اما مردم نیمکره جنوبی چطور؟ در مقابل نوید محرومیت از این رفاه جدید، درست در هنگامی که می‌خواهند از مزایای آن لذت ببرند، چه واکنشی نشان خواهند داد؟

هزینه اجرای تصمیمهای اتخاذ شده در منشور قرن ۲۱، سالانه ۱۲۵ میلیارد دلار برآورد شده است. باز هم چه کسی صورتحساب را خواهد پرداخت؟ کنفرانس سران ریو، چه نمایی از یک بازی روانی باشد، چه موفقیتی ناقابل، یا صرفاً یک نقطه آغاز، این حقیقت با برجاست که کنفرانس ریو در نوع خود نخستین است و دست‌کم شایستگی برپایی را داشته است.



در این شماره، ساختار معمول پیام یونسکو تغییر یافته و علاوه بر موضوع اصلی و مطالب عادی، بخش جدیدی به نام فضای سبز ارائه شده است. فضای سبز نوعی مجله در مجله است. این مجله کوچک همان گونه که از نامش پیداست، از محل خود در هشت صفحه میانی مجله، به بررسی تحولات جاری مسئله عظیم جهان - محیط زیست و بقای آن - می‌پردازد. نخستین بخش آن همزمان با برگزاری کنفرانس زمین در ریودوژانیرو میل در زمین آهسته تری العاده دارد، منتشر شد. فضای سبز نیز مانند مجله اصلی مرکب است از یک گفتگو (در این مورد با یک بوم‌شناس برجسته) مجموعه‌ای از اظهار کلام و همچنین مقاله‌ای بلند در زمینه یک موضوع مهم زیست محیطی (تهی شدن لایه اوزون) و گزینهای از متنی کهن که یادآور رابطه بین انسان و طبیعت باشد (مثل داستان توفان بزرگ از حماسه گیلگمش که در این شماره آمده است).

حفظ جنگل «جا»

جنگل انبوه «جا» در کامرون جنوبی، به عنوان یک محل طبیعی با زیبایی کم‌نظیر در فهرست میراث جهانی آمده و همچنین بخشی از شبکه قرق‌های زیست‌کره برنامه انسان و زیست‌کره (MAB) یونسکو است. این جنگل که نمونه بکری از یک جنگل گرمسیری نخستین است، از لحاظ گیا و زیا (فون) فوق‌العاده غنی است. یک تک درخت ۳۰ تا ۴۰ متری این جنگل می‌تواند تا هزار گونه مختلف از حشرات را سکنه دهد و رودها و جریانهای آب جنگل حدود ۱۲۰ گونه ماهی را در خود جای داده‌اند. در جنگل جا، اسبهای آبی، فیلها و شمپانزه‌های کوتوله نادر در کنار گوریلها، مارها و جمعیتی چنان متنوع از پرندگان می‌زیند که هنوز تمام گونه‌هایشان شناسایی و فهرست‌برداری نشده‌اند. جنگل جا محل اجرای پروژه‌ای در سطح کوچک است که هدفش راهنمایی مردم بومی - از جمله پیگمی‌ها - در بهره‌برداری از منابع جنگل به روشی خردمندانه و مستمر و مبارزه با شکار غیرمجاز است که اکنون ابعادی عظیم یافته است.



کنفرانس زمین

کنفرانس محیط زیست و توسعه که از سوی سازمان ملل در ریودوژانیرو برگزار می‌شود، در صدد است بیست سال پس از کنفرانس استکهلم، اقدامهای لازم برای حفظ کره زمین، یعنی تنها سیاره «زنده» منظومه شمسی را روشن کند. علاوه بر جلسات عمومی که سران دولتها به حضور در آن دعوت شده‌اند، بیش از ۲۵۰ گردهمایی، سمینار، کارگاه پژوهشی، سخنرانی و رویداد دیگر با حضور حدود ۱۰۰۰۰ نفر برپا خواهد شد. یکی از گردهماییهای به‌ویژه مهم، جلسه بین‌المللی سازمانهای غیردولتی (NGO) است، زیرا NGOها با روشهای عملی با انعطافی که دارند به نحوی برجسته شایسته همکاری در پیشبرد فرایند توسعه و تضمین حفاظت از طبیعت‌اند. در میان سخنرانیهایی که برگزار خواهد شد، یک سخنرانی به مقایسه شیوه‌های مردم بومی در مدیریت منابع طبیعی مستمر خواهد پرداخت.

کنفرانس محیط زیست و توسعه که از سوی سازمان ملل در ریودوژانیرو برگزار می‌شود، در صدد است بیست سال پس از کنفرانس استکهلم، اقدامهای لازم برای حفظ کره زمین، یعنی تنها سیاره «زنده» منظومه شمسی را روشن کند. علاوه بر جلسات عمومی که سران دولتها به حضور در آن دعوت شده‌اند، بیش از ۲۵۰ گردهمایی، سمینار، کارگاه پژوهشی، سخنرانی و رویداد دیگر با حضور



پرندگان وحشی محروم از پرواز

دو شرکت هوایی ک. ال. ام و گارودا تصمیم گرفته‌اند دیگر پرندگان وحشی را به ایالات متحده حمل نکنند. این تصمیم به دنبال تحریم این نوع حمل کالا از سوی لوفت هانزا و سه شرکت هوایی آمریکایی اتخاذ شد. در سال ۱۹۸۹، ۸۷۳۰۰ پرنده وحشی به مقصد ایالات متحده به وسیله این شش شرکت هوایی بارگیری شد. در مقصد، ۲۴۳۰ پرنده مرده بودند.

کتاب

درک مسئله کویرزایی

کویرها حدود یک پنجم خشکی کره زمین را اشغال می‌کنند؛ مساحتی حدود ۳۰ میلیون کیلومتر مربع. این کویرها آفرینشهای طبیعی‌اند و همیشه وجود داشته‌اند، اما امروز بسیاری از آنها در حال گسترش‌اند. این فرایند «کویرزایی» تا حد زیادی ناشی از فعالیتهای انسانی است که سبب فروافت زمین، کاهش باروری آن و نامناسب شدن آن حتی برای چرای دام شده است. کویرزایی، بعضی مناطق کشورهای پیشرفته (ایالات متحده، کانادا، استرالیا) را نیز تحت‌تأثیر قرار داده است، اما در کشورهای در حال رشد (در ساحل، در آفریقای جنوبی و در حوضه مدیترانه، و همچنین در هند، پاکستان و مکزیک) مسئله‌ای بسیار حاد است. فشارهای ناشی از رشد سریع جمعیت در این نواحی مسئله را وخیم‌تر کرده است.

کویرزایی، علل و اثرهای آن و راههای امکانپذیر مبارزه با آن موضوع یک «مدول آموزشی در زمینه کویرزایی»، اثر سوشون و ج. پ. دولیک است که یونسکو و برنامه محیط زیست سازمان ملل در شماره ۱۶ از مجموعه آموزش زیست محیطی به چاپ رسانده است (فقط متن‌های فرانسوی و اسپانیایی آن در دست است). مثال مطرح شده در این اثر سرزمین ساحل و موضوع اصلی شامل برهم‌کنشهای مردم و محیط زیست آنها؛ آب؛ خاکها و گیاهان زراعی؛ پرورش دام و مدیریت مرتع؛ انرژی؛ سوخت چوبی و جنگل‌زدایی؛ مسائل عمومی برنامه‌ریزی و مدیریت است. این جزوه چند تمرین عملی برای بالا بردن آگاهی شاگردان از وضعیت محیط زیست منطقه‌شان به آنها ارائه می‌دهد. این جزوه - علاوه بر آموزش‌دهندگان و شاگردان - ابزار مفیدی است برای تمام کسانی که علاقه‌ای به ساحل دارند، مانند پرسنل همکاری فنی و اعضای سازمانهای غیردولتی، از این جزوه می‌توان چگونگی ساختن فیلتر برای تصفیه آب آشامیدنی یا ساختن اجاقی که سوخت را به نحو کارآتری مصرف کند، مبارزه با فرسایش خاک، اجرای یک برنامه احیای جنگل (انتخاب گونه درخت و غیره) را آموخت. یک کتابنامه و فهرستی از نشانیهای مفید نیز در جزوه ارائه شده است.



بیجینگ با آلودگی می جنگد

شهر بیجینگ، پایتخت چین، از سال ۱۹۸۰ درگیر عملیات گسترده پاکسازی بوده است. شبها، ساوگان فعالی از تانکهای آب خیابانهای شهر را اشغال می کنند و کارگران شهرداری خیابانهای خالی را می شویند و به درختان کنار خیابانها آب می پاشند. روزها، گروههای دیگری با بی تفاوتی آرام نسبت به موج دوچرخه سوارهایی که دور آنها در حرکت اند، خیابانها را جارو می زنند. عملیات پاکسازی در برگیرنده کاهش تعداد حیوانات اهلی، پرندگان و مگسها، و نصب تعداد بی شماری زیباله دان و تف دان نیز بوده است. امروز، با کمک وام ۱۲۵ میلیون دلاری بانک جهانی و سازمان بین المللی توسعه،

ایالات متحده برای حفظ محیط زیست صورتحسابی ۱۸۵ میلیارد دلاری پیش رو دارد

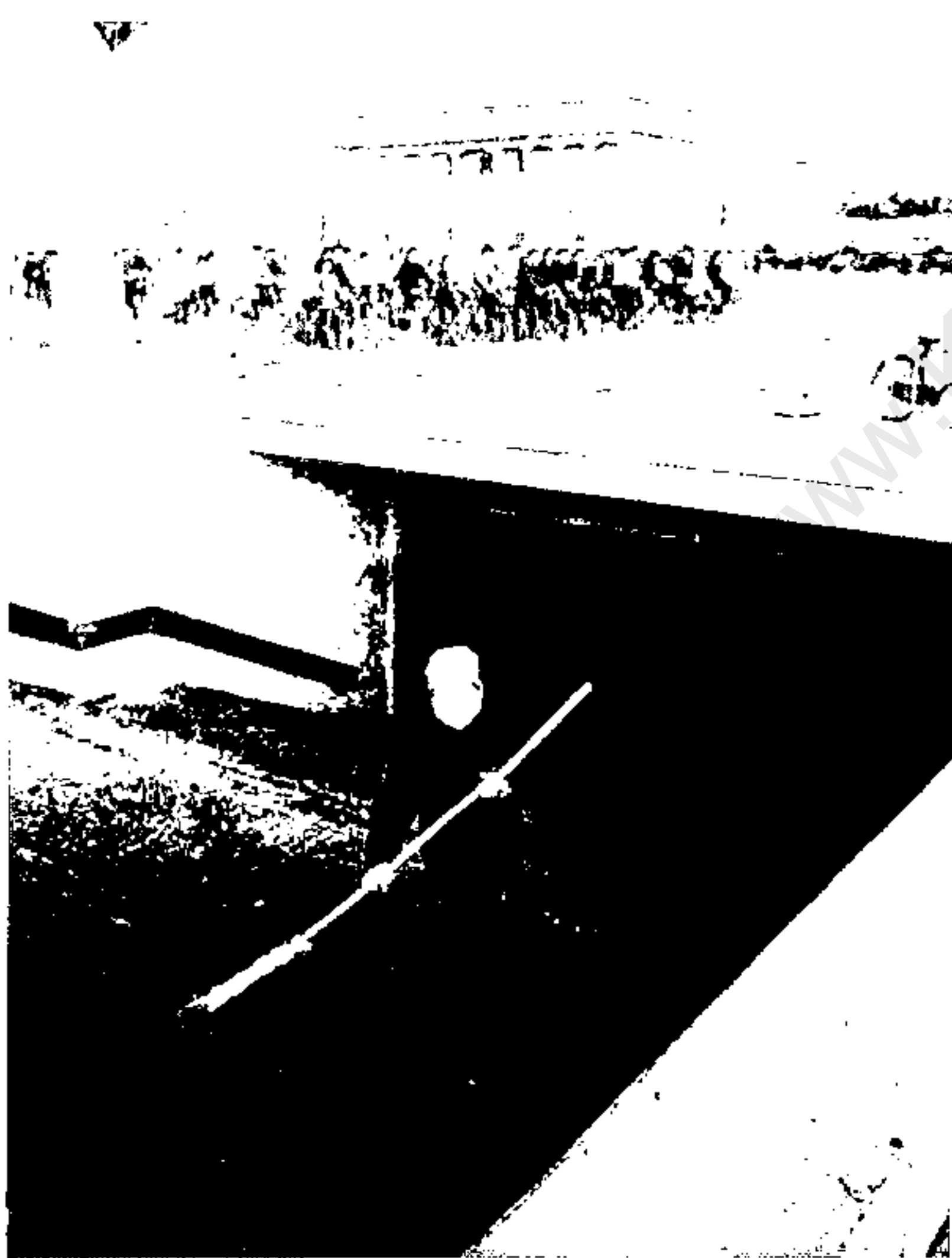
طبق پیش بینی سازمان حفاظت محیط زیست ایالات متحده (EPA)، انتظار می رود هزینه برنامه های حفاظت زیست محیطی در ایالات متحده در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۱۸۵ میلیارد دلار برسد. در بیست سال گذشته، هزینه برنامه های حفاظت از هوا، آب و محیط زیست زمینی تقریباً چهار برابر شده و از ۳۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۲ به ۱۱۵ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ رسیده است (معادل ۲/۱٪ از تولید ناخالص ملی). از مجموع این هزینه، دولت فدرال ۱۱٪، ایالتها ۳/۵٪، شهرداریها ۲۲/۵٪ و بخش خصوصی ۶۳٪ را تأمین می کنند.

بیرها و سیاه گوشها زیاد می شوند

طبق گزارش صندوق جهانی طبیعت (صندوق جهانی حیات وحش پیشین)، از ۳۷ گونه گربه سانان وحشی، ۲۲ گونه به درجات متفاوت در خطرند. کشاورزی، بهره برداری از جنگل و شهرنشینی به تدریج آنها را از زیستگاههای وسیعی که نیاز دارند محروم می کند. با توجه به این نکته، دولت هند و WWF یک رشته اقدامهای مشترک گسترده برای حفاظت از بیرها اجرا کرده اند که در نتیجه آن جمعیت بیرهای هند در چهارده سال دو برابر شده است. نتایج مشابهی در مورد سیاه گوشها به دست آمده است که جمعیت آن، علی رغم اعتراض پرورش دهندگان گوسفند که گله هایشان مورد حمله سیاه گوش قرار می گیرد، دوباره در چندین کشور اروپایی احیاء شده است.

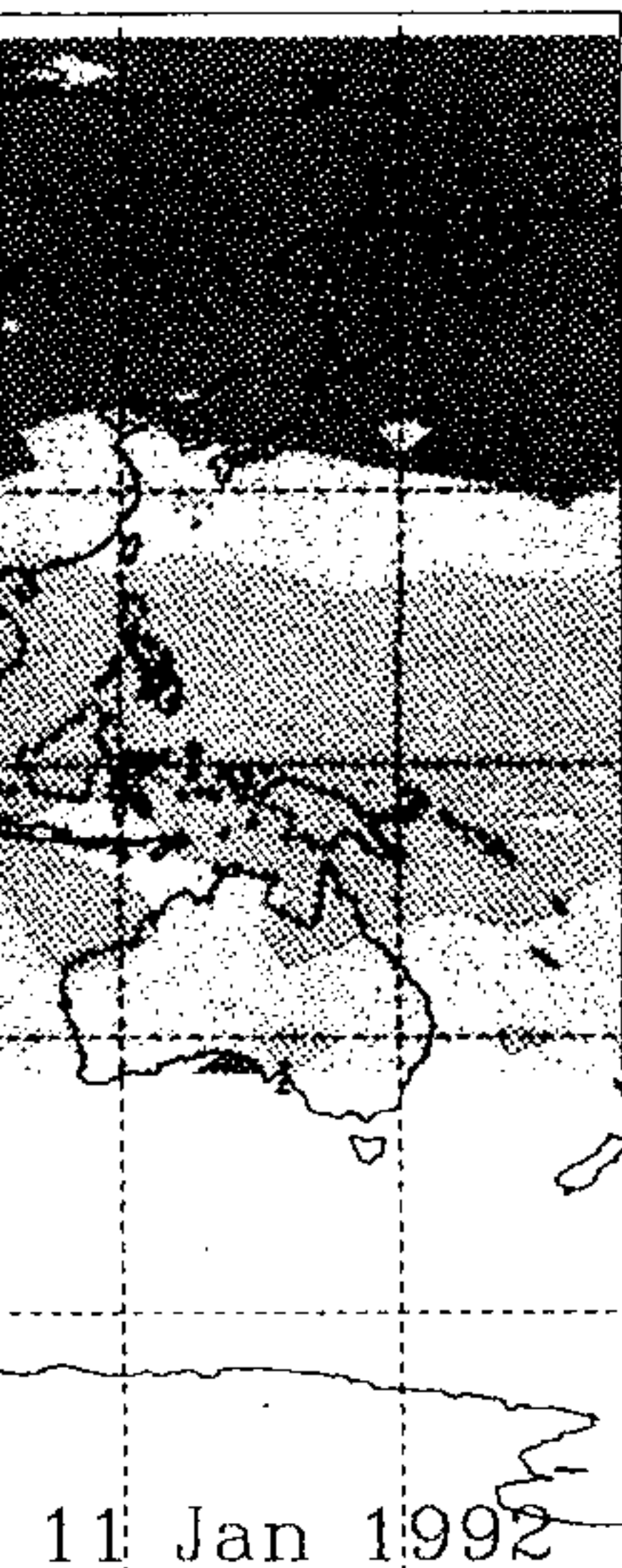
تپه های سبز بوروندی

هزار تپه بوروندی که زمانی در اثر جنگل زدایی ویران و برهنه شده بود، دوباره سبز شده است. اعضای مرکز فنی فرانسوی جنگل گرمسیری با موفقیت چند برنامه حفاظت را اجرا کرده اند. آنها برای حفظ آخرین باریکه باقیمانده از جنگل نخستین واقع در آبخیز نیل / ژئیر که زیستگاه جمعیت رو به فزونی شیمپانزه و یک منبع منحصر به فرد تنوع ژنتیکی است، دست به اقدامهایی زده اند. پروژه با یک برنامه دولتی گسترده احیای جنگل، تشویق برنامه های درختکاری در جوامع کوچکتر، و کاشتن بیشه های کوچک و یک حصار گیاهی ضد فرسایش به وسیله افراد، آغاز شد. جمعیت بومی تا زمانی که فرو افت خاک و جنگل به سطحی هشداردهنده نرسید، آماده مبارزه با فرسایش و دوباره کاشتن درخت نبود. سرانجام حس آگاهی زیست محیطی نیرومندی در این مردم بیدار شد که در نتیجه آن در ده سال گذشته پنجاه میلیون درخت (حدود صد درخت در هر خانواده) در بوروندی کاشته شده است.



عملیات پاکسازی بعدی جدید یافته است. پروژه ای که اینک برنامه ریزی شده شامل تأسیس یک خط لوله ۳۲ کیلومتری برای تغذیه یک شبکه تولید گرمای شهری در بخش غربی شهر؛ تأسیس شرکتی برای مدیریت سیستم جدید فاضلاب؛ و تأسیس یک مرکز دفع زیباله ۷۲ هکتاری است که گنجایش دریافت ۲۰۰۰ تن زیباله در روز را دارد.

لایه اوزون کره زمین در خطر است



لایه اوزون، لایه رقیق گازی که بین دوازده تا چهل و پنج کیلومتری بالای سر ما سیاره ما را در بر می گیرد، به سرعت کاسته می شود. شکافهای فصلی در این لایه بر فراز دو قطب، و به تازگی بر فراز مناطق معتدل نیمکره شمالی رخ داده است. خطر جدی است؛ زیرا لایه اوزون همچون فیلتری تقریباً تمام تابش فرابنفش ورودی را که برای تمام ارگانیسم های زنده - انسان، حیوان و گیاه - زیان آور است متوقف می کند.

گرچه ضخامت لایه اوزون حدود بیست و پنج کیلومتر است، اما اتمسفر درون آن بسیار رقیق است و کل مقدار اوزون، در مقایسه با سایر گازهای اتمسفری، بسیار اندک. اگر تمام اوزون یک ستون عمودی که تا بالای اتمسفر می رسد تا حد فشار در سطح دریا فشرده شود، ضخامت لایه آن فقط چند میلیمتر خواهد بود.

نظارت و پیش بینی

اوزون (فرمول شیمیایی O_3)، از $ozone$ یونانی، به معنی «بو دادن»، متشکل از اکسیژنی (O_2) است که تحت اثر تابش خورشیدی یک اتم آزاد اکسیژن می گیرد. اوزون نسبت به کلر، هیدروژن و نیتروژن بسیار واکنش پذیر است. از این میان، کلر خطرناکترین است زیرا بسیار پایدار است و عمری بسیار دراز دارد. اتم های کلر هنگامی که به پوشکره (استراتوسفر) می رسند به مولکولهای اوزون می چسبند و آنها را نابود می کنند، که بازتاب آن با اثر بر کیفیت زندگی در روی زمین مشخص می شود.

شکاف در لایه اوزون در ۱۹۸۵ کشف شد و در رأس خبرها قرار گرفت. این مسئله تا چه حدی جدی است و برای حل آن چه اقدامی صورت گرفته است؟

بررسی دقیق لایه اوزون کاری نسبتاً جدید است که از ۱۹۳۰ آغاز شده و نخستین مشاهدات را در این زمینه سیدنی چاپمن، دانشمند انگلیسی، انجام داده است. این مشاهدات اولیه مورد استفاده سازمان هواشناسی جهانی (WMO) قرار گرفت و این سازمان شبکه دوسون را که متشکل از صد ایستگاه مشاهده است تأسیس کرد. از ۱۹۸۳، به ابتکار WMO و برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP)، هفت ایستگاه از این صد ایستگاه عهده دار انجام پیش بینیهای درازمدت از دگرگونی احتمالی لایه گرانبهای ما شد.

در ۱۹۵۸، پژوهشگرانی که به طور دائم مقدار اوزون لایه فراز قطب جنوب را زیر نظر دارند، برخی تغییرات فصلی را مشاهده کردند. از ماه ژوئن کاهش اندکی در مقدار اوزون رخ داد که در اکتبر به حداقل رسید. در نوامبر افزایش ناگهانی در مقدار اوزون دیده شد. این نوسانها ظاهراً نتیجه پدیده طبیعی اثرهای باد و تغییر دما بود.

با این حال، گرچه حداقل ماه اکتبر تا ۱۹۷۹ ثابت ماند، مقدار کل اوزون بر فراز قطب جنوب مدام کاهش می یافت تا اینکه، در ۱۹۸۵، سرانجام با گزارشهایی از یک «شکاف» در لایه اوزون افکار عمومی بیدار شد و مشاهدات افزایش یافت.

مقصران مسئول شکاف هم اینک شناسایی شده بودند. جتهای آب صوتی مانند کنکوردگر چه اینها اکنون تیرنه شده اند، و ترکیبات بدنام مشهور به کلروفلورو کربن ها، یا CFC ها. CFC ها که در ۱۹۲۸ به دست شیمیدانهای جنرال موتورز در ایالات متحده سنتز شدند، ترکیباتی از اتم های کلر و فلوئور هستند. این ترکیبات به دلیل داشتن امتیازهایی چون اشتعال ناپذیری، غیر سمی بودن و فقدان تأثیر فاسدکننده، در دهه ۱۹۵۰ مصرف گسترده ای یافتند. CFC ها در یخچالها (۱۵٪)، تهویه کننده های هوا (۲۰٪)، و برای ایجاد «حباب» در پلاستیک فوم مسورد مصرف در صندلی ماشین و عایق ساختمانها (۲۴٪) کاربرد گسترده ای دارند. این مواد همچنین در پشیرانه افشانه های آئروسل و حلال تمیز کننده در صنعت کامپیوتر (۲۴٪) مصرف می شوند.

در ۱۹۸۹، ارزش بازار این مواد بیش از ۱/۵ میلیارد دلار و نیروی کاری معادل ۱/۶ میلیون داشتند. از بیست و پنج کشور تولیدکننده CFC ها، ایالات متحده، فرانسه، انگلستان، ژاپن و آلمان مسئول تولید سه چهارم کل تولید ۱/۲ میلیون تنی جهانی هستند.

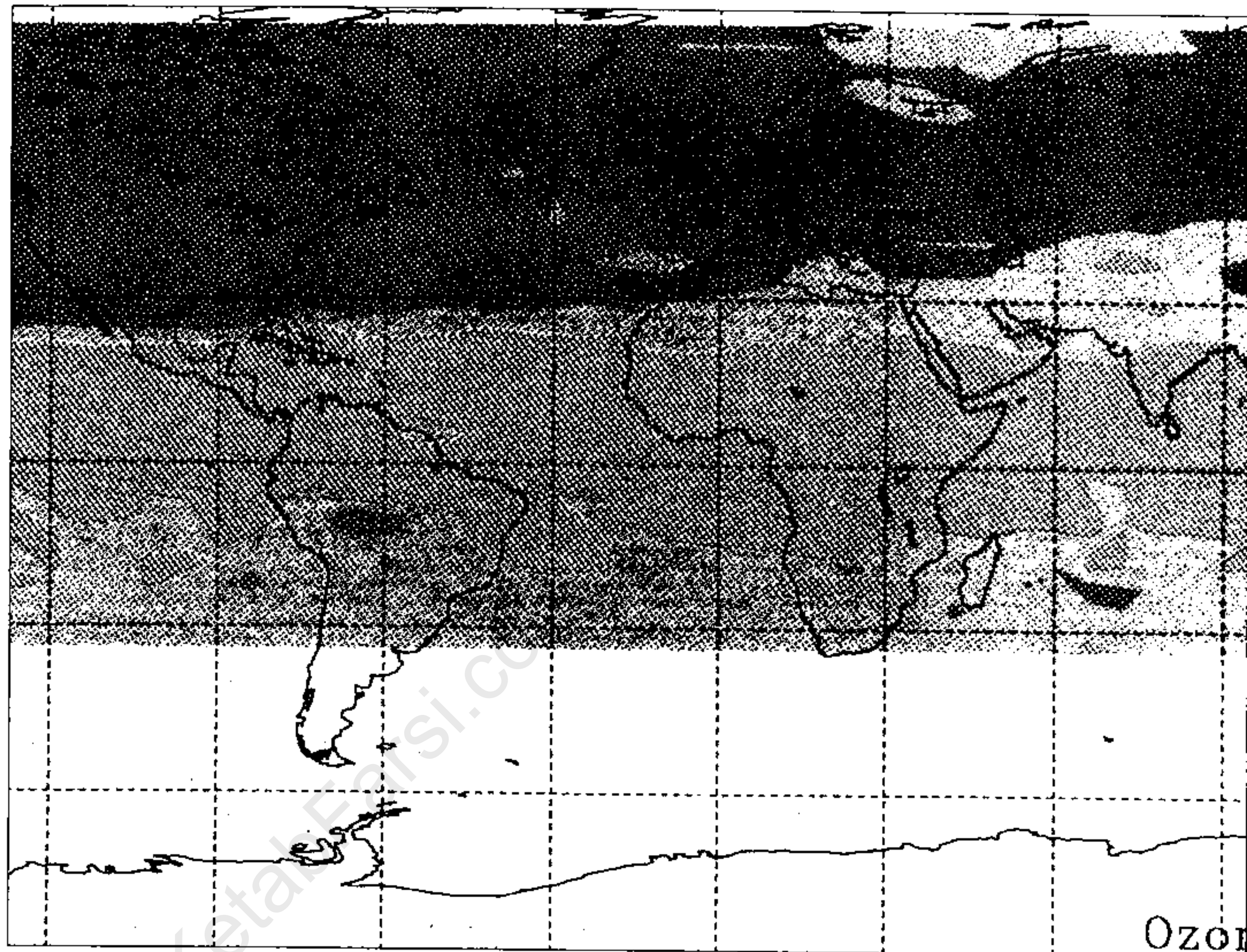
قمار اقتصادی

این ارقام گوشه ای از اهمیت علایق اقتصادی مطرح در هر تصمیم گیری در زمینه تحریم مصرف صنعتی CFC ها را نشان می دهد. اما پس از اینکه دانشمندان گناه را به گردن CFC ها انداختند، این پرسش مطرح شد که آیا ما آمادگی پذیرفتن خطر افزایش موارد سرطان پوست، بیماریهای چشمی نظیر آب مروارید، یا حتی ضعیف شدن سیستم دفاعی بدن انسان را که همه پیامدهای کاهش

بیشتر غلظت لایه اوزون است را داشتیم. فقط انسان نیست که آسیب خواهد دید، تولیدمثل و رشد گیاهان نیز آسیب خواهد دید؛ فیتوپلانکتون، که نخستین حلقه زنجیر غذایی اقیانوسی و عنصری حیاتی برای بقای اکثر گونه های دریایی است قادر نخواهد بود در دو متری زیر سطح اقیانوس ادامه حیات دهد.

UNEP تصمیم گرفت چاره ای بیندیشد، و در مارس ۱۹۸۵ کنفرانس وزیران مختار برای کنوانسیون جهانی حفاظت از لایه اوزون را که اکنون کنوانسیون وین نامیده می شود با شرکت بیست کشور برپا کرد. به دنبال این کنوانسیون، در ۱۹۸۷ بیست و چهار کشور صنعتی پروتکل مونترال را - که نخستین توافق جهانی به قصد توقف تولید CFC ها بود - در مورد مواد کاهنده لایه اوزون امضاء کردند. به تدریج که شواهد بیشتری مبنی بر جدی بودن خطر آشکار شد، روشن شد که پروتکل به اندازه کافی صریح نیست، و هر سال بر سختگیری آن افزوده شد، تا اینکه در ۱۹۹۰ در لندن هفتاد کشور موافقت کردند تا سال ۲۰۰۰ تمام تولید CFC ها را متوقف کنند. برای کشورهای ثروتمندتر تولید جایگزینهای مناسبی که پیش شرطهای کارایی، ایمنی و عدم آلودگی را داشته باشند قطعاً بسیار

نقشه نیمکره شمالی که توزیع اوزون استراتوسفری را در ۱۱ ژانویه ۱۹۹۲ نشان می‌دهد. این نقشه از بین رفتن مقدار زیادی اوزون را بر فراز حاره نشان می‌دهد، که تقریباً با دود فوران آتشفشانی کوه پیناتوبو (فیلیپین) در ژوئن ۱۹۹۲ همزمان است.



بیان دیگر، آنچه امروز بر سرمان می‌آید نتیجه CFCهای گسیل شده ده سال پیش است. صاحبان صنعت مصرانه در جستجوی فراورده‌های جایگزین هستند. بعضی مواد، مانند پروپان، بیش از حد خطرناک‌اند زیرا اشتعال‌پذیرند؛ مواد دیگر، یعنی HCFCها، ممکن است سمی باشند و اثر گلخانه‌ای را تشدید کنند؛ یعنی فرایند گرم شدن کره زمین را. با همه اینها، گرچه نمی‌توان انکار کرد که زمین در وضعیتی آشفته است، ولی هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که این وضعیت در درازمدت یا کوتاه‌مدت خود به خود اصلاح نخواهد شد، بخصوص اگر خود ما یاری کنیم.

کشتی، چهار هواپیما، تعدادی موشک و چهل بالون که هر یک ۲۰ تا ۵۰۰ کیلوگرم تجهیزات حمل می‌کردند، کامل شد. هدف این بود که نه فقط اوزون، بلکه حضور CFCها، متان، نیتروژن دیوکسید و مواد دیگر نیز اندازه‌گیری شوند. پروژه در مارس ۱۹۹۲ پایان یافت.

یک مقصر جدید

در دسامبر ۱۹۹۱ دانشمندانی که روی این پروژه کار می‌کردند، متوجه کاهش لایه اوزون بر فراز شمالگان شدند. در فوریه، NASA اعلام کرد که لایه اوزون سریعتر از آنچه معمولاً انتظار می‌رفت در حال کاهش است و این کاهش در نیمکره شمالی نیز دیده می‌شود. مقصر دیگری مشخص شد: آتشفشان پیناتوبو در فیلیپین که در ژوئن ۱۹۹۱ فوران کرد و دوازده میلیون تن گاز آتشفشانی به اتمسفر رها کرد.

حتی اگر تمام جهان امروز بر سر توقف تمام تولید و مصرف CFCها به توافق برسند، راه‌حلی فوری برای مسئله نخواهد بود. یک مولکول منفرد کلر می‌تواند از ۱۰۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰۰ مولکول اوزون را نابود کند. علاوه بر این، CFCها طول عمری بین ۷۵ و ۴۰۰ سال دارند و ده سال طول می‌کشد تا به لایه اوزون برسند. به

پرهزینه خواهد بود؛ اما برای کشورهای در حال صنعتی شدن مسئله حتی بزرگتر از این خواهد بود.

فرانک آرنولد و پل کروزن، شیمی‌دانهای مؤسسه ماکس پلانک، بر این عقیده‌اند که همیشه یک شکاف در لایه بالای جنوبگان وجود داشته است. هارون تریف، آتشفشان‌شناس فرانسوی اشعه خورشید را مسئول این شکاف می‌داند؛ زیرا چون اشعه خورشید در قطب مورب است تابش فراینش برای بازسازی لایه اوزون از دست رفته، کافی نیست.

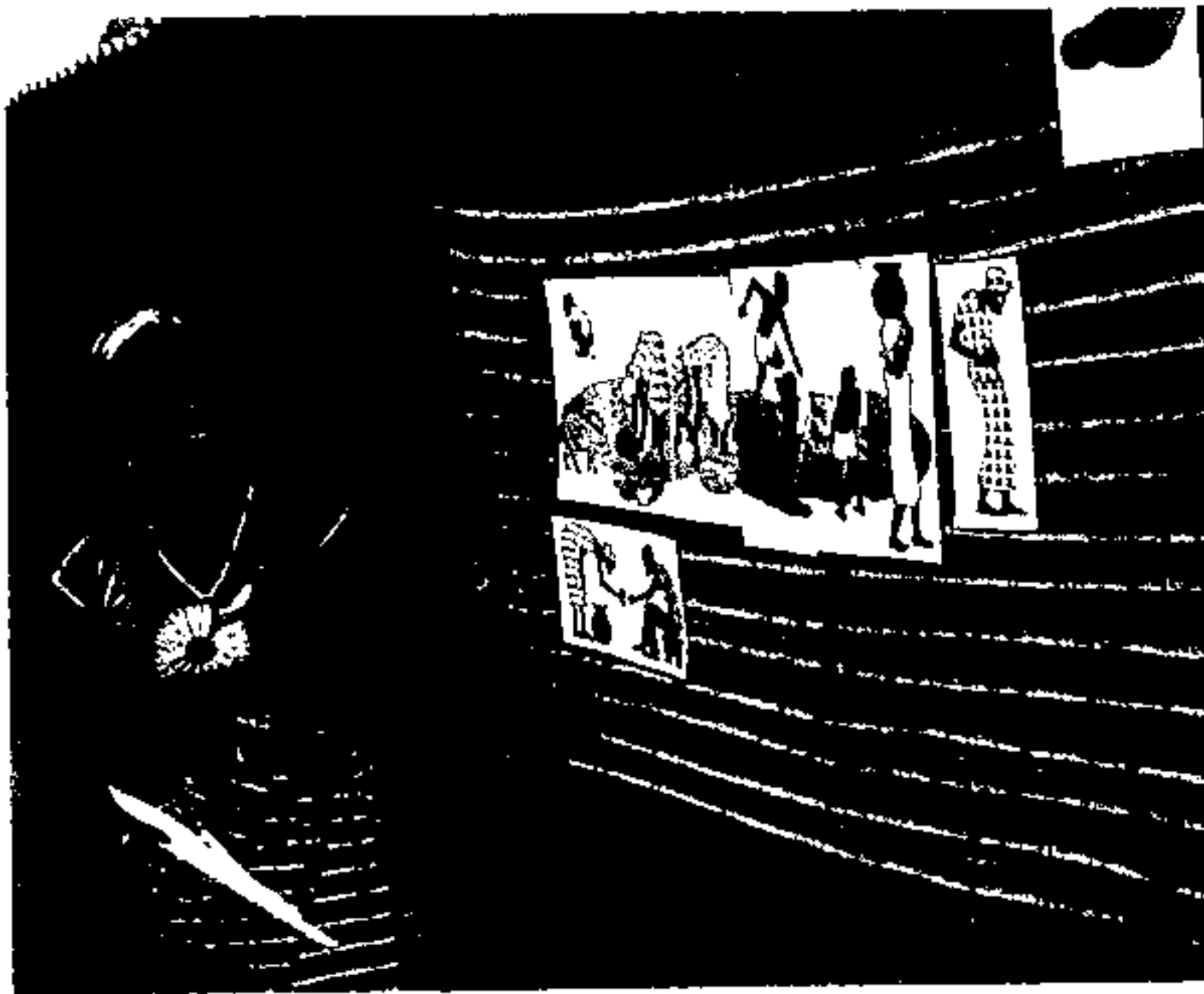
آیا آنها که CFCها را علت می‌دانند دلیل کافی برای دفاع از نظر هشداردهنده خود دارند؟ در نوامبر ۱۹۹۱، ایالات متحده و شانزده کشور اروپایی پروژه عظیمی را آغاز کردند - آزمایش اوزون استراتوسفری شمالگان اروپا (EASOE). دانشمندانی از تقریباً تمام کشورهای اروپایی و از ژاپن و ایالات متحده در این پروژه شرکت کردند. هزینه‌های پروژه از سوی سازمانهای پژوهشی گوناگون ملی و جامعه اقتصادی اروپا تأمین شد.

مشاهداتی که قبلاً با ماهواره‌های سازمان ملی فضانوردی ایالات متحده (NASA) انجام شده بود، با یک سری ایستگاههای زمینی، یک

فرانس پکت، روزنامه‌نگار فرانسوی - آمریکایی متخصص در مسائل زیست‌محیطی، از ۱۹۸۵ با برنامه آموزشی WANAD-UNESCO برای روزنامه‌نگاران خبرگزاری آفریقا همکاری می‌کند. او در تهیه «فضای سبز» این شماره نقش عمده‌ای داشته است.

فرانچسکو دی کاستری

آموزش زیست محیطی
به زنان بورکینافاسو



درباره چگونگی تکوین زمین و پیدایش حیات روی آن چندین فرضیه مطرح شده است. شما طرفدار کدام هستید؟

— تا جایی که ملاحظات زیست محیطی مدنظر باشد، پرسشهایی در زمینه منشأ حیات کانون توجه است. حیات نخستین بار کی ظاهر شد؟ چه فرایندهایی در تکامل زیست شناختی دخالت داشته و دارند؟ انسان تا چه حد این گرایش گونه‌ها به تکامل را تغییر می‌دهد یا نابود می‌کند؟ برای من اینها پرسشهای کلیدی است.

حیات حدود چهار میلیارد سال پیش (با چند صد میلیون سال کمتر یا بیشتر) روی زمین آغاز شد و میراثی غنی از گونه‌های دریایی و خاکی به وجود آورد. اما، به درجه‌ای در حال تغییر دادن محیط زیست هستیم که بخوبی می‌توانیم ثمره چندین میلیون سال تکامل را در چند ساعت نابود کنیم.

فرانچسکو دی کاستری، محیط زیست‌شناسی دارای شهرت جهانی، برنامه انسان و زیست‌کره یونسکو (MAB) را آغاز کرد و اینک هماهنگ کننده تمام برنامه‌های زیست محیطی یونسکوست. این نخستین بخش از یک گفتگوی طولانی با اوست.

این نابودی برگشت‌ناپذیر است. می‌توانیم یک شهر یا حتی گاه یک یادمان باستانی را بازسازی کنیم؛ اما جایگزین کردن یک گونه منقرض شده مطلقاً امکان‌ناپذیر است. البته، نباید دچار احساسات و رویا شویم؛ در تاریخ تکاملی زیست‌کره (بیوسفر) ناپدید شدن یک گونه پدیده‌ای کاملاً عادی است. مدتها پیش از انقراض تماشایی دایناسورها، گونه‌های دیگری ناپدید شده‌اند. و باز هم در آینده گونه‌های دیگری ناپدید خواهند شد.

انقراض گونه‌ها غیرعادی نیست آهنگ ناپدید شدن آنها غیرعادی است. طبق نظر برخی متخصصان، سالانه شاید ۵۰۰۰۰ گونه

را نابود می‌کنیم. در شرایط عادی چندین هزار سال طول می‌کشید تا این گونه‌ها منقرض شوند. صرفنظر از آهنگ غیرعادی و سریع این انقراضها، مسئله این است که برخی از گونه‌های دارای نقش کلیدی، در حال نابودی هستند، آن هم نه به دلایل زیست شناختی، که به دلیل فعالیتهای انسانی.

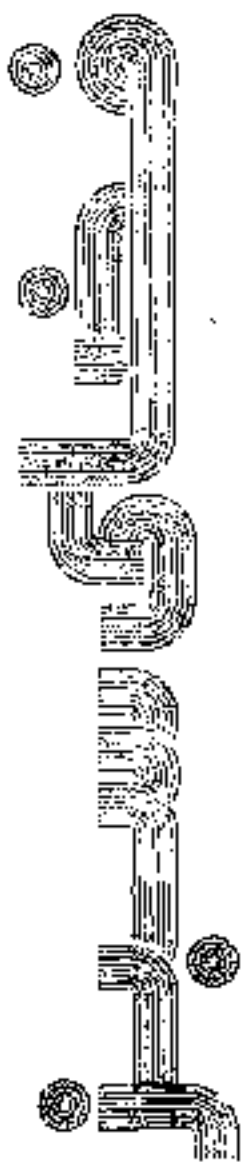
هدف این نیست که به دلیلی خیالی تمام گونه‌ها را حفظ کنیم، هدف این است که گونه‌های دارای نقش حیاتی، به ویژه گونه‌هایی را که در تمام زمینه‌های زیست شناختی اجزای اصلی را تشکیل می‌دهند — مانند گونه‌هایی که در کارکرد بوم سازگانه‌ها (اکوسیستم‌ها) و ترکیب اتمسفر شرکت دارند — حفظ شوند.

کدام گونه‌ها را دارای اهمیت حیاتی می‌دانید؟

— برای دادن پاسخ دقیق به پرسش شما، باید مجهول بزرگ، یعنی تعداد گونه‌های زیست‌کره را بدانیم. گستره برآوردها از حدود چهار میلیون تا سی یا چهل میلیون (محتملترین رقم) و حتی صد میلیون است. در حال حاضر فقط از وجود درصد کوچکی از گونه‌ها آگاهیم. در نتیجه، بسیاری گونه‌ها پدیدار و ناپدید می‌شوند بدون اینکه ما حتی از وجودشان آگاه شویم.

امروز واژه‌های اکولوژی و اکوسیستم ورد زبان همه است. معنی دقیق این واژه‌ها چیست؟

— بوم‌شناسی (اکولوژی) مطالعه برهم کنشهای موجودات زنده است. این شامل برهم کنش انسان و محیط فیزیکی و نیز برهم کنشهای خود محیطهای فیزیکی مختلف است. بوم‌شناسی فقط مطالعه اثرهای محیط بر موجودات زنده نیست، بلکه مطالعه برهم کنشهای تمام گونه‌ها نیز هست. گونه انسان، گونه‌ای است میان بسیاری گونه‌های دیگر، با این تفاوت که توانایی اعمال تأثیر بر تکامل گونه‌های دیگر را یافته است. انسان نه فقط بر تعداد گونه‌های دیگر تأثیر می‌گذارد و شرایط زیستگاه آنها را تغییر می‌دهد، بلکه می‌تواند از



فرانچسکو دی کاستری دست اندرکار گستره وسیعی از فعالیتهای بین المللی زیست محیطی است. او با سیمتهای رئیس کمیته علمی مسائل محیط زیست در شورای بین المللی اتحادیه های علمی (ICSU)، رئیس اتحادیه بین المللی علوم زیست شناختی (IUBS)، و مدیر پژوهش در مرکز ملی پژوهشهای علمی فرانسه (CNRS)، حدود ۳۰۰ مقاله علمی نوشته و نویسنده یا نویسنده مشترک حدود دوازده کتاب است که آخرین آنها محدوده های طبیعت زیبا. پیامدهای آن برای تنوع زیستی و جریانه های بوم شناختی در اوایل امسال چاپ شد. در ۲۵ مارس ۱۹۹۲، برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP) جایزه گلوبال ۵۰۰ خود را برای اقدامها و ابتکارهای دی کاستری در پیشبرد حفاظت از محیط زیست و توسعه مستمر به او اهدا کرد.

پر هرج و مرج توسعه که از بیرون به آنها تحمیل می شد نیز در حال نابودی است. ضرورت فروش فرآورده های تجارتي به کشورهای صنعتی به منظور تأمین ارز خارجی اثرهای جدی بر محیط زیست این کشورها داشته است.

این دو جنبه آگاهی زیست شناختی — که در کشورهای صنعتی با آلودگی و امکان تغییر اقلیم قریب الوقوع آغاز شد؛ و در کشورهای جهان سوم با ناپدید شدن جنگلها و پایین آمدن سطح بهداشت عمومی — به عقیده من امروز با هم ادغام می شوند تا یک «آگاهی بوم شناختی سیاره ای» به وجود آورند. اینک همه پذیرفته اند که هرچه در نیمکره شمالی رخ دهد بر آنچه در نیمکره جنوبی رخ می دهد تأثیر می گذارد و برعکس.

(ادامه دارد)

گفتگو کننده سرافین گارسیا، روزنامه نگار دفتر اطلاعات عمومی یونسکو.

بنابراین، مفهومی که به واژه اکولوژی داده شد تقریباً متضاد با معنی امروزی آن است.

بهار خاموش اثر راشل کارسون، نویسنده و زیست شناس آمریکایی، در افزایش آگاهی بین المللی نسبت به خطرهای آلودگی زیست محیطی موفقیت شگفت انگیزی داشت. این کتاب، برای مثال، کاهش عظیم تعدادی از گونه های پرندگان در اثر کاربرد آفت کشها را آشکار ساخت. با افزایش آلودگی هوای شهری که در بعضی شهرها مثل مکزیکوسیتی غیر قابل تنفس شد، این افزایش آگاهی شتاب گرفت.

این «بیداری بوم شناختی» چه وقت روی داد؟

— کتاب راشل کارسون در ۱۹۶۲ به چاپ رسید، اما آگاهی جهانی به دهه ۱۹۷۰ می رسد. این دهه، با تولد نخستین جنبشهای بوم شناختی و آغاز واکنش خود دولتها، که برپایی نخستین کنفرانس بزرگ محیط زیست از سوی سازمان ملل در ۱۹۷۲ در استکهلم گواه آن است، یک نقطه عطف بود. این روند پس از کشف شکافهای لایه اوزون و اثر گلخانه ای شدت گرفته است. این موضوع آشکار شد که بشر نه تنها گونه ها، که اتمسفر کنترل کننده اقلیمها را نیز نابود می کند.

این بالا رفتن آگاهی محدود به کشورهای صنعتی نبود و به کشورهای در حال توسعه نیز راه یافت. کشورهای در حال توسعه فهمیدند که منابع طبیعی خود آنها — جنگلهاشان و مناطق هم مرز کویرها — نه فقط در اثر افزایش جمعیت، بلکه در اثر پذیرش روشهای

طریق تکنولوژی زیستی گونه های جدید بیافریند. این اعمال قدرت دوگانه زیست شناختی و بوم شناختی یک گونه بر تکامل تمام زیست کره در تاریخ زمین عاملی بی سابقه است.

مفهوم بوم سازگان، مفهومی است تا حدی ساختگی و تغییرپذیر. حقیقت این است که تعریف یک اکوسیستم برحسب نگرش پژوهشگری که این واژه را به کار می برد تغییر می کند. برای بعضی از مردم بوم سازگان یاغچه آنها، یا یک کشت میکروب روی محیط کشت آزمایشگاهی است؛ برای عده ای دیگر (تازگیها) یک جنگل گرمسیری بوم سازگان است. و عده ای نیز تمام کره زمین را یک بوم سازگان می دانند. تمام بوم سازگانها، هرطور که تعریف شوند، یک ویژگی مشترک دارند که عبارت است از جریان درونی انرژی، اطلاعات ژنتیکی و، (گاهی) تأثیرات فرهنگی که از یکی از اجزای تشکیل دهنده بوم سازگان به بقیه منتقل می شوند. به این ترتیب بوم سازگانها سیستمهای پیچیده ای هستند که در سطوح مختلف، از گروههای دارای جمعیت کوچک تا تمام زیست کره که اتمسفر را نیز در برمی گیرد، وجود دارند.

چه رویدادهای بزرگی در افزایش آگاهی به مسائل بوم شناختی مؤثر بوده اند؟

— مفهوم ابتدایی بوم شناسی در قرن نوزدهم شکل گرفت، اما عمدتاً ابزاری اقتصادی برای افزایش قابلیت تولید بوم سازگان پنداشته می شد. برای مثال، هدف از «بوم شناسی کشاورزی» افزایش محصول زراعی از طریق به نژادی گونه های زراعی بود.

دسته ماهیهای زنگ

زده، (۱۹۸۸).

پیکره از رزین و

فلز اکسایش شده،

اثر ساندرا و

کریستین گمبی.

۸×۱/۵ متر

توفان بزرگ

داستان توفان نوح داستانی تقریباً همگانی است. روایتهای چندانگانه آن باز گوکننده این است که دنیا چگونه در آب فرو رفت و نوع بشر به وسیله توفان (سیل) تماماً نابود گشت و جز معدودی از آدمیان و انواعی از جانوران و گیاهان باقی نماندند. گناهکاری بشر یکی از عمده ترین علل آن توفان است، لکن فرتوتی دنیا نیز در آن نقش دارد، زیرا این اسطوره معنایی دوگانه دارد که در آن نابودی مقدمه تولدی دوباره است. در این صفحه داستان آن توفان را به روایت کهن ترین حماسه بر جای مانده دنیا، یعنی حماسه گیلگمش، که بیش از ۳۵۰۰ سال پیش در بین النهرین تدوین یافته می خوانید.

نگفتی از اعمال آدد بر افلاک غالب آمد،

و بر سیاهی نشاند هر آنچه روشنایی بود...

سراسر روز باد جنوب وزیدن داشت...

بی امان می وزید، کوه را غوطه ور می ساخت در آب،

و بورش وار چیره می گشت بر مردمان.

هیچ کس نمی توانست دیگری را ببیند،

هیچ کس نمی توانست در آن سیلاب کسی را باز شناسد.

حتی خدایان از توفان به هراس افتاده بودند،

و عروج کنان به آسمان آنو گریختند.

خدایان چون سگان با پشت خمیده پای دیوار کز کردند.

ایشتر همچون زنی در حال زایمان فریاد برآورد،



بانوی خوش آوای خدایان ناله داد:

«روزهای دیرین در خاک شد،

از آن رو که در جمع خدایان ناروا گفتم،

چرا خواستم تا بلایی مردمان را نابود کند؟!»

مردمان نازنینی که هنوز نزاده،

چون ماهیان بسیار دریا را انباشتند!

خدایان بهشت و دوزخ — همان خدایان آنوناکی — با اوزار گریستند،

خدایان بر ماتم نشستند، از غم به حق افتادند،

و تشنگی لبهای سوزانشان را فرو بست.

شش روز و هفت شب

باد آمد و سیل آمد و توفان زمین را هموار کرد.

چون هفتمین روز فرار رسید، توفان همچنان درهم می کوبید،

و سیل سر جنگ داشت...

دریا آرام شد و توفان فرو نشست، گرداب و سیل باز ایستاد.

تمام روز به اطراف نگرستم — آرامش برقرار شده بود،

و همه آدمیان به گِل بدل شده بودند!

زمین و آسمان یکی شده بود.

دریچه را گشودم و نسیم روز گونه هایم را نوازش داد.

به زانو افتادم و گریستم،

اشک بر گونه هایم روان شد.

بر پهنه دریا در پی کرانه گشتم،

و در دوازده فرسنگی کوهی سر برآورده دیدم.

بر کوه نیموش قایقی استوار ایستاده بود،

کوه نیموش قایق را نگه داشته بود و راه نمی داد.

مهر استوانه ای

بابل، نمایشگر

مراسم تقدیم هدایا

به یکی از خدایان،

سوریه، قرن

هجدهم پیش از

میلاد

یکی دو روز کوه نیموش قایق را نگه داشت، بی هیچ جنبشی.

سومین و چهارمین روز هم کوه نیموش قایق را نگه داشت و راه نداد.

پنجمین و ششمین روز نیز کوه نیموش باز قایق را بی جنبش نگه داشت.

چون هفتمین روز فراز آمد

کبوتری را فرا خواندم و رها کردم.

بر کشتان برفت، اما چون جای فرود نیافت باز گشت.

پرستویی را فرستادم، اما او نیز باز آمد.

جایگاهی چون ندبد در کنارم خیمه زد.

غرابی را پیش خواندم و رها کردم.

غراب رفت و آبهایی را دید که پس می خزیدند.

او خورد و پنجه زد و غارغار کرد و به سویم باز نیامد.

پس همه را گسیل کردم به هر سو و گوسپندی را قربانی ساختم،

بر پای آن کوه — زیگورات بخور سوزاندم.

هفت و باز هفت اجاقی در آنجا برافروختم،

و در آن آتش ساقه نی و سرو و مورد بینداختم

خدایان بو کشیدند،

و بوی خوش به مشامشان رسید،

و چون مگس دور قربانی گرد آمدند.

سپس ایشتر فرا رسید،

و گلوبند مروارید نشانی را که آنو برای خشنودی او ساخته بود بالا برد:

«ای خدایان، همچنانکه این گردن آویز گوهر نشان را از باد نمی برم،

این واپسین روزها را هرگز از یاد نخواهم برد!

بگذار همه خدایان، مگر آن لیل، به تبرک بخور بر آتش نهند،

زیرا که وی بی تأمل توفان برانگیخت،

و مردمان مرا به دست نابودی سپرد.»

حماسه گیلگمش، ترجمه مورین گالری کوواکر، انتشارات دانشگاه

استانفورد، ۱۹۸۵، ۱۹۸۹.

همنشینان خورشید

این قطعه از حماسه گیلگمش در جنگی از متون مربوط به ارتباط بین نوع بشر و طبیعت آمده است که از سوی یونسکو انتشار خواهد یافت. این جنگ پانصد صفحه ای تحت عنوان «همنشینان خورشید» زیر نظر مورخ بزرگ آفریقایی، جوزف کی-زربو، اهل بورکینافاسو و با همکاری ماری ژوزف بود تدوین یافته است. فکر تهیه این جنگ از گروه وزلای بود که گروهی بین المللی مرکب از هشت عضو از جمله جوزف کی-زربو است.

جوزف کی-زربو این جنگ را مجموعه ای می داند از «مستون بنیادی یا پراهمیتی که در فرهنگهای گوناگون جهان بر پیوندهای بین انسان و طبیعت گواهی می دهد.» او در ادامه می افزاید که «نبرد برای سلامت طبیعت با توسل به رویه های سیاسی یا قانونی، چاره جوییهای فنی یا مالی، یا توافقهای بین المللی، هر قدر هم که برابرت بنمایند، به پیروزی نمی انجامد، مگر با هشیار کردن جامعه به توسط انگیزه های درونی، انگیزه هایی که پشتوانه آن منابع قدرتمندی از نمادگرایی، اخلاق و زیبایی شناسی است. در ارتباط با طبیعت، انسان باید بین همزیستی و خودکشی، یکی را برگزیند.»

جوامع باز افریقای سیاه

نوشته ایبا در تیم

گرایشهای فلسفی، مذهبی یا اخلاقی، نوعی آرامش درونی و امیدواری به همراه دارد که ارزشی است والاتر از همه چیزهای دیگری که زندگی می‌تواند به انسان عرضه کند. همچنین در ادعیه‌ای که هر خانواده انجام می‌دهد تا برکت خدا را برای افراد خانواده و هر چیز دیگر درخواست کند، همان مایه اصلی و اشتیاق برای صلح و امنیت وجود دارد. در یک مرثیه سنتی که در گینه رایج است گفته می‌شود: «الهی که صلح در جهان حکومت کند! الهی کدوی قلیایی و کوزه با هم در صلح باشند! الهی جانوران با هم در صلح زندگی کنند! الهی هر سخن بد، هر بیان ناخوشایند از میان برود و تا ژرفای بوته زار و تادل جنگل دست نخورده واپس برود».

بردباری که همچون عالی‌ترین عنصر تنظیم‌کننده روابط میان افراد و میان اجتماعات تصور می‌شود، به صورت دستورالعملی درمی‌آید که ناظر بر هر گونه زندگی اجتماعی است. بردباری در برخی از جوامع آفریقایی عبارت است از طرد بی‌اعتمادی نسبت به دیگران، طرد هر گونه هراس و

بردباری هنوز هم در ذهنیت بسیاری از ملتهای آفریقا جای عمده‌ای دارد. مثلاً در غرب آفریقا اصل بنیادینی هست که تمام زندگی اجتماعی ناحیه سنه گامبی بر آن استوار است — از روابط میان افراد گرفته تا اقوام و ملتها.

هیچ چیز به اندازه جایی که صلح در فلسفه اخلاق این ناحیه دارد، این واقعیت را تبیین نمی‌کند. «سی جام لایپ خیج»: این عبارت به زبان ولوف به معنای آن است که صلح نویدهای بی‌شمار دربردارد، و شرط لازم ثبات اجتماعی و توازن سیاسی، رفاه اقتصادی و پیشرفت مادی و معنوی است.

در جامعه‌ای که در طول تاریخ دراز خود طی قرنهای آماج جنگهای سلطه جویانه یا مدافعه اشraf بومی بوده و پس از آن دچار تجارت برده و خفقان استعمار شده است، تمایل به صلح یک نیاز حیاتی شمرده می‌شده است و آثار آن را در ملایمترین تجلیات زندگی روزانه می‌توان باز یافت. وقتی که دو نفر به هم می‌رسند به عنوان سلام می‌گویند: «آیا در صلح و سلامتی؟» و پاسخ داده می‌شود: «فقط صلح»، گویی که هماهنگی ناشی از تفاهم همگان، در عین تنوع ریشه‌ها و

نقاشی روی دیوار در داکار
که یک گروهی روستایی
را نشان می‌دهد.





این نقاب که از عاج ساخته شده و چشمهایش از صدف است، اثری است از سنت هنری لگا (یا بالگا) از اقوام کنگو

بودند. این ذات انسانی که یک مفهوم کلی و مستقل از زمان و مکان بود، عالیتین تجلی اولوهِیت روی زمین به حساب می‌آمد. از هر گونه کنایه‌های فلسفی و سیاسی آزاد شده است تا به سطح یک آرمان والا که هر کس نسبت به آن احترام و توجه دارد، برسد.

در پرتو چنین توضیحی است که جایی را که غریبه در برخی از جوامع افریقایی کسب می‌کند، می‌توان درک کرد. تازه وارد، صرف نظر از جنس، سن، زبان، مذهب، وضع اجتماعی یا سیاسی همواره با گرمی و سخاوت مورد پذیرایی قرار می‌گیرد، چون قبل از هر چیز یک نیت است و حق دارد که از سرپناه، رختخواب و حفاظت خودش و اموالش، و در صورت مرگ از یک سنگ گور مناسب، برخوردار شود.

در برخی از جوامع ولوف غالباً اتفاق می‌افتد که رئیس خانواده کلبه خاص خود و رختخواب خودش یا همسران و فرزندان را به غریبه وامی‌گذارد بی‌آنکه حتی نگران سلامت خودش باشد. در جامعه بَسْری رسوم به غریبه حق می‌دهند تا از وجود یک همخوابه برخوردار شود که او را رئیس قبیله در اختیارش می‌گذارد به این امید که تخمی که احتمالاً کاشته می‌شود جامعه را از نفس زنده تازه‌ای برخوردار کند و از این طریق تقویت بشود. در بطن چنین منطقی، اختلافات نه تنها پی گرفته

پیشداوری نسبت به هر چیز تازه، ناشناخته، غیر عادی و فوق‌العاده.

«نیت» پرسشگر

در کایور در کشور سنگال، استاد شیخ انته دیوپ متوجه شده است که انتخاب پادشاه به عهده نهادی بود که خود او آن را «شورای دولت» نام داده است. در این نهاد تمامی گروه‌های اجتماعی که ملت را تشکیل می‌دادند، شرکت داشتند. البته این امر ناشی از تمایل پادشاه به آن بود، که نمایندگی همگان را داشته باشد، اما در عین حال ناشی از علاقه به مشارکت جمعی و همزیستی مطلوب همراه با بردباری و احترام به دیگران بوده است.

اگر قرار می‌شد که دیاورین معبول که رئیس شورا بود جزء گیرها (اشراف) انتخاب شود لامان دیاماتیل، باتالوپ ندیوپ و بدیه گتین که هر سه از حکام استانهای مهم و عضو شورا بودند باید الزاماً به طبقه گمنو (افراد طبقات) تعلق می‌داشتند و دیاورین بول نماینده بردگان خدمتکار بود.

از نظر این جوامع هر چند که انسان در ذات خود فرد است اما در شیوه زندگی و تفکر، تأمین معاش و تصویری که از دیگران دارد، چندگانه است. این جوامع سنتی بر اساس چنین مبناهایی موجود انسانی را نیت، یعنی مرجع اصلی کرده

ایا در تیمام، مورخ، سیاستمدار و دیپلمات سنگالی است. او در قلمرو گسترده‌ای — چه در سطح کشور خود و چه در سطح بین‌المللی فعالیت می‌کند. وی که قبلاً وزیر آموزش سنگال (۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸) و عضو شورای اجرایی یونسکو (۱۹۷۸ تا ۱۹۸۳) بوده چند کتاب تاریخی و اجتماعی تألیف کرده است از جمله: تاریخ جنبش سندیکایی افریقا از ۱۷۹۰ تا ۱۹۲۹ (پاریس، ۱۹۹۱) و نیز مقالات بسیار نوشته است. او همچنین در انتشار کتاب دو جلدی یونسکو با عنوان تاریخ بشر: توسعه علمی و فرهنگی (شامل قرنهای ۱۹ و ۲۰) همکاری کرده است.

راز حکمت

استاد گفت: «آموزه من فقط شامل یک چیز است که باقی چیزها را هم دربر می گیرد». تسن تسو پاسخ داد: «واقعاً». وقتی که استاد بیرون رفت، شاگردانش پرسیدند که منظور او چه بوده است. تسن تسو پاسخ داد: «همه خرد و حکمت استاد ما این است که یکی را کامل بداند و بقیه را مثل آن یکی دوست بدارد».

اندرزهای کنفوسیوس (۵۵۱ تا ۴۷۹ ق. م)، چین نیم تنه زن روستایی

می کنند و اروپائیان دیگر در فاصله قرنهای ۱۷ تا ۱۹ ارزشهای انسانی آنها را تحسین کرده اند. و آن بردباری نسبت به رنگ پوست، زبان، مذهب، قومیت، منشأ اجتماعی و همچنین جنس و عقاید فلسفی یا اخلاقی بوده است. همین حال و هوای بردباری بود که به مبلغان مسیحی امکان داد تا بدون رقابت و مزاحمت در هر جا که بازرگانان غرقه برپا کرده و استعمارگران پرچم برافراشته بسودند، به تبلیغ بپردازند.

این جوامع، برخلاف عقایدی که مدتها درباره آنها رواج می دادند، قبل از هر چیز جوامعی باز بوده اند که در آنها آزادی و عدالت حکمفرما بوده است. به جرأت می توان گفت که دموکراسی و بردباری در آنجاها حاکم بود، تا لحظه ای که خرید و فروش سیاهان از یک سو و تسخیرات استعماری با تبعاتش — سرکوب بومیان، مالیات، سربازگیری، ایجاد فرمانداری... — خشونت بومی پدید آوردند که بر اثر آن آداب و رسوم چندان فاسد شدند که تشخیص آنها دیگر دشوار است.

بدینسان یک میراث نفیس در زیر ویرانه های عصر فتوحات استعماری وجود دارد که هنوز دود از آن بلند می شود. آفریقایی کنونی باید هرچه سریع تر این میراث را بازیابد تا بتواند فضاهای آزادی، صلح و هماهنگی اجتماعی را به وجود آورد که کودکانش بتوانند در آن کامیاب شوند.

نیم تنه زن روستایی (۱۹۰۸)
نقاشی رنگ و روغن اثر بیکاسو.



نمی شوند بلکه به عنوان موانعی بر سر راه تفاهم و سازش میان انسانها به شمار می آیند و لذا در وجدان جمعی به حدی تقلیل می یابند که تمام یا قسمتی از معنا و تاهموی خود را ازدست می دهند و پیش از آنکه بزرگ شوند چندان ملایم و ساینده و فرسوده می شوند که بی زیان می گردند. در اینجا است که ادغام و به هم پیوستگی عملی می شود، اما نه از راه انکار دیگران — در اینجا منظورم آن گونه از یکی کردن مزورانه ای است که چیزی جز مثله کردن نیست — بلکه از راه آگاهی یافتن به همزیستی مکمل و متقابلی که فرد را به دیگران متصل می سازد و در نتیجه همخوانیها و همسوییهای خدشه ناپذیر ایجاد می شود.

گشایش باز یافتنی

با همین روحیه بود که آفریقا از سر آغاز عصر بشر درهای خود را به روی روابط خارجی گشود. از زمان لشکرکشی هاتشپسوت ملکه مصر به سوی سرزمین پونت در سالهای ۱۴۹۳ تا ۱۴۹۰ پیش از میلاد گرفته تا کاشفان قرن نوزدهم، گزارشهای بسیار دردست است که همه گواهی است بر روحیه بردباری آفریقاییان و مهمان نوازی آنان.

صرف نظر از حبیب بن عئیده و الفزاری — نخستین کسی است که به وجود امپراتوری غنا (در حدود سال ۸۰۰ م) اشاره کرده است، و ابن حوقل توانسته است به سرزمینهای جنوب صحرا سفر کند؛ البکری، ادریسی، یاقوت بن سعید، العمرانی هم در فاصله قرنهای یازدهم تا چهاردهم نوشته های ذیقیمتی درباره پادشاهیهای سودان و نیجریه بر جای گذاشته اند، و بالاخره ابن بطوطه تا مالی سفر کرده و ثون آفریقایی به تومبوکتو رفته و این همه از آن روست که در این سرزمین حال و هوای بردباری و صلح، تبادل اندیشه ها، روحیه مبادله و گفت و شنود، فارغ از جزمیت و فرقه پرستی حکمروا بوده است.

همین پدیده را می توان در ساحل غربی آفریقا ملاحظه کرد. تاریخ گینه اثر گومش یانش ژرار، سفرنامه های کعبه موسوی ونیزی، دیوگو گومس، دوآرت پچه کوپریرا، خوان باروس، بردباری ملت های کایور، بائول و سینه سالوم را ثابت

١٢٠
 ١٢١
 ١٢٢
 ١٢٣
 ١٢٤
 ١٢٥
 ١٢٦
 ١٢٧
 ١٢٨
 ١٢٩
 ١٣٠
 ١٣١
 ١٣٢
 ١٣٣
 ١٣٤
 ١٣٥
 ١٣٦
 ١٣٧
 ١٣٨
 ١٣٩
 ١٤٠
 ١٤١
 ١٤٢
 ١٤٣
 ١٤٤
 ١٤٥
 ١٤٦
 ١٤٧
 ١٤٨
 ١٤٩
 ١٥٠
 ١٥١
 ١٥٢
 ١٥٣
 ١٥٤
 ١٥٥
 ١٥٦
 ١٥٧
 ١٥٨
 ١٥٩
 ١٦٠
 ١٦١
 ١٦٢
 ١٦٣
 ١٦٤
 ١٦٥
 ١٦٦
 ١٦٧
 ١٦٨
 ١٦٩
 ١٧٠
 ١٧١
 ١٧٢
 ١٧٣
 ١٧٤
 ١٧٥
 ١٧٦
 ١٧٧
 ١٧٨
 ١٧٩
 ١٨٠
 ١٨١
 ١٨٢
 ١٨٣
 ١٨٤
 ١٨٥
 ١٨٦
 ١٨٧
 ١٨٨
 ١٨٩
 ١٩٠
 ١٩١
 ١٩٢
 ١٩٣
 ١٩٤
 ١٩٥
 ١٩٦
 ١٩٧
 ١٩٨
 ١٩٩
 ٢٠٠
 ٢٠١
 ٢٠٢
 ٢٠٣
 ٢٠٤
 ٢٠٥
 ٢٠٦
 ٢٠٧
 ٢٠٨
 ٢٠٩
 ٢١٠
 ٢١١
 ٢١٢
 ٢١٣
 ٢١٤
 ٢١٥
 ٢١٦
 ٢١٧
 ٢١٨
 ٢١٩
 ٢٢٠
 ٢٢١
 ٢٢٢
 ٢٢٣
 ٢٢٤
 ٢٢٥
 ٢٢٦
 ٢٢٧
 ٢٢٨
 ٢٢٩
 ٢٣٠
 ٢٣١
 ٢٣٢
 ٢٣٣
 ٢٣٤
 ٢٣٥
 ٢٣٦
 ٢٣٧
 ٢٣٨
 ٢٣٩
 ٢٤٠
 ٢٤١
 ٢٤٢
 ٢٤٣
 ٢٤٤
 ٢٤٥
 ٢٤٦
 ٢٤٧
 ٢٤٨
 ٢٤٩
 ٢٥٠
 ٢٥١
 ٢٥٢
 ٢٥٣
 ٢٥٤
 ٢٥٥
 ٢٥٦
 ٢٥٧
 ٢٥٨
 ٢٥٩
 ٢٦٠
 ٢٦١
 ٢٦٢
 ٢٦٣
 ٢٦٤
 ٢٦٥
 ٢٦٦
 ٢٦٧
 ٢٦٨
 ٢٦٩
 ٢٧٠
 ٢٧١
 ٢٧٢
 ٢٧٣
 ٢٧٤
 ٢٧٥
 ٢٧٦
 ٢٧٧
 ٢٧٨
 ٢٧٩
 ٢٨٠
 ٢٨١
 ٢٨٢
 ٢٨٣
 ٢٨٤
 ٢٨٥
 ٢٨٦
 ٢٨٧
 ٢٨٨
 ٢٨٩
 ٢٩٠
 ٢٩١
 ٢٩٢
 ٢٩٣
 ٢٩٤
 ٢٩٥
 ٢٩٦
 ٢٩٧
 ٢٩٨
 ٢٩٩
 ٣٠٠
 ٣٠١
 ٣٠٢
 ٣٠٣
 ٣٠٤
 ٣٠٥
 ٣٠٦
 ٣٠٧
 ٣٠٨
 ٣٠٩
 ٣١٠
 ٣١١
 ٣١٢
 ٣١٣
 ٣١٤
 ٣١٥
 ٣١٦
 ٣١٧
 ٣١٨
 ٣١٩
 ٣٢٠
 ٣٢١
 ٣٢٢
 ٣٢٣
 ٣٢٤
 ٣٢٥
 ٣٢٦
 ٣٢٧
 ٣٢٨
 ٣٢٩
 ٣٣٠
 ٣٣١
 ٣٣٢
 ٣٣٣
 ٣٣٤
 ٣٣٥
 ٣٣٦
 ٣٣٧
 ٣٣٨
 ٣٣٩
 ٣٤٠
 ٣٤١
 ٣٤٢
 ٣٤٣
 ٣٤٤
 ٣٤٥
 ٣٤٦
 ٣٤٧
 ٣٤٨
 ٣٤٩
 ٣٥٠
 ٣٥١
 ٣٥٢
 ٣٥٣
 ٣٥٤
 ٣٥٥
 ٣٥٦
 ٣٥٧
 ٣٥٨
 ٣٥٩
 ٣٦٠
 ٣٦١
 ٣٦٢
 ٣٦٣
 ٣٦٤
 ٣٦٥
 ٣٦٦
 ٣٦٧
 ٣٦٨
 ٣٦٩
 ٣٧٠
 ٣٧١
 ٣٧٢
 ٣٧٣
 ٣٧٤
 ٣٧٥
 ٣٧٦
 ٣٧٧
 ٣٧٨
 ٣٧٩
 ٣٨٠
 ٣٨١
 ٣٨٢
 ٣٨٣
 ٣٨٤
 ٣٨٥
 ٣٨٦
 ٣٨٧
 ٣٨٨
 ٣٨٩
 ٣٩٠
 ٣٩١
 ٣٩٢
 ٣٩٣
 ٣٩٤
 ٣٩٥
 ٣٩٦
 ٣٩٧
 ٣٩٨
 ٣٩٩
 ٤٠٠
 ٤٠١
 ٤٠٢
 ٤٠٣
 ٤٠٤
 ٤٠٥
 ٤٠٦
 ٤٠٧
 ٤٠٨
 ٤٠٩
 ٤١٠
 ٤١١
 ٤١٢
 ٤١٣
 ٤١٤
 ٤١٥
 ٤١٦
 ٤١٧
 ٤١٨
 ٤١٩
 ٤٢٠
 ٤٢١
 ٤٢٢
 ٤٢٣
 ٤٢٤
 ٤٢٥
 ٤٢٦
 ٤٢٧
 ٤٢٨
 ٤٢٩
 ٤٣٠
 ٤٣١
 ٤٣٢
 ٤٣٣
 ٤٣٤
 ٤٣٥
 ٤٣٦
 ٤٣٧
 ٤٣٨
 ٤٣٩
 ٤٤٠
 ٤٤١
 ٤٤٢
 ٤٤٣
 ٤٤٤
 ٤٤٥
 ٤٤٦
 ٤٤٧
 ٤٤٨
 ٤٤٩
 ٤٥٠
 ٤٥١
 ٤٥٢
 ٤٥٣
 ٤٥٤
 ٤٥٥
 ٤٥٦
 ٤٥٧
 ٤٥٨
 ٤٥٩
 ٤٦٠
 ٤٦١
 ٤٦٢
 ٤٦٣
 ٤٦٤
 ٤٦٥
 ٤٦٦
 ٤٦٧
 ٤٦٨
 ٤٦٩
 ٤٧٠
 ٤٧١
 ٤٧٢
 ٤٧٣
 ٤٧٤
 ٤٧٥
 ٤٧٦
 ٤٧٧
 ٤٧٨
 ٤٧٩
 ٤٨٠
 ٤٨١
 ٤٨٢
 ٤٨٣
 ٤٨٤
 ٤٨٥
 ٤٨٦
 ٤٨٧
 ٤٨٨
 ٤٨٩
 ٤٩٠
 ٤٩١



و «شهروند»، از دیدگاه روان‌شناختی و فکری غیرقابل تصور بود.

فضای حفاظت شده

علمای اهل شریعت در هر جامعه مدعی داشتن انحصار حقیقت ملهم و در نتیجه اقتدار انحصاری حفاظت از آن بودند. اما از لحاظ قضایی حقوق اسلامی خیلی کمتر از ادیان دیگر انحصارگرا بوده است. مسیحیان و یهودیان در عالم اسلام از موقعیت معروف حمایت‌شدگی (دَمی) برخوردار بودند، اما این نوعی بردباری ناشی از بی‌تفاوتی بوده که با فرض برتری حقیقت اسلامی همراه بوده است. در مباحثات یهودی - اسلامی و مسیحی غالباً به این موقعیت دَمی اشاره و استناد می‌شود تا عدم بردباری اصلی در اسلام، که هنوز هم ادامه دارد، مورد نکوهش قرار گیرد.

اما چنین قضاوتی درباره یکی از جوامع الهی و مصون داشتن جوامع دیگر از هرگونه انتقاد و به کار بردن اصول مربوط به عصر روشنگری برای بدنام کردن اسلام تنها، یک غلط تاریخی است که یک بی‌عدالتی هم بر آن افزون شده است. از دید مسلمانان یک راه برای رد این اتهامات عدم بردباری که براساس منطق عصر روشنگری به اسلام وارد می‌شود، این است که آیات قرآنی را که در آنها به بردباری امر شده است، در برابر آن اتهامات قرار دهند. اما این روش هم حاوی غلط تاریخی و نیز در معرض دستکاری است. من این شیوه را نمی‌پسندم زیرا نیک می‌دانم که تفسیر سنتی مساعدترین آیات نسبت به بردباری جای خود را به این داده است که احکام کلامی مربوط به حقیقت الهی تحت حفاظت و نظارت هشیارانه فقیهانی قرار گیرد که برای آرای خود منزلت هستی‌شناختی، معرفتی، حقوقی و معنوی والایی قائل‌اند.

البته متون عمده تفکر اسلامی همراه با متون دیگر به کوبیده شدن راه بردباری در معنای امروزی آن کمک کرده‌اند. منظورم نوشته‌های عرفانی، رهیافتهای فکری و اعتراضهای سیاسی جانهای روشنی مانند حسن بصری (متوفی در ۷۷۲م)، جاحظ (متوفی در ۸۶۹)، کندی (۸۷۰م)، توحیدی (۱۰۱۴م) و معری

(۱۰۵۸م) است. اما همه این پیشگامیها، مکاشفات در چارچوب چیزی جای می‌گیرند که در رساله‌های ادبی، از زمان ایران باستان، «جاویدان خرد» یا «حکمة الخالده» نامیده شده‌اند.

سرمایه نمادین

پس از گسستگی جامعه از مذهب چه گذشت؟ اسلام به عنوان دین، تفکر اسلامی و جوامع مسلمان در بیرون از مرزهای این واقعه قرار داشتند. در زمانی که جوامع اروپایی شاهد دگرگونیهای سریعی بودند که به اراده و رهبری بورژوازی کاسبکار و سرمایه‌دار روی می‌دادند، جهان اسلام دستخوش روند معکوس تضعیف و محدود شدن افقهای فکری و فعالیت‌های فرهنگی بود و به همان نسبت که قدرتهای مرکزی ضعیف

بالا، صورت فلکی دلو تصویری از کتاب نوابت که در قرن سیزدهم از روی یک رساله عربی به لاتین ترجمه شده است. صفحه رو به رو، گوشه‌ای از یک تفسیر عربی قرن پانزدهم از کتاب اصول هندسه اثر اقلیدس، ریاضیدان یونان قدیم.

می‌شدند، نظام قبیله‌ای گسترش می‌یافت. این تحول استقرار سلطه‌های استعمارگر را تسهیل کرد و نیروهای استعمارگر وضعیت اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را هر روز وخیم‌تر کردند تا سرانجام در دوران پس از جنگ جهانی دوم، جنگ‌های رهایی بخش در گرفت.

این فشرده تاریخی که در خور بسط و تطویل دقیق است، دست کم نشان می‌دهد که در جوامعی که از قرن سیزدهم صحنه خودمختاری طلبی گروه‌های قومی - فرهنگی، اختلاف میان نخبگان شهری و توده‌های مردم، و یک دست کردن اعتقادی، زبانی و فرهنگی در محله‌ها، روستاها و مناطق بوده‌اند، بردباری نمی‌توانسته است مطرح و مطمح نظر باشد. حکومت عثمانی، و در موارد بسیار استعمارگران به این از هم پاشیدگی جوامع به صورت گروه‌های خاص کمک کردند؛ در آنها دین به فرقه‌ها و انجمن‌ها تقسیم شد، قدرت حکومت موروثی گزید، اقتصاد به صورت در بسته درآمد، زبانها به لهجه‌ها تبدیل شد و فرهنگ به چیزی محدود گردید که پی‌یر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، آن را «سرمایه نمادین» توصیف کرده است.

این جوامع به گروه‌هایی منزوی از یکدیگر تبدیل شدند که به شدت به «هویت» خود پایبند بودند و غالباً علیه قدرت مرکزی شورش می‌کردند و تا دهه ۱۹۵۰ از تجدیدی خبر نماندند. البته حکومت‌های استعمارگر ایجاد محدودده‌های در بسته اجتماعی - فرهنگی را، در هر جا که نیاز به نوسازی نهادها و برداشتهای زندگی اجتماعی و فکری احساس می‌شد، تشویق کردند. اما هنگامی که زمان استقلالهای سیاسی فرا رسید، در همه جا دولت - ملت‌ها گروه‌های متفرق و خودمختاری طلب و منطقه‌گرا را واداشت تا در «بازسازی ملی» مشارکت کنند. این پویایی اجتماعی و سیاسی جدید

سنت و تجدیدی کاری از احمد باقر نقاش بحرینی که از زندگی و جشنهای عرب مایه گرفته است.



محمد ارغون،

دانشمند الجزایری الاصل، استاد تاریخ تفکر اسلامی در دانشگاه پاریس و استاد مدعو دانشگاه آمستردام است. او قبلاً مدیر انستیتوی مطالعات عربی و اسلامی پاریس بوده است و در بسیاری از مراکز دانشگاهی و فرهنگی جهان سخنرانی کرده است. در میان آثار چاپ شده او باید از اسلام، دین و جامعه (پاریس، ۱۹۸۱)، تفکر عرب (پاریس، ۱۹۸۵)، و چشم‌اندازهایی به سوی اسلام (پاریس، ۱۹۸۹) نام برد.

بسیاری و یکی

ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و
زنی آفریدیم و آنگاه شعبه‌های بسیار و
فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را
بشناسید...

قرآن، سوره حجرات، (ترجمه الهی قمشه‌ای)

خیلی زود بردباری را به صورت یک امر فوری و ضروری درآورد، به همان صورت که در جوامع مسیحی اروپا در قرن ۱۸ دیده شده بود.

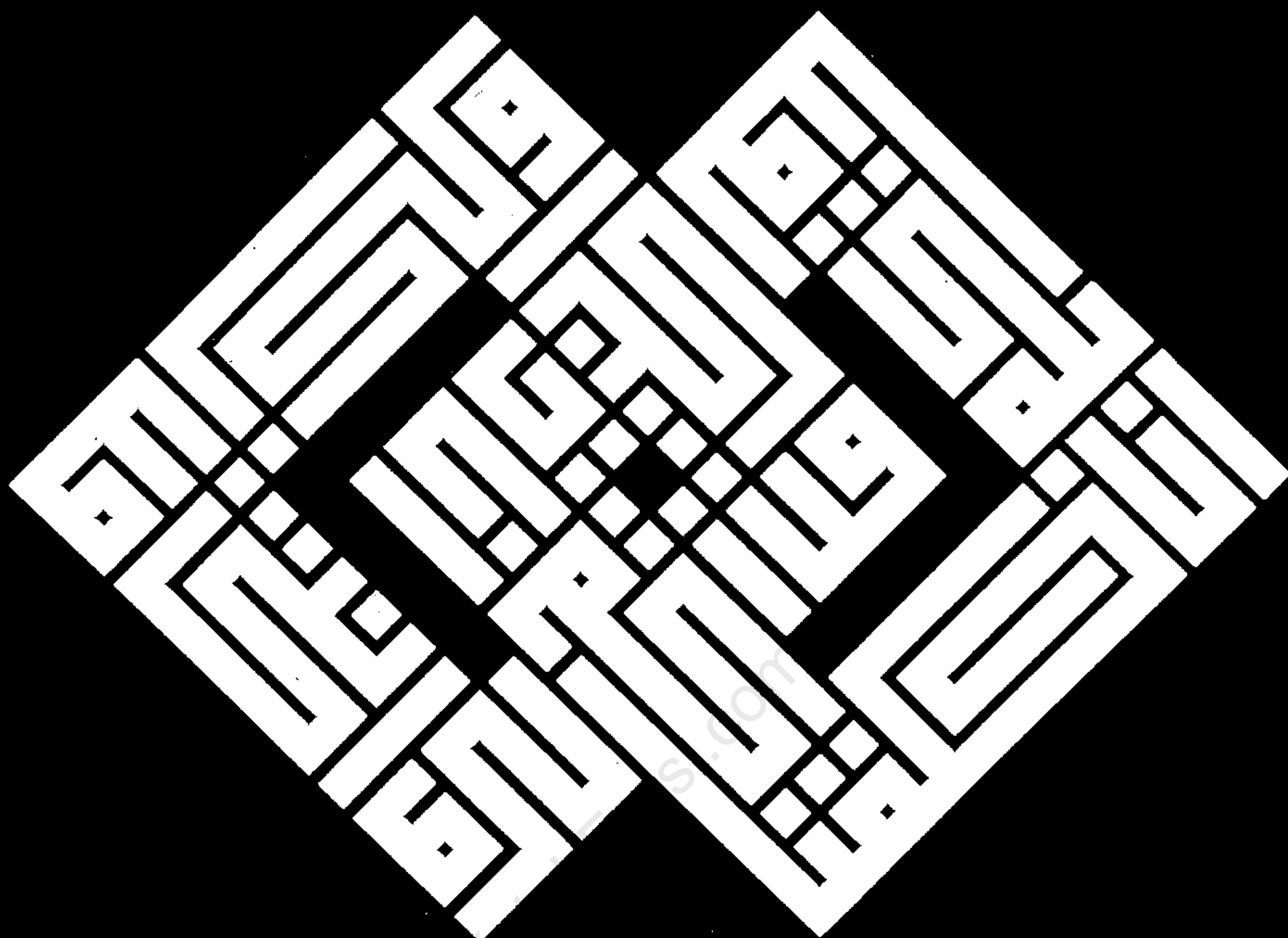
به این ترتیب ملاحظه می‌شود که رواداری یک فضیلت اساسی که تعلیمات مذهبی یا فلسفی آن را ضروری دانسته باشند، نیست. بلکه منطبق با یک خواست اجتماعی و یک اقتضای سیاسی در زمان بروز جوش و خروش بزرگ عقیدتی، برای تردید کردن در «ارزشهای» خاص مختص به گروه‌های اجتماعی تشکیل دهنده یک ملت است.

دلایل روشن کننده

اعمال بردباری در این صورت مستلزم این است که اراده فرد متکی بر یک اراده سیاسی در سطح کشور باشد. می‌توان گفت که این دو اراده تا به امروز در بسیاری از کشورهای اسلامی وجود نداشته‌اند. اما این امر بیشتر ریشه در عوامل تاریخی، جامعه شناختی و مردم شناختی دارد تا سکوت متون مذهبی یا فقدان قابلیت انعطاف در تفکر اسلامی.

مخاطبان اصحاب دایرة المعارف، شهروندانی فعال بودند که برای تبدیل اندیشه‌های رواج یافته عصر روشنگری به عبارات سیاسی و اقتصادی آمادگی داشتند. شبیه آن مخاطبان در جوامع اسلامی، در دوره‌هایی، موجودیت زودگذر داشته‌اند: در قرنهای نهم و دهم، گروهی بورژوازی کاسبکار که در مراکز شهری بزرگ سکونت داشتند، موجب گسترش نوعی اومانیسیم عرب زبان شدند که به بسط تعلیمات «حکمت جاوید» که اسلام یکی از عناصر مرکب آن بود، میدان داد.

در فاصله ۱۸۵۰ تا ۱۹۴۰ وضع مشابهی در بسیاری از



«ای مردم، ماهمه شما را نخست از
مرد و زنی آفریدیم...» (قرآن، سوره
حجرات، آیه ۱۳). خوش نویسی از
نعمان زکری.

سیاست پردازان، جامعه‌شناسان به هنگام گفت و گو از
جنبشهای اسلامی امروزی اصطلاحاتی چون تعصب،
بیزاری از اجنبی، خشونت و عدم بردباری را به کار می‌برند
به درک این اصطلاحات نیازمند تجزیه و تحلیل
انگیزه‌های درونی و بیرونی عواملی است که موجب بروز
مظاهر آن اصطلاحات می‌گردد.

من ضمن تأکید بر اهمیت فشارهای سیاسی و اقتصادی
که هنوز در این جوامع تأثیر دارند، اصرار دارم که اهمیت
مدام متغیر مذاهب را بر حسب موقعیتهای تاریخی و
اجتماعی ارزیابی کنیم که در آنها هنوز کارکرد دارند، تا
بردباری نسبت به پدیده مذهب به طور کلی مورد پشتیبانی
قرار گیرد، و از این رو پیشنهاد می‌کنم که رفتار تفاهم‌آمیزتری
نسبت به تجلیات اسلام معاصر در پیش گرفته شود.

جوامع پدید آمد؛ و آن دوره‌ای است که در جهان عرب به نام
رنسانس (نهفته) معروف است. گروهی روشنفکر که به
تعلیمات عصر روشنگری تمایل داشتند، کوشیدند تا
دموکراسی لیبرال را، مخصوصاً پس از فروپاشی حکومت
عثمانی، رونق دهند، لکن ضعف پایه‌های اجتماعی این
نهضت و هوشیاری سیاسی قدرتهای استعمارگر مانع
کوشش جدی در راه تجدید شدند. از ۱۹۶۰ به بعد رشد
جمعیت، توسعه ایدئولوژیهای مردمی همراه با جایه‌جایی
جمعیتها و کنترل شدید دولتهای تک حزبی، موجب شده‌اند
که جوامع مسلمان به سمت برخوردای خشن، اعتراضهای
روزافزون و محرومیتهای عمومی، که سبب رونق مجموعه
عقاید ناسازگار می‌شوند، سوق یابند.

من می‌خواهم با این تجزیه و تحلیل کوتاه پیشنهاد کنم —
و این حاصل سخن من است — که مسأله بردباری و عدم
بردباری در جوامع معاصر، ابعاد و مفاهیمی به خود گیرد که
مانع محدود کردن فرد به این یا آن جامعه، سنت فکری یا
مذهبی گردد. آنچه به گونه‌ای نامناسب «اسلام» می‌نامند
نمی‌تواند از متن نیروهای جهانی که سرنوشت تمامی ملتها
را در دست دارند جدا گردد. حال که روزنامه‌نگاران،

۱. پی. پروردیو، احساس عملی، پاریس، ۱۹۸۰.

۲. محمد ارغون، اومانیزم عربی در قرنهای نهم و دهم، پاریس، ۱۹۸۲.

نابردباری، مرگ اندیشه است

نوشته ادگار پیزانی

انحصاری داده است، به اینکه معنای کتاب و نوشته را تحریف کنند تا از آن به صورت اسلحه استفاده نمایند.

نابردباری اشتباهی مطلق به قدرت مطلق است؛ چه برای حفظ هویت یک قبیله، یا خالصی یک نژاد و چیرگی بر یک سرزمین و چه برای پیروزی یک نظریه و یا تقدیس مقام الوهیت. انسان مذهبی و مرد سیاسی وقتی که به مرحله خاصی رسیدند خطر گرفتار شدن به نابردباری در وجودشان ریشه می‌کند. مرد اجتماعی و اقتصادی نیز، همچون اهل فرهنگ و مردم‌شناس، هرچند که به شکلهای دیگر، در معرض همین خطر هستند. حتی آزادی به صورت نظریه در می‌آید و دیگر یک آرمان نیست.

نابردباری عبارت است از انکار اختلاف، جست‌وجوی خونبار یکدستی، انکار هرگونه خودمختاری و تنوع. عبارت است از انکار مبادله، زیرا که مبادله کینه را از میان می‌برد؛

جهان در میان بی‌تفاوتی و نابردباری سرگردان است. عاطفه گویی مرده است.

بی‌تفاوتی مسئله‌ای جدی است. در شهرهای بزرگ، در جوامع غربی، در هر جا که جماعات اصلی از میان رفته‌اند یا نفرت‌انگیز شده‌اند، همه تنه‌ایند و دیگر هیچکس با دیگری مراوده نمی‌کند. آفتی همچون خوره، نه موجودات، بلکه روابط متقابل آنان را می‌خورد.

ما دیگر سخن یکدیگر را نمی‌شنویم و دیگر همدیگر را نمی‌بینیم. آیا ما در چشم دیگران وجود داریم و آیا دیگران از دید ما وجود دارند؟ فقط دیدارهای تصادفی بر مبنای خودمحوربینی اتفاق می‌افتد. ارتعاشات دردآور صدایی که پژواک ندارد.

از این بدی، که رسانه‌ها با تک‌گویی پایان‌ناپذیر و سخنان نمایشی مغرورانه و بیهوده خود آن را بزرگ می‌کنند، به ندرت سخن به میان می‌آید، در حالی که بس زیانبار و ویرانگر است: تنهایی در جمع، تنهایی در خانه، تنهایی در برابر جهان، تنهایی در برابر هیچ و پوچ، زیرا که تقدس به سبب آنکه دیگر نمی‌تواند جان ما را اشغال کند از دسترسمان بیرون است.

اما از آن بدتر هم وجود دارد، و آن نابردباری است که انکار، همبستگی با دیگری نیست، بلکه انکار دیگری است به سبب آنچه هست، می‌کند و می‌اندیشد و لابد بزودی به سبب آنکه هست انکار می‌شود.

در اینجا از آنچه روزه مارتن دوگار، نویسنده فرانسوی در میان جوانان تحسین می‌کند، و درباره‌اش می‌نویسد: «من از نابردباری جوانان خیلی حظ می‌برم. اینکه یک نوجوان ماهیتاً ضد همه چیز باشد، نشانه خوبی است»، حرفی نزنیم. بلکه از این هیجان فردی و جمعی که می‌تواند از تحریک به قتل بینجامد، سخن بگوییم.

البته نابردباری امروزه بیشتر از گذشته رایج نیست، بلکه برعکس. این امر همیشه بر تاریخ انسان اثر گذاشته است. شاید ناشی از غریزه تملک و امنیتی باشد که جانور را به دفاع از قلمرو خود و هرگونه تهاجم وامی‌دارد. این صفت از روحیه کشورگشایی که متوجه اموال است فراتر می‌رود و به سلطه‌گری و قتل عام می‌انجامد، زیرا که همین که این وجود دارد آن دیگری خطر محسوب می‌شود. عدم بردباری منکر هستی کسی است که دارای همان اعتقادات نباشد.

انسان بی‌گذشت پس از نابود کردن آن دیگری، به برادر واقعی خود می‌تازد زیرا که او را بی‌توجه، منحرف یا انشعاب‌گرا تصور می‌کند: از تفتیش عقاید گرفته تا رژیم استالینی، تمایل به متقاعد کردن جای خود را به میل به سلطه‌گری و سلطه‌گری



ادگار پیزانی،

سیاستمدار فرانسوی، وزیر کشاورزی (۱۹۶۱ تا ۱۹۶۶) و وزیر توسعه صنعتی (۱۹۶۶ تا ۱۹۶۷) کشورش بوده است. او در ۱۹۷۹ به عضویت پارلمان اروپا انتخاب شد و کمی بعد مأموریت ویژه‌ای از سوی رئیس‌جمهوری فرانسه به او محول شد. بنیانگذار و مدیر نشریه *Evénement européen* است و تا ۱۹۸۸ رئیس انستیتوی فرانسوی جهان عرب بوده است. چندین کتاب چاپ کرده است از جمله: *دفاع از آفریقا* (پاریس، ۱۹۸۸)، *ثبات و نشانه* (پاریس، ۱۹۹۲) و *بهداشت و رفاه اجتماعی* (لندن).

عبارت است از انکار همزیستی، چون همزیستی اختلافات را می‌پذیرد. عبارت است از مرگ.

نابرداری عبارت است از مرگ اندیشه به نام یک اندیشه، خواه الهامی باشد و خواه پرداخته انسان. عبارت است از انکار شک که موجب غنای فکر می‌گردد و به تشکیک دامن می‌زند، عبارت است از انکار کشف و ابداع زیرا که کشف و ابداع بنای آنچه را خدشه‌ناپذیر می‌دانیم به لرزه در می‌آورد. عبارت است از انکار اصالت زیرا که اصالت وجود یک سرمشق واحد را رد می‌کند، عبارت است از انکار دموکراسی زیرا که دموکراسی به معنای آزادی و مباحثه است. عبارت است از انکار تنوع حتی اگر که آرام و پنهان باشد. کافی است که آدمی متفاوت با شخص نابردبار باشد تا با شمشیر تیز او از میان برود.

عمر نابرداری و مبارزه با آن به اندازه عمر نوع بشر است. اما اگر آدمی به سهم خود با گذشت نباشد می‌تواند با نابرداری مبارزه کند؟ در فرانسه ابتدا از سلطه کلیسا بر جامعه انتقاد شد، کمی بعد همین تبدیل به مبارزه علیه کلیسا گردید، اما نه بدان سبب که کلیسا تجسم نفی و انکار بود بلکه از آن رو که از ارزشهای متفاوتی دفاع می‌کرد. آیا خطر آن وجود ندارد که در همه جا بردباری به چنان سرنوشتی دچار شود؟

یکی از انواع نابرداری نژادپرستی است. نوع انسان از زنان و مردان متفاوت تشکیل شده است، اما طبعاً همه ایشان موجودات انسانی، موجودات دو پا و برخوردار از نطق و قادر به انطباق و سازندگی هستند. با وجود این بعضیها، که شمارشان هم فراوان است، مدعی انکار تنوعی هستند که در طبیعت انسانهاست و بهانه‌شان این است که یک نژاد برتر وجود دارد، و صد البته یعنی نژاد خودشان.

انتخاب

این را وظیفه خود می‌دانم که مطمئن شوم که حرف دیگران را می‌فهمم. اگر آنان منطبق با مشیت الهی عمل کنند، سزاوار سرزنش خواهم بود اگر در کارهایشان مداخله کنم؛ و اگر آنان چنین نکنند، قربانی نادانی خود و مستحق ترحمند.

اکبر شاه کبیر (۱۵۴۲ تا ۱۶۰۵) امپراتور مغول هند

چه کسی تنوع بی‌نهایت موجودات را در وحدت بدیهی نوع آدمی، به ما خواهد آموخت؟ چه کسی به ما یاد خواهد داد که تنوع و وحدت، مثل نظم و بی‌نظمی لازم و ملزومند؟

به دلیل وحدت نوع است که من تنوع آن را می‌پذیرم و دوست دارم. به دلیل تنوع فرهنگها، میراثها، اقلیمها، نژادها، اعتقادات، همسایگان و آداب و رسوم است که من در جست و جوی وحدتی هستم که تنوع بدون آن معنا ندارد. وحدت و تنوع، به هر شکل که باشند، هر کدام یک مفهوم نسبی هستند که با هم یک چیز مطلق را تشکیل می‌دهند.

بردباری، فرهنگ تنوع در وجدان و تلاش برای رسیدن به وحدت است.

اتویوس (۱۹۲۹) نقاشی رنگ و روغن، اثر هنرمند مکزیکی فریداکالو (۱۹۰۷ تا ۱۹۵۴). آثار این نقاش که برخوردار از اصالت است و ریشه در فرهنگ مکزیکی دارد، اثری چشمگیر بر جنبش سوررئالیست داشته است.



توازن در وندل پارک



زندگی اغلب می‌تواند به چرکی یک کهنه زمین شویی باشد که بر اثر تماس مداوم با واقعیت هر روزی، کثیف و ژنده شده باشد. اما لحظه‌های زیبایی هم دارد. مانند دیروز. تابستان تازه از راه رسیده، با حجب عشوه گرانه عروس کمرویی که هر لحظه آماده گریستن است، گامی به پیش می‌گذاشت و بعد دو گام به پس. در خشمی ناگهانی، تصمیم گرفتم ریسک کنم، دوچرخه وفادارم توتو را برداشتم و راهی وُندل پارک شدم.

آسمان رنگ آبی مبهمی داشت با سایه‌ای بنفش که خبر از توفان می‌داد. در پارک، جمعیت پراکنده‌ای از جوانهای برهنه تا کمر با به جان خریدن خطر سرماخوردگی یا سینه‌پهلو در زیر نور خورشید بی‌قرار روی چمن دراز کشیده بودند. چون پس از اینکه تمام زمستان با هزاران پیچ و تاب و زحمت و شکنجه بدنتان را محافظت کرده‌اید اجازه نمی‌دهید که هوا نگذارد حاصل زحمتتان را در آفتاب داغ و برنزه کنید.

اما دیروز حتی خودشیفتگی هم فروکش کرده بود و به بیدهای مجنونی محدود می‌شد که مژگان پرورش خود را در تصویرشان در کانالها و دریاچه‌های کوچک بر آب می‌زدند. کنار بیدها، دوچرخه‌سوارهای همه جا حاضر می‌پلکیدند. چهره آمستردامی‌ها که معمولاً دسته‌ای موی ژولیده تابدار در بالای پیشانی دارند، کاملاً مشخص است. ویژگی این چهره‌ها آفتاب‌سوختگی خشنی است که با چشمان آبی سرزنده آنها به شدت در تضاد است. آمستردامی‌ها به تدریج که پیرتر می‌شوند و با آرم صلح سبز روی یک برگردان یقه و نشان سازمان عفو بین‌المللی روی یقه دیگر تا پایان عمر به دوچرخه‌های خود پا می‌زنند، انگار در گشادگی و خوش‌خلقی مصمم‌تر می‌شوند.

نیالا ماها راج
| اهل تربیداد و توباگو، روزنامه‌نگاری
است با علاقه‌ای خاص به فرهنگ
عامیانه و مسائل بین فرهنگی. او در
کشور خویش به عنوان تهیه‌کننده
تلویزیون، در رم به عنوان هماهنگ‌کننده
تشریفات و در هنگ کنگ به عنوان
ویراستار کار کرده و با بسیاری از
روزنامه‌ها و مجله‌های مهم اروپا، کاراییب
و آسیا همکاری داشته است.

زمین پارک به رنگ سبز تند نمناک بود، رنگی که مانند بعد از ظهرهای درازی که در استخر شنا سپری می‌شود، شما را زیر کانه آگاه می‌کند که ۹۲ درصد بدن انسان آب است. زیر آفتاب، بازتاب شاخ و برگهای انبوه و درختان بزرگ، سطح آب کانالها را به رنگ سبز سحرآمیز و درخشان پشت مرغابیها می‌نمود.

به دوچرخه‌ام پا می‌زدم، نغمه ویلونی به گوشم رسید، ملودی غریب جازواری که با طبل همراهی می‌شد. پیچی را که به موزه فیلم می‌رسید دور زدم و به گروهی دوچرخه‌سوار ساکن رسیدم که دور یک گروه نوازنده آماتور حلقه زده بودند. نت‌های آرام و بی‌تکلف یک راگای کامل سرشعب، ملودی رنگارنگی می‌آفرید که با نور و سایه پارک در هم می‌آمیخت. مانند دیگران، من نیز در حالی که یک بری روی توتو نشسته بودم و یک پایم روی زمین و پای دیگرم روی پدال بود، مدتی در افسون آن موسیقی ماندم.

در پشت، ساختمان باهویت موزه فیلم ایستاده بود، تراس آفتابگیر پر از قهوه‌نوشهای خوش لباس بسود که پشت

میزهای کوچک وقت گذرانی می کردند. چهره های آراسته و لباسهای تابستانی به گونه ای مبهم حال و هوایی پارسی داشت. اما هلندیها هرگز نمی توانند کاملاً تغییر کنند. قیافه جوانها بیش از حد تمیز است، لباسهایشان بیش از حد راحت و آزاد و رنگ معصوم چهره هایشان نمایانگر رژیم غذایی سرشار از شیرشان بود.

در پیچ بعدی، صحنه غیرمنتظره ای در انتظارم بود. چمن پوشیده از دو چرخه هایی بود که سوارهایشان کنار آنها تکیه زده بودند. زندگینامه ای درباره ون گوگ آورده بودم که بخوانم و دنبال گوشه ای آفتابگیر در نزدیک دریاچه می گشتم که نغمه های گند و مکرر یک ملودی عربی به گوشم رسید. در آن سوی یک بازی پر شور فوتبال، در پای یادمانی که در حلقه ای از گلها قرار داشت، گروهی مراکشی جوان در لباس غربی در حال نواختن سازهای اوکیلیل مانند و طبله های کوچک و آوازخوانی بودند. ریتم متفاوت و قدیمی آهنگ خاطرات ماندگار گروههای را مایان ترینیداد را به یاد می آورد. آنگاه پیش درآمدها، تحریرها و ضربه تند طبل، یکنواختی موسیقی را شکست و ریتم شتاب گرفت.

در سمت راست من جنب و جوشی ناگهانی به پا می شود. دو جوان ترک در چرخش تماشایی آکروبات روی چمن جلو و عقب می روند، بازوها و پاهایشان در همزمانی کامل در هم حلقه می شود و بدنهایشان در هوا در مقابل کف زدن تک و توک تماشاگران وقت گذران، آراپسک های موزون نقش می کند. بعد چهار جوان دیگر به آنها می پیوندند. وقتی می جهند و هر مهای انسانی مرتعش از انرژی می سازند، موهای تابدارشان که تا شانه بلند است در هوا شناور می شود. برای تشویق مکت می کنند، تشویق می شوند، و یک بار دیگر روی چمن پایین می آیند، گویی نیروی گرانش وجود ندارد.

گروهی نوازنده در وندل پارک (آمستردام).

گروه سرزنده دیگری توجهم را جلب می کند. در کنار جاده، جوان استخوانی بلوندی که پیراهن زرق و برق داری با طرحهای نارنجی پوشیده است، مو کوتاه می کند. یک مقوای دست نویس قیمت را اعلام می کند - ده گیلدر. جوان در حال کوتاه کردن موی یک آمریکای لاتینی مو دراز است. خاطره دوباره زنده می شود... صبح یکشنبه، سلمانی هایی که در ترینیداد بساطشان را زیر درخت مانگو پهن می کنند. تاب نمی آورم. یک جای خالی پیدا می کنم، دو چرخه ام را روی زمین می گذارم و به این سرگرمی مجانی می پیوندم. صدای ضربه تیز توپ بر راکت، موسیقی یکنواخت مراکشی را قطع می کند. در یک سوی بازی فوتبال دوزن جوان ورزشکار در حال بازی نوعی تنیس هستند. هرگز ندیده ام این بازی با چنین سرعت و تهاجمی انجام شود. نزدیکتر به دریاچه، یک زوج نوجوان درگیر بازی بدمیتون بی اسلوب و ناآزوده ای هستند.

کوتاه کردن موی مرد آمریکای لاتینی تمام شده است. روپوش پلاستیکی از شانه هایش برداشته می شود و بررسی روی گردنش به حرکت در می آید. یک سورینامی با موی انبوه آفریقایی پا پیش می گذارد و سلمانی لاغر بلوند شروع به تراشیدن شکلی مشخص در توده موی او می کند.

نگاهم را به کتابم، زندگی نامه ارزانی از ون گوگ که از برجسته ترین چهره های این کشور است، برمی گردانم. اما ناگهان شعله ای در دوردست نگاهم را از صفحه گشوده کتاب و آن آفتابگردانهای مشهور به خود جلب می کند. به بالا نگاه می کنم. مراکشها برای گرم کردن پوست طبله هایشان آتشی افروخته اند، درست همان کاری که نوازندگان تاسای ما در ترینیداد می کنند. موسیقی با نیروی فزاینده ای ادامه می یابد و جوان لاغری با ظاهر آسیایی و لباس کوتاه پابرهنه در کنار



شب پرستاره (۱۸۹۰) رنگ و روغن روی بوم، ائرونسان ون گوگ.

شعبده باز همیشگی وُندل پارک را می بینم. شگفت زده می شوم که در طول سالی که شعبده بازی او را تماشا کرده ام چه پیشرفتی کرده است. اکنون، عصاهای نقره ای رنگ مثل آتشبازی در نور خورشید عصر از دستهایش فوران می کنند. یک آمریکای لاتینی فروشنده نوشابه بادو سردکن که به دوچرخه اش بسته است از راه می رسد. خانواده موسرخ فرانسوی نزدیک من نوشابه می خرند.

فروشنده از من پوزش می خواهد که آب معدنی ندارد. یک بار دیگر به ون گوگ برمی گردم و عطش سیری ناپذیرش به شناخته شدن، و انزوای روز افزونش. ضربه های کوتاه گیتاری، و من سرم را می چرخانم. دو هلندی و یک پرویی نزدیک من روی چمن مستقر شده اند. پرویی یک نی کوچک دارد و قطعه جاز زیبا و استادانه ای می نوازد. گیتار زن هلندی

جاده رقصی پرهیجان را آغاز می کند. تماشاگران لبخندهای دلگرم کننده به او می زنند. چهره تا حدی شکسته او را موی بلند می پوشاند، بنابراین دوباره به ون گوگ باز می گردم. برادرش تازه او را از چنگ روسپی فقیری رها کرده و به او پول داده است تا بتواند به مناظر تیره روستایی دوران جوانیش پشت کند و به کشف پیروزمندانه رنگها دست یابد. صدای دیگری موجب می شود دوباره نگاهم را از کتاب بردارم. صدا از گرامافونی می آید که آلمانی بلند قد سیبیلویی روی دوچرخه اش گذاشته است. آلمانی قبل از آغاز رقص پیچیده مردانه پاهایش، آن را بین آکروبات ها و سلمانی که هنوز سرگرم کار است، بر زمین می گذارد. تماشاگران تحسین می کنند، اما سایه درختی برای پوشاندن من دراز شده است، به سوی حاشیه آفتابی دریاچه حرکت می کنم.

عشق و عدالت

پس، هر آنچه خواهی که مردمان بر تو روا دارند، بر آنها روا دار.

انجیل به روایت متی، ۷، ۱۲. عهد جدید

«وقتی خانه و خانواده‌ام را ترک کردم، پس‌رکی بیش نبودم». فروشنده نوشابه می‌خواند، «در جمع بیگانگان، در ایستگاه ساکت قطار، هراسان می‌دویدم...» - گیتار در میان پرده می‌نوازد - «بدون جلب توجه، در جستجوی محله‌های فقیر که جای مردم زنده پوش است، به دنبال جاهایی بودم که فقط آنها می‌دانند...»

هلندی بازویش را بلند می‌کند. «همه با هم!» و همه به بندبرگردان ملحق می‌شوند، «لای لا لای... لای لا لا، لای، لای لا لای...» آنها که در اطراف هستیم شتابان به جمعشان می‌پیوندیم، اما باد سرد می‌شود و جمعیت پارک پراکنده. صدای فروشنده نوشابه دوباره موج می‌زند. «فقط مزدکارگرا را می‌پرسم و دنبال کاری می‌گردم. اما پیشنهادی به من نمی‌شود...» نتها بسیار آهسته می‌شود و خواننده زمزمه می‌کند. هلندی خندان از نواختن دست می‌کشد تا گیتارش را تنظیم کند، درحالی که نی همچنان نواخته می‌شود، و من به ون گوگ باز می‌گردم. اینک ون گوگ، پس از اینکه مردم آرل تقاضای بیرون راندن او را کرده‌اند، در تنهایی محض به سر می‌برد. جنون او مردم را می‌ترساند و من، می‌دانم پایان چیست.

برای استراحت مکث می‌کنم و گیتار دوباره به صدا درمی‌آید. «و لباسهای زمستانیم را بیرون می‌آورم و آرزو می‌کنم رفته بودم... به خانه... جایی که زمستانهای نیویورک پوستم را از سرما مجروح نمی‌کند، ... به خانه...»

وقتی بندبرگردان را همراه آنها که در پارک مانده‌اند می‌خوانم، لرزه بازویم به من می‌گوید هنگام رفتن است. کتابم را می‌بندم و دوچرخه‌ام را برمی‌دارم. اما گیتارها به «کرسندو» ی بلند بند آخر می‌رسند.

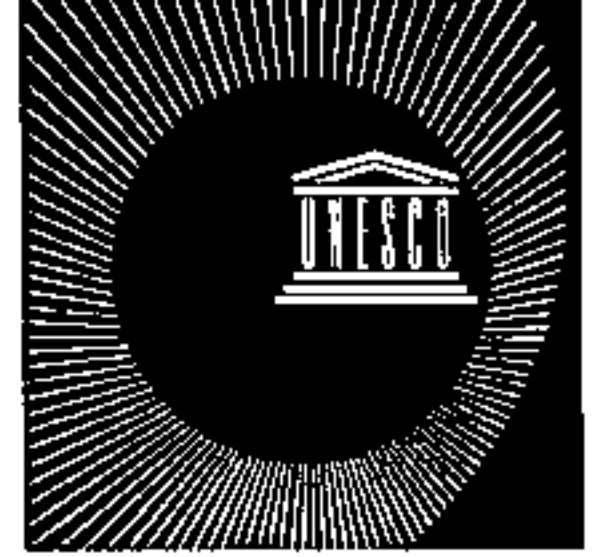
«... در روشنایی، مشت‌زنی ایستاده، بوکسوری حرفه‌ای در کنار بساطش، و روی صورتش جای تمام مشت‌هایی که او را به زمین انداخت و مجروح کرد، تا در خشم و شرم فریاد زد «می‌روم، می‌روم... اما بوکسور حرفه‌ای هنوز مانده است...»

سرش را عقب می‌برد و شادامانه و طولانی می‌خندد. هیچ جوکی نمی‌توانست به تنهایی آن خنده را سبب شود؛ گرمای سرخوشی ناب آنها به بیرون از جمعشان می‌تراود و گویی همه آدمهای دور و بر را لمس می‌کند. آنها نواهای آمریکای لاتینی می‌زنند و می‌خوانند. صدایشان خیلی خوب نیست و به ندرت می‌توانم کلمات اسپانیایی را تشخیص دهم. گیتارزن دوباره و دوباره می‌خندد.

سعی می‌کنم با خواندن ون گوگ به جمع راحت آنها حسودی نکنم. ون گوگ گوشش را بریده است، گوگن که گله دارد برادر و نسان تابلوهای او را «با چشمان سردیک هلندی» نگاه می‌کند و نسان را ترک کرده است. نوشابه فروش دوباره عبور می‌کند، چند نوشابه می‌فروشد و بعد دوچرخه‌اش را نزدیک گروه گیتار نواز پارک می‌کند. آنها جا به جا می‌شوند تا در دایره خود جایی برای او باز کنند و او با صدایی لرزش دار و ضعیف شروع به خواندن می‌کند. به امید شنیدن غزل‌های اسپانیایی گوشم را تیز می‌کنم، اما کلمات انگلیسی و آشنایند.

«... پسر فقیری هستم، برای همین داستاتم کمتر نقل می‌شود. مقاومت‌م را در مقابل مشتی زمزمه و نوید تلف کرده‌ام...» از آوازه‌های قدیمی سایمون و گارفونکل است که از روزگار نوجوانیم در دهه ۱۹۶۰ از حفظ هستم. «... همه، دروغ است و شوخی؛ اما آدم آنچه را می‌خواهد می‌شنود و بقیه را دور می‌ریزد...»

جنبش مبهمی توجه مرا به آن سوی جاده می‌برد. آکروبات‌های ترک و رقصنده آلمانی دست به یکی کرده‌اند و هرم انسانی متحرکی روی شانه‌های پهن آلمانی که روی دسته دوچرخه نشسته است تشکیل داده‌اند. ترک‌های بیشتر و بیشتری روی هرم می‌روند، در حرکت دوچرخه در سراسیمگی، موهای فر فریشان در باد به رقص درمی‌آید تا، در لحظه آخر، به چپ و راست پخش می‌شوند. تماشاگران پوزخند می‌زنند؛ نمایش کم‌کم تبدیل به سیرک می‌شود. آکروبات‌ها و دلچک‌ها در نور رو به خاموشی یکی می‌شوند.



فعالیت‌های یونسکو
کوتاه و خواندنی



دیدگاه فدریکو مایور

به سرطان و ایدز طی سمپوزیومی که از ۲۳ تا ۲۵ مارس با شرکت ۳۰۰ پزشک، کارشناس حقوقی، فیلسوف و سیاستمدار بین‌المللی در مقر یونسکو برگزار گردید، مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. یونسکو، که همراه با سازمان بهداشت جهانی، شورای اروپا و آکادمی علوم، هنرها و علوم انسانی اروپا در این اجلاس شرکت کرد، توجه عموم را به بعد اخلاقی - زیستی این پژوهش، به خصوص به مواردی که به تغییرات ژنتیکی مربوط می‌شود، جلب کرد. از جمله مسائل دیگری که مورد

بحث قرار گرفت جنبه‌های اجتماعی فرهنگی جلوگیری از سرطان و ایدز و سیاستهای مقابله با این دو بیماری در اروپا و کشورهای در حال توسعه بود. شرکت کنندگان به مسئله حقوق بشر در آزمایشهای بالینی و تأثیر رسانه‌ها بر سیاستهای بهداشتی نیز پرداختند.

جایزه‌ای برای خلاقیت

جایزه یونسکو برای اعتلای هنرها که به ابتکار سخاوتمندانه کابی هیگاشیاما، نقاش ژاپنی، و با همکاری فدراسیون انجمنهای یونسکو در ژاپن، تدارک دیده شده است، برای نخستین بار در مه ۱۹۹۳ اعطا خواهد شد. هدف این جایزه ادای دین نسبت به دستاوردهای خلاق هنرمندان، یا گروهی از هنرمندان، در هنرهای دیداری (نقاشی، پیکره‌سازی و گرافیک) و نمایشی و تشویق آنان به اعتلای کار هنری خود است. این جایزه هر دو سال یک بار توسط مدیر کل یونسکو، براساس پیشنهادهای هیئت داوران بین‌المللی مرکب از اشخاص برجسته جهان به ۵ نفر یا گروه اعطا خواهد شد. هر جایزه حدود ۲۰۰۰۰ دلار امریکاست.

ابتکار کمیته کاتولیک برای مبارزه با گرسنگی و نیل به توسعه تحت نظر سازمان ملل و یونسکو سازمان یافته است. با برجسته‌نمایی روابط تنگاتنگ بین مسائل محیط زیست و توسعه، «زمین آینده» همان موضوعات کنفرانس زمین در ریو دو ژانیرو را منعکس می‌کند. هدف این میزگرد گرد هم آوردن اشخاص علاقه‌مند به توسعه و ارائه مسائل مربوط به عموم مردم است. پیام یونسکو و دیگر انتشارات یونسکو در این میزگرد به نمایش گذاشته خواهد شد.

کودکان و مبارزه با مواد مخدر

یونسکو به عنوان بخشی از فعالیتهایش در زمینه روز جهانی مبارزه با مواد مخدر (۲۶ ژوئن)، با همکاری مقامات شهر پاریس، یک مسابقه نقاشی برای کودکان اروپا ترتیب می‌دهد. این مسابقه برای کودکان دبستانی گروه سنی ۱۰ - ۱۱ ساله است و از آنها تقاضا خواهد شد که نظرشان را درباره چگونگی جلوگیری از مواد مخدر ترسیم کنند. هدف این مسابقه اعلام خطر به خانواده‌ها و عموم مردم است و به آموزگاران فرصت می‌دهد که جدی بودن این مسئله را در کلاسها مطرح کنند. حدود سی و سه کشور اروپایی از طریق کمیسیونهای ملی خود برای شرکت در این مسابقه اعلام آمادگی کرده‌اند. پنج برنده این مسابقه به همراهی آموزگارانشان مدت یک هفته در پاریس مهمان یونسکو خواهند بود.

سرطان، ایدز و جامعه

شیوه‌های یکپارچه کردن علم، اقدامات پزشکی و سیاستهای بهداشتی به صورت رویکردی میان رشته‌ای نسبت

یونسکو در ویدئو

یک فیلم کوتاه ویدئویی به نام در جهانی متحول توسط اداره اطلاعات دیداری - شنیداری یونسکو تهیه شد که در آن با مثالهایی روشن نشان داده می‌شود که چگونه یونسکو - با همکاری کشورهای عضو، سایر مؤسسات سازمان ملل، سازمانهای غیردولتی و شرکای گوناگون در زمینه‌های مختلف - تلاش می‌ورزد که به مسائل عمده زمانه پاسخ گوید: مسائلی چون توسعه منابع انسانی؛ حفظ محیط زیست؛ محافظت از میراث فرهنگی؛ و تقویت مبادلات فکری در راه آرمان صلح. طول مدت پخش این فیلم ۲۵ دقیقه و ۴۵ ثانیه است و به زبانهای انگلیسی، فرانسه و اسپانیایی توزیع شده است. برای دریافت اطلاعات بیشتر می‌توانید با این نشانی تماس بگیرید:

Audio-visual Production Service of the
Office of Public Information, Unesco,
7, Place de Fontenoy, 75700 Paris.

زمین آینده

«زمین آینده» (Terre d'Avenir) عنوان نخستین میزگرد بین‌المللی توسعه است که از ۵ تا ۷ ژوئن ۱۹۹۲ در لو بورژ (فرانسه) برگزار می‌شود. این میزگرد به

متن حاضر نخستین مقاله از یک رشته مقالاتی است که طی آنها مدیر کل یونسکو اندیشه‌هایش را در باب امور جاری مورد توجه همگان، برای خوانندگان پیام مطرح می‌کند.

زمانه نویدبخش

از محیط تحصیلی است.

عرصه‌های متعددی وجود دارد که یونسکو می‌تواند در چهارچوب آنها در توسعه حقوق بشر نقش مهمی ایفا کند. یکی از این عرصه‌ها آزادی‌های دانشگاهی است. تاکنون به طور عمده بنا به موقعیت حرفه‌ای استادان و پژوهندگان با این امر برخورد شده است. اما به نظر می‌رسد زمان آن رسیده باشد که این مسئله از دیدگاهی وسیع‌تر بررسی و تحلیل شود - یعنی بنا به حقوق و آزادی‌های اعضای جامعه دانشگاهی، آزادی پژوهش علمی، حق آموزش دادن، آزادی همکاری فکری، و همچنین مسئولیت‌های ویژه دانشمندان. عرصه دیگر به تأثیر پیشرفت علمی و فنی بر حقوق بشر مربوط می‌شود. مطالعه اخلاق زیستی در اینجا مورد توجه خاصی است. یونسکو همچنین فعالیت‌هایی را در نظر دارد که هدفشان پرداختن به مفهوم هویت فرهنگی و حقوق فرهنگی است، که به نظر ما جزو آن دسته از حقوق بشر است که به اندازه کافی توسعه نیافته است.

زندگی در دموکراسی

اما شاید در حال حاضر مهم‌ترین عرصه تفکر مربوط به حقوق بشر عرصه دموکراسی است. هیچ‌کس در وجود روابط تنگاتنگ بین حقوق بشر و دموکراسی تردیدی ندارد. مبارزه برای تأمین حقوق بشر راه را برای روند دموکراسی هموار کرده است و ما اخیراً در نقاط مختلف جهان شاهد آن بوده‌ایم. به همان ترتیب، روشن است که فقط دموکراسی اصیل می‌تواند ضامن عملی شدن کامل حقوق بشر باشد. اما، نهادهای دموکراتیک تنها در زمینه‌ای فرهنگی می‌توانند مؤثر و کارا باشند، زمینه‌ای که در آن شهروندان، با ایفای نقش تمام و کمال خود به عنوان کسانی که از روندهای دموکراتیک بهره‌مند می‌شوند و عامل آنند، قادرند دست به انتخاب آگاهانه و آزادانه‌ای بزنند که در نهایت دموکراسی بدان وابسته است.

دموکراسی بر بنیادهای فرهنگی از جمله الگوهای کسب و مبادله دانش، نگرشها و ارزشهایی استوار است که در نهایت از ساختارهای سیاسی فراتر می‌رود. این ابعاد فرهنگی دموکراسی سزاوار همان نوع تأمل ژرفی است که ابعاد فرهنگی توسعه سرانجام از آن برخوردار می‌شوند. تنها دموکراسی می‌تواند چهارچوبی فراهم آورد که در آن فرهنگهای اقلیت بتوانند کاملاً ابراز وجود کنند، گفتگوی میان فرهنگها حالتی مؤثر به خود بگیرد و روحیه تحمل عقاید مخالف بتواند شکوفا شود.

ما اعتقاد راسخ داریم که پژوهش و آموزش حقوق بشر باید با پژوهش و آموزش عمل دموکراتیک تکمیل شود. هدف اصلی ما کمک به شکل‌گیری شهروندانی است که قادر و مایل باشند در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه و در روند سیاستگذاری فعالانه شرکت کنند. یونسکو متعهد شده است که در این تلاش، که ما آن را «آماده کردن جوامع برای زندگی در دموکراسی» نامیده‌ایم، سهمی داشته باشد.

ما در دوران تحولاتی اساسی زندگی می‌کنیم و جامعه بین‌المللی از مجرای سازمان ملل متحد باید به خطرات و نیز فرصتهای ناشی از این تحولات، و بیش از همه در زمینه حقوق بشر، بپردازد.

با فروری دیوار برلین و پایان رویارویی غرب و شرق، اختلافات ایدئولوژیک درباره مفهوم اصلی حقوق بشر جای خود را به توافق عام در مورد اهمیت قطعی رعایت آنها، به خصوص به خاطر برقراری صلح و امنیت بین‌المللی، داده است. حقوق بشر در مناسبات بین‌المللی ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. حرکت جدیدی مشاهده می‌شود: دامنه صلاحیت قانونی داخلی محدود می‌شود و اصل عدم مداخله با انعطاف بیشتری تعبیر می‌گردد. رعایت حقوق بشر اکنون عاملی است که بر مناسبات دو جانبه و چند جانبه تأثیر می‌گذارد و بیش از پیش به ملاک مهمی برای شناسایی کشورهای تازه استقلال یافته مبدل شده است. این چشم‌انداز تازه و گسترده فرصتهایی در اختیار سازمان ملل قرار می‌دهد تا روشها و سازوکارهای حقوق بشر را تقویت و اشکال تازه اقدامات پیشگیرانه و هشداردهنده را مستحکم کند.

پیشرفت جدی در امر حقوق سیاسی و مدنی در بسیاری از مناطق جهان امروز - به ویژه در اروپای شرقی و مرکزی، امریکای لاتین و افریقا - بسیار مایه خشنودی است. اما این گونه پیشرفت غالباً با بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه نشده است. این خطر واقعی وجود دارد که پیشرفت در عرصه سیاست بر اثر فقر و توسعه نیافتگی از میان زده شود. به علاوه، رژیمهای مستبد و سلطه‌گر در بسیاری از کشورها میراثی از نفرت، تعصب و عدم تحمل عقاید مخالف به جا گذاشته‌اند که به صورت تبعیض قابل شدن میان مردم بر اساس اختلافات قومی، زبانی، مذهبی یا اعتقادی بروز می‌کند. این مخاطرات طبعاً بر اثر زمینه‌هایی چون افزایش تصاعدی جمعیت، خطرات زیست‌محیطی و فشارهایی که بسیاری از جوامع ملی و فرهنگی در معرض آن قرار دارند بیش از پیش افزایش می‌یابد.

پرورش اذهان

بنیانگذاران یونسکو به یقین در تأکید بر این امر محقق بودند که ترتیبات سیاسی و اقتصادی دولتها برای بنای جهانی سعادت‌مندتر و امن‌تر کافی نیست. رسیدن به این هدف مستلزم همبستگی اخلاقی و فکری بشر، ارزشهای مورد تأیید همگان، از جمله رعایت حقوق بین‌الملل، حقوق بشر، آزادیهای اساسی و احترام به شأن انسانی است. مطمئن‌ترین جایگاه دفاع از صلح و حقوق بشر اذهان انسانهاست. بنابراین مهم است که آموزش حقوق بشر به بخشی از برنامه درسی مدارس ابتدایی مبدل گردد، زیرا بهترین راه شکل بخشیدن به نگرشها و رفتارها و آماده کردن افراد برای پذیرش حقوق و مسئولیتها همین است.

هدف نهایی ما خلق نظام جامعی به منظور آموزش حقوق بشر به همه شهروندان و مردم، از آموزش ابتدایی گرفته تا دانشگاهی و آموزش خارج



راه ساگارماتا

نوشته خوسه سرا وگا

دیرین است.

حدود چهل میلیون سال پیش، بر اثر رانش قاره‌ای، صفحه شبه قاره‌ای هند، که با سرعت ده سانتیمتر در سال حرکت می‌کرد، با صفحه قاره اوراسیا برخورد کرد و سبب حرکت صعودی تکتونیک نیرومندی گردید. «برشهایی» از این شبه قاره همچون کیک چند لایه غول‌آسایی روی یکدیگر انباشته شدند. بدین ترتیب، سلسله کوه هیمالایا به تدریج شکل گرفت و از آن هنگام تاکنون ساگارماتا با سرعت ثابت دویلمتر در سال در حال پرافراشتن است.

نام تبتی کومولانگما، که به معنی «الهه مادر جهان» است، بر نقشه‌ای که یسوعیان در قرن هفدهم

بلندترین کوه جهان، که ارتفاع آن ۸۸۴۸ متر بالاتر از سطح دریاست، نامهای متعددی دارد: اروپاییان آن را اورست، مردم تبت کومولانگما و اهالی نپال ساگارماتا نامیده‌اند. اینجا دست کم به دو دلیل یکی از غیرعادی‌ترین مکانهای جهان است: از یک سو، بلندترین نقطه هیمالایاست (واژه‌ای سنسکریت به معنی «مأوی برفهای ابدی»)، رشته کوه عظیمی که جلگه‌های داغ هندوستان را از فلات تبت جدا می‌کند و دو رودخانه مقدس هندوان، گنگ و برهماپوترا از آن سرچشمه می‌گیرند؛ و از سوی دیگر محیط زیبا و تماشایی آن زیستگاه گونه‌های وسیعی از گیاهان و جانوران و همچنین گروههایی قومی با فرهنگهای



خوسه سرا وگا

مهندس پرویی و عضو پیشین برنامه محیط زیست سازمان ملل (UNEP)، در زمینه تکنولوژیهای متناسب با حفظ محیط زیست در شبه قاره هند فعالیت کرده و مدت دو ماه نیز در تبت اقامت داشته است.

کشیده اند، مشاهده می شود. مدتی بعد، در ۱۸۵۲، در برنامه عظیم نقشه برداری مثلثاتی هندوستان، که به ابتکار سر جورج اورست توسط بریتانیاییها اجرا گردید، این قله را «قله شماره ۱۵» و بزرگترین کوه جهان ثبت کردند. نقشه برداری در این بخش از نپال، که ورود اروپاییان در آن ممنوع بود، توسط نقشه برداران هندو انجام گرفت که اغلب در هیئت زوار و با تسبیحهای صددانه (به جای ۱۰۸ دانه) برای شمارش گامها و اندازه گیری فواصل به کار می پرداختند. این مساحان در عصای خود گرماسنجهایی کار گذاشته بودند که ارتفاع را با مشاهده درجه حرارتی که آب در آن به جوش می آمد اندازه گیری می کردند.

در دامنه ساگارماتا جلگه مرتفع سولو - کومبو قرار دارد که دود کوسی، یا «رودخانه شیر» که از یخچالهای کوهستانی سرچشمه می گیرد، آن را با کندن و روی هم انباشتن سنگها ایجاد کرده است. شریاها - یا به تبتی «شر - با» یعنی «مردمی که در شرق زندگی می کنند» - در این جلگه سکونت دارند؛ این مردم در قرن شانزدهم به تبت وارد شدند. ضربان منظم زندگی شریاها با چراگشت سالانه گاومیشها و دزوها (دو رگه ای از نژاد گاو و گاومیش) به چراگاههای تابستان کوتاه این دیار و حرکت کاروانهایی که از مسیر گذرگاه نانگپالا حبوبات به تبت حمل می کنند و با پشم و نمک از همان مسیر بر می گردند، تنظیم می شود. این شیوه آرام زندگی تنها یک بار به هم ریخت؛ در قرن هجدهم جنگجویان گورکا به تبت هجوم بردند و نیروهای چینی با عزم کمک به دالایی لاما به ضدحمله دست زدند؛ نپالیهها به ناگزیر عقب نشستند و از آن پس به امپراتوری آسمانی خراج پرداختند.

در حدود ۱۹۵۰، پادشاه نپال تصمیم گرفت مرزهای کشورش را بگشاید، کوهنوردان سراسر جهان فرصت یافتند با بلندترین قله های جهان دست و پنجه نرم کنند، اما این امر سبب تغییراتی دامنهدار در منطقه کومبو گردید و زندگی شریاها را دگرگون کرد. در دهه ۱۹۸۰ تورسم بین المللی به پدیده ای بسیار گسترده مبدل گشت. فقط در بهار و پاییز ۱۹۹۰ حدود ۱۲۰۰۰ توریست (تقریباً دو توریست به ازای هر نفر از ساکنان بومی) از این منطقه دیدن کردند.

پارک ملی ساگارماتا

در ۱۹۷۶، دولت نپال تصمیم گرفت پارک ملی ساگارماتا را، با مساحتی حدود ۱۲۴۰ کیلومتر مربع، برای حفاظت از حیات گیاهان و جانوران دایر کند. سرادموند هیلاری، که به همراهی تنزینگ نورگای شریا برای نخستین بار، ساگارماتا را در ۱۹۵۳ فتح کرده بود، در این ابتکار نقش مهمی داشت. پیش از آن نیز وی با ایجاد بنیاد تراست هیمالایا، در تأمین و بنای مدارس، بیمارستانها، پلها و سیستم آب لوله کشی برای مردم سولو - کومبو کمک ذیقیمتی فراهم کرده بود.

اکنون بازپروری جنگلها ضرورت مبرمی دارد و چند پروژه در مقیاس محدود با استفاده از درختان بومی پارک مانند درخت عرعر، کاج و سرو نقره ای آغاز شده است. مبارزه ای آغاز شده است تا اهالی و بخصوص جوانان از مسائل ناشی از نابودی جنگلها در درازمدت آگاه شوند. شاید کاشتن درختچه های جنگلی در اطراف هر دهکده فکر مناسبی باشد و این کاری است که در مناطق گرم و خشک چین صورت گرفته است تا هیمه روستاییان فراهم شود.



یوزپلنگ برفی

علاوه بر ساگارماتا، این پارک زیباترین و بلندترین قله جهان را نیز شامل می شود؛ لوتسه (۸۵۰۱ متر)، چوایو (۸۱۵۳ متر)، نوپتسه (۷۸۵۵ متر)، پوموری شکوهمند (۷۶۵۱ متر) یخچالهای عظیم و دریاچه ها و آبگیرهای متعدد.

تعدادی از گونه های نادر جانوری نیز در این پارک وجود دارند که حیاتشان در خطر است. از جمله یوزپلنگ برفی اسرارآمیز، که در محیط طبیعی پارک به ندرت دیده می شود، اما پوست آن در مسافزده های کاتماندو به فروش می رسد؛ بزکوهی (یا تار) هیمالایی که شیبهای کم و بیش عمودی را زیر پا می گذارد؛ آهوی کوچک مشکین، که شکارچیان تامانگ در دامنه کوه آنها را به خاطر مشک شان شکار می کنند (چینیها معتقدند که مشک خواص طبی دارد و تقویت کننده قوه بیه است) که قیمت آن در بازار بین المللی بیش از میانگین درآمد سالانه یک روستایی نپالی است؛ و قرقاول بسیار زیبای ایمپیان که پروبال آن نه رنگ است و سینه ای سبز رنگ دارد.

محال است که بتوان از «یتی» آدم برفی منفور یاد نکرد. می گویند این موجود افسانه ای، که محصول

خیالپردازی شریاهاست، روستاییان را فرو می بلعد، اما از وجود آن جز یک نقاشی دیواری و جمجمه ای پوشیده از مو (احتمالاً جمجمه یک آنتلوپ) که در دیر پانگیوچه نگهداری می شود مدرک دیگری ارائه نشده است.

راههای کهن

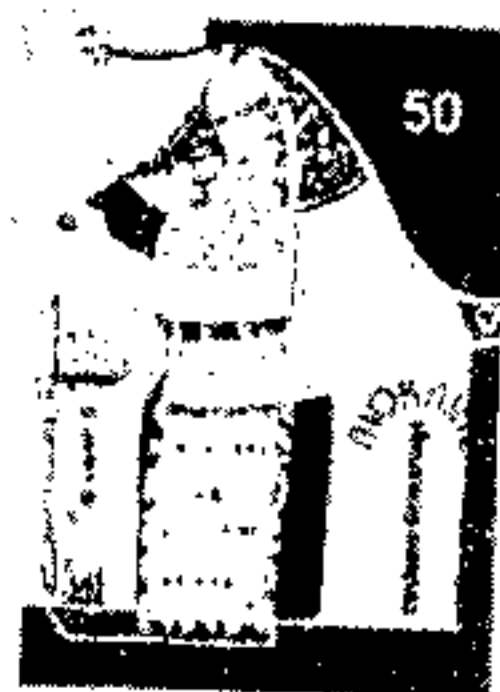
برای جهانگردانی که وقت و نیروی جسمی کافی دارند، بهترین راه رسیدن به این پارک راهپیمایی است. در طول جاده کاتماندو به مرز تبت، از طریق جیری، جایی که جاده اسفالت به پایان می رسد، از لاموسانگو تا کالاپاتار حدود ۲۵ تا ۳۰ روز راهپیمایی لازم است.

پس از پشت سر گذاشتن جیری، مسافر از قله شش رشته کوه عبور می کند که پس از هر صعود به دره های گرمسیری آنها فرود می آید، که در هر یک از آنها با پروانه های رنگارنگ، مارها و در فصل بارانهای موسمی، بازالوهای بی شمار برخورد می کند، سپس دوباره از میان جنگلها و بوته های غول پیکر گل صد تومانی، که در حدود ماه مارس گل می دهند، صعود را از سر می گیرد و به گردنه هایی می رسد که حدود ۳۲۰۰ متر ارتفاع دارند و قله برفپوش را بر فراز آنها می توان دید. راه از میان دهکده ها، خانه هایی با ایوانهای وسیع و مزین به پرچمهای کوچک دعا و نیایش، از کنار دیرهای کوچک بودایی با آن محرابهای تاریک و پر از عطر کره گاومیش، از حاشیه کشتزارهایی که سطح به سطح از یکدیگر پایین ترند، از روی پلهای خطرناکی که گذرگاه کاروانهای گاومیشان چالاک است، از میان درختان کاج و از لبه پرتگاههای سرگیجه آور عمیق می گذرد. پلی معلق، بر پرتگاهی به عمق ۶۰۰ متر، که در ته آن نهری خروشان جاری است، پشت شجاع ترین مردان را نیز به لرزه درمی آورد.

راهپیمایان می توانند در منازل روستاییان همان نواز گوتونگ و نیوار در دامنه ها خستگی در کنند و سهم غذاهای مطبوع برنج و سیب زمینی آنان شوند. پس از چندین روز راهپیمایی نخستین خانه های شریاها را می توان مشاهده کرد. این خانه ها از سنگ ساخته شده اند و پنجره های چوبی رنگارنگ و بام مسطح دارند و بر فرازشان پرچمهای کوچک دعا با نوارهایی که در باد پیچ و تاب می خورند برافراشته است.

دنیای شریاها

قلب خانه شریا آشپزخانه است با کتریهای صیقل خورده، ساهیتابه های مسین و آتش همیشه فروزان. مهمانان را به شرکت در زندگی خانواده دعوت می کنند و لیوانی از «چنگ»، نوشابه ای قوی که از برنج به دست می آید به آنان تعارف می کنند. در بسیاری از خانه ها که رستورانهای کوچکی نیز به شمار می روند، جهانگردان غربی می توانند غذاهای



می‌دانم که نمی‌توانید در این بررسی گاهشمار جالب از یک دوره فعالیت ۴۵ ساله به جزئیات بپردازید، اما با توجه به نقش تعیین‌کننده سازمان شما در زمینه آموزش و پرورش، به‌ویژه در نواحی روستایی، مایل بودم بر این نکته تأکید کنم.

ماریا النا گوئرای سانجز باتزکواریو (میکوآکان)، مکزیک

آموزش موسیقی چه می‌شود؟

در مرور سال ۱۹۵۳ در «۴۵ سال فعالیت یونسکو» (شماره آذر ۱۳۷۰) با عنوان «تعهد مشترک جهانی و محیط زیست، یادآوری تأسیس انجمن بین‌المللی آموزش موسیقی در بروکسل (ISME) را فراموش کرده‌اید.

شاید نوعی کم‌توجهی غیر عمد از سوی شما بوده است.

ژ. لومان
ریناک (فرانسه)

انجمن بین‌المللی آموزش موسیقی (ISME) در ۱۹۵۳ در یک کنفرانس بین‌المللی آموزش موسیقی که به ابتکار یونسکو و با شرکت معلمان موسیقی چهل کشور برپا شد، پا گرفت. هدف انجمن این است که آموزش موسیقی را بخشی جدایی‌ناپذیر از آموزش عمومی و زندگی اجتماعی سازد و آن را به عنوان یک حرفه تقویت کند. به دلیل کمبود جا فقط توانسته‌ایم مروری کوتاه برگستره وسیع فعالیت‌های یونسکو یا مربوط به یونسکو ارائه دهیم. امکان دارد که بررسی مفصلتری از این گاهشمار ۴۵ ساله به شکل کتاب چاپ شود.

شهروندان جهان

مایلم به عنوان خواننده وفادار پیام یونسکو، به خاطر سطح بالای مجله شما که هر ماه با اشتیاق آن را می‌خوانم، به شما تبریک بگویم.

من که در یک جهان کوچک چندتذادی زندگی می‌کنم که جزیره رئونیون (چه کسی می‌توانست نامی از این خاطره انگیزتر بیابد؟) آن را به وجود آورده است، به‌ویژه تنوع و فراوانی تصویرها، اطلاعات و عقایدی که کنارهم ارائه می‌کنید و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر را می‌ستایم.

امیدوارم به کار خود برای دانش و درک متقابل بیشترین مردمان ادامه دهید. سیلوی بورن
لا رَوَن دِ کابری (رئونیون)

گنج فرعون در پترا

من به عنوان سخنران گشتهای فرهنگی، پترا را به خوبی می‌شناسم و خوشحال شدم که در شماره بهمن ۱۳۷۰ «جمعیت» مقاله‌ای در مورد این محل باشکوه چاپ کردید.

اما، یادمانی که در عکس صفحه ۴۷ نشان داده شده اشتباه شناسایی شده است. برخلاف شرح عکس، این یادمان سنگ گورهرم نیست، بلکه خزانه فرعون و مهمترین و شاید زیباترین یادمان این محل است.

مونیک تیلو

زن نامرئی

در مقاله پردیتا هیوستون «زنان و طبیعت: پیوندی برای بقا» (در صفحه ۱۵ شماره فروردین ۱۳۷۱ «زنان و محیط زیست») از خواندن این مطلب که «از آغاز تاریخ کار زنان بی‌مزد بوده و

بنابراین بی‌ارزش، قلمداد شده است» شگفت زده شدم.

چه نظر آزاردهنده‌ای! برعکس، کار کاملاً بی‌مزد زنان، بخصوص در خانه، از ارزشی بی‌حد برخوردار است. چگونه کسی می‌تواند چنین جمله بی‌منطقی بگوید؟

ژ. سرون
سن - سیره (فرانسه)

اگر پردیتا هیوستون به راستی آنچه شما ادعا می‌کنید گفته است، خشم شما کاملاً بجاست. اما او چنین نگفته است. نظر او با نظر شما یکی است. در مقاله مورد بحث، هیوستون کسانی را مورد انتقاد قرار می‌دهد که کار بی‌مزد زنان را «موهبت طبیعت» می‌دانند و چون آن را بدون «ارزش» می‌دانند آن را به حساب نمی‌آورند. پیام، تمام شماره دی ۱۳۶۳ «زن نامرئی» خود را به بررسی عواملی اختصاص داده است که اهمیت نقش اقتصادی زنان را در جامعه دست‌کم می‌گیرند.

تصحیح

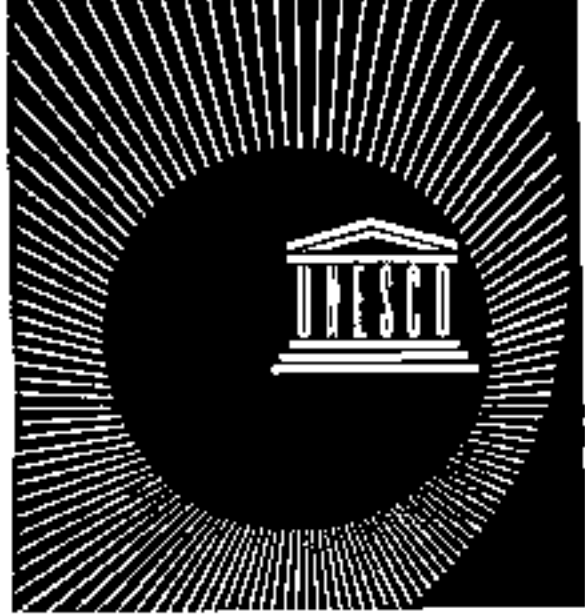
ضمن پوزش از خوانندگان، دو اشتباه ویرایشی مقاله آنیک ترگر «چیکانوها - دیوارنگارهای پیام‌آور» را، که در صفحه ۲۲ شماره اردیبهشت ۱۳۷۰ ما، «هنر در کوچه و بازار»، به چاپ رسید، تصحیح می‌کنیم. خط دوم دیالوگ آغاز مقاله «زیرادر لوس آنجلس شرقی هیچ موزه‌ای وجود ندارد» است، نه «زیرادر لوس آنجلس هیچ موزه‌ای وجود ندارد». عکس پایینی صفحه ۲۴ منظره‌ای را در چیکانوپارک، سان‌دیگو نشان می‌دهد، نه منظره‌ای در استرادا کورتس، لوس آنجلس شرقی.

آموزش و پرورش در مکزیک

در نخستین بخش از بررسی ۴۵ سال فعالیت یونسکو که در شماره آبان ۱۳۷۰ «کودکان در خطرند» به چاپ رسید، برخی پیشرفتهای مهم سال ۱۹۴۷ را از قلم انداخته‌اید.

در کنفرانس عمومی یونسکو در آن سال، مانوال گوال ویدال که بعد وزیر آموزش و پرورش مکزیک شد، نخستین فردی بود که پیشنهاد یک پروژه آموزش و پرورش ابتدایی را ارائه کرد. این پروژه در جلسه عمومی تصویب شد و در بخشی از ایالت نیاریت مکزیک به اجرا درآمد. در همین زمان، آزمایشی با همین خطوط کلی در منطقه ماریبال در هائیتی انجام شد.

شرح مفصلی از تجربه مکزیک در کتاب Santiago Ixcuintia نوشته ماریو آگیلرا دورانتس و ایزیدور کاستیلو که در ۱۹۷۰ در مکزیکوسیتی چاپ شد، آمده است. این کتاب منبع اطلاعات سودمندی برای آموزگاران مکزیک و کشورهای دیگر است.



فعالیت‌های یونسکو میراث جهانی

مختلف صعود را آغاز کنند. در همه جا چادرها و استراحتگاهها و نیز، متأسفانه، انبوه آشغالهایی که گروههای پیشین زحمت بردن آنها را به خود راه نداده‌اند، دیده می‌شود. فدراسیونها و باشگاههایی که کوهنوردان به آنها وابسته‌اند باید طرحی برای پاکیزه نگهداشتن محل اطراق اعضای خود تدارک ببینند. قرار است محدوده پارک را تقریباً به ۳۹۰۰ کیلومتر مربع افزایش دهند و دولت چین پیشنهاد کرده است که قرقهای مجاور را در طرف تبت به آن بپیوند و مساحت پارک را به ۱۰۴۰۰ کیلومتر مربع برساند، که بدین ترتیب یکی از بزرگترین مناطق حفاظت شده جهان ایجاد خواهد شد.

حفاظت از این محل اکنون به دلیل خطرات جدی که محیط زیست را تهدید می‌کند وظیفه‌ای است مبرم. از ۱۹۵۰ تاکنون توریسم بر منابع جنگلی اثری مخرب داشته است. به خاطر رشد افسار گسیخته تقاضای هیزم، پهنه‌های وسیعی از جنگلها ناپدید شده‌اند. هتلها و خانه‌های متعددی در طول جاده‌های کوهستانی ساخته شده و گروههای کوهنوردی به سازمانهای پیچیده‌ای مبدل شده‌اند که صدها باربر و در برخی موارد، اردوگاهها را برای مدت چندین ماه در اختیار می‌گیرند و برای صعود منتظر هوای مساعد می‌مانند. خرابی و به هم ریختگی این محل اکنون به مناطق دیگری چون جلگه مرتفع آرون در نزدیکی سولوکومبو، که پیش از آن کم و بیش دست نخورده بود سرایت کرده است؛ درختان این جلگه را اکنون می‌اندازند و می‌سوزانند و زمین را برای تهیه هیزم یا ایجاد زمین کشاورزی از درخت پاک می‌کنند.

تاکنون اقداماتی صورت گرفته است تا مردم را به استفاده از سوختهای فسیلی تشویق و گروههای کوهنوردی را به حمل سوخت لازم خود (به صورت نفت یا گاز) موظف کنند. دو نیروگاه برقابی نیز ساخته شده است، یکی برای نامچه بازار و دیگری برای دیر تیانگبوچه.

یونسکو، با گنجاندن این منطقه استثنایی در فهرست میراث جهانی سهم خود را در محافظت از آن ادا کرده است، اما تردیدی نیست که برای اجرای پروژه‌های جنگلکاری به مقیاس وسیع و رفع نیازهای اهالی به انرژی کمکهایی مالی بیشتری از طرف کشورهای پیشرفته لازم است، چرا که مردم این کشورها بیش از دیگران از این پارک استفاده می‌کنند. فقط اقدام جدی و هماهنگ اجازه خواهد داد که مردم، گیاهان و جانوران طی نسلهای آینده در این دامنه‌های باشکوه به حیات خود ادامه دهند.



خرس سیاه هیمالایا

دیر تیانگبوچه در زمینه‌ای چشم‌نواز در میان کوههای بلند برفپوش، بر قله‌ای پوشیده از درختان، که اکنون به سرعت رو به نابودی‌اند، سر برافراشته است. مدتی پیش این دیر بر اثر آتش‌سوزی سخت آسیب دید اما اکنون در دست ترمیم و بازسازی است. با دیدن آشپزخانه‌های پر از دیگهای بزرگ و خیکهایی که برای آماده کردن آرد جو برشته - معروف به تسامپا - به کار می‌رود و جای شوری که با کره مخلوط شده و نوشابه‌ای مقوی برای از راه رسیدگان است. این احساس به انسان دست می‌دهد که گویی به اعماق قرون وسطا بازگشته است.

در فراسوی دیر، جاده کوهستانی پیوسته اوج می‌گیرد. اینجا دیگر درختی نمی‌روید. به مسافران توصیه می‌شود که در پریچه، در ارتفاع ۴۳۰۰ متری، یا در لوبوچه توقف کنند تا آثار ناراحتیهای ناشی از ارتفاع زیاد زایل شود. پس از دو روز پیاده‌روی در پهنه‌های وسیعی از یخرفته‌ها، می‌توان صعود به ارتفاع ۵۵۴۵ متری کالاپاتار را آغاز کرد؛ از این نقطه، در حوالی غروب می‌توان قله طلایی ساگاماتا را مشاهده کرد. ماکالو، پنجمین کوه بلند جهان را نیز می‌توان در کنار قنداق عظیم برفی که لوتسه و نسوتسه را به یکدیگر متصل می‌کند دید؛ این دو قله اخیر هنوز کاملاً و به تمامی کشف نشده‌اند.

وظیفه‌ای مبرم

کار روز بعد عبور از یخچال کومبو است که با انبوه قطعات یخی پوشیده شده است که اشکال خارق‌العاده‌ای به خود گرفته و در زیر آفتاب همچون هزاران قطعه الماس می‌درخشند؛ راه‌پیمایی تا رسیدن به پناهگاه اصلی گروههایی که قصد صعود به ساگاماتا را دارند ادامه دارد. گاهی چهار یا پنج گروه از کوهنوردان منتظر هوای مساعدند تا از راههای

دلخواه خود را انتخاب کنند: شیرینی، نان عسلی، حبوبات و سیب خشک شده.

در جامعه شرپا روابط برون همسری حاکم است. این جامعه به سلسله مراتبی منقسم شده است که مراتب بالا از آن اعقاب بنیان دهکده‌هاست؛ و آهنگران، زنیل بافان و قصابان در رده‌های پایین‌تر قرار دارند. اما گشودن مرزهای نپال به روی جهان خارج و بستن مرزهای تبت توسط جمهوری خلق چین در ۱۹۵۱ در سازمان جامعه شرپا تغییرات پر دامنه‌ای ایجاد کرد. امروز دیگر امری عادی شده است که بازرگانان ثروتمندتر به هنگ‌کنگ و بانکوک سفر کنند و منسوجات و وسایل الکترونیکی به همراه بیاورند. در مغازه‌های «نامچه بازار»، مرکز منطقه شرپاها، حتی می‌توان «تی شرتهای مارادونا» را نیز خرید.

شرپاها، که به نظر نمی‌رسد در سده‌های نخست اقامتشان در نپال چندان اهل مذهب بوده باشند، اکنون اعتقاد شدیدتری به آیین بودا نشان می‌دهند و شاید این ناشی از تأثیر مبلغان تبتی بوده باشد. جامعه کنونی شرپا در حفظ و نگهداری دیرهای مشهور تسمه و تیانگبوچه سهم مهمی دارند.

در حیات این دیرها جشنواره‌های سالانه مانی ریمدو در روز روشن یا در روشنائی قرص کامل ماه باشکوه تمام برگزار می‌شود. راهبان در جامه‌های ابریشمین ماسکهایی به چهره می‌زنند که تجسم دیوان یا جانوران اند و پیروزی آیین بودا بر نیروهای اهریمنی را نشان می‌دهند و به آهنگ فلوتها، که از استخوان قلم پای انسان ساخته می‌شود، طبلها و شیپورهای بسیار بزرگ مسین می‌رقصند. این جشنواره‌ها فرصتی است که مردم سراسر روستاهای اطراف را گرد می‌آورد، دوستان از یکدیگر دید و بازدید می‌کنند و قرار ازدواج می‌گذارند.

فهرست کتب و نشریات قابل فروش مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران

با مراجعه مستقیم و یا با پرداخت بهای نشریات مورد نظر به حساب جاری شماره ۲۹۲۳۶ بانک ملی شعبه دانشگاه تهران، به نام کمیسیون ملی یونسکو در ایران و ارسال اصل رسید بانکی با ذکر نام و نشانی خود در پشت آن می توان نشریات مورد نظر را تهیه کرد. هزینه پست سفارشی کتابهای مورد درخواست در جدول زیر مشخص شده است و هزینه ارسال مجله از طریق پست سفارشی تا دو شماره ۵۰۰ ریال، تا ده شماره ۹۰۰ ریال و از ده شماره به بالا ۱۲۰۰ ریال است، که می شود همراه با بهای نشریات مورد درخواست پرداخت کرد. (لطفاً نام و آدرس خود را با خط خوانا و کامل مرقوم فرمایید).

شماره مجله	عنوان مجله	فی
۲۶۶-۷	فراگیری	۱۰۰۰
۲۶۸	حاملان معرفت	۵۰۰
۲۶۹	تلفیزيون	۵۰۰
۲۷۰	آرمان دموکراسی	۵۰۰
۲۷۱	رقابتهای ورزشی	۵۰۰
۲۷۲	از اینجا تا بی نهایت	۵۰۰
۲۷۳	خشونت	۵۰۰
۲۷۴	روانکاو، من پنهان	۵۰۰
۲۷۶	آب مایه زندگی	۵۰۰
۲۷۷	اقلیتها	۸۰۰
شماره	فصلنامه طبیعت و منابع	فی
۱	کیفیت آب و دسترسی به آن	۵۰۰
۲	فاجعه های طبیعی تاجه حد طبیعی هستند	۵۰۰
۳	توسعه پایدار برای همه	۵۰۰

شماره مجله	عنوان مجله	فی
۱۸۵	مهاجرت بین دو فرهنگ	۳۵۰
۱۸۷	ویکتور هوگو	۳۵۰
۱۹۷	ملتهای کوچک فرهنگهای بزرگ	۳۵۰
۲۰۰	همیاری	۳۵۰
۲۱۶	برندگان جایزه نوبل	۳۵۰
۲۱۷	هزاره کیف	۳۵۰
۲۱۸	تحول چاپ	۳۵۰
۲۱۹	میراث فرهنگی	۳۵۰
۲۲۰	مصر فراعنه	۳۵۰
۲۲۱	نبوغ علمی چینیان	۳۵۰
۲۲۲	دهه توسعه جهانی	۳۵۰
۲۲۳	استرالیا	۳۵۰
۲۲۴	جنگل شکننده	۳۵۰
۲۲۵	هند	۳۵۰
۲۲۶	پیوند ابریشمین	۳۵۰
۲۲۷	کاموش - پرتقال	۳۵۰
۲۲۸	دستوشتهای نوین	۳۵۰
۲۳۰	خانواده	۳۵۰
۲۳۲	حماسه های بزرگ	۳۵۰
۲۳۳	مینا	۳۵۰
۲۳۴	ریاضیات	۳۵۰
۲۳۵	جشنها و جشنواره ها	۳۵۰
۲۳۶	اسرار پول	۳۵۰
۲۳۷	هنر مهمان نوازی	۳۵۰
۲۳۸	در جستجوی گذشته	۵۰۰
۲۴۸	تنش در شهرها	۳۵۰
۲۴۹	آرمانشهر - در جستجوی ناممکن	۳۵۰
۲۵۱	مفهوم زمان	۳۵۰
۲۵۲	انسان و بازی	۳۵۰
۲۵۳	نقشه ها و نقشه بردارها	۳۵۰
۲۵۴	راز نبوغ	۳۵۰
۲۵۵-۶	راز و رمز دریا	۷۰۰
۲۵۷	کودکان در خطرند	۳۵۰
۲۵۸	نمهد مشترک جهانی	۳۵۰
۲۵۹	آندلس میعادگاه سه دنیا	۳۵۰
۲۶۰	جمعیت جهان	۳۵۰
۲۶۱	آبارتاید	۳۵۰
۲۶۲	زنان و محیط زیست	۳۵۰
۲۶۳	هنر در کوچه و بازار	۳۵۰
۲۶۴	نگاهی تازه به کشف آمریکا	۳۵۰

عنوان کتاب	بهاء	هزینه پستی	جمع
حافظ	۱۴۰۰۰۰	۲۸۰۰	۱۴۲۸۰۰
سخن اهل دل	۷۰۰۰	۳۵۰	۷۳۵۰
آموزش بین المللی محیط زیست	۱۲۰۰	۳۵۰	۱۵۵۰
پژوهشنامه زنان و خانواده	۱۲۰۰	۳۵۰	۱۵۵۰
کتابها و اسناد آموزشی یونسکو	۳۰۰۰	۳۵۰	۳۳۵۰
سی نقش	۹۰۰۰	۳۵۰	۹۳۵۰
اگر گنتی دارم چه کار می کنم	۷۰۰	۱۵۰	۸۵۰
بقا در قرن بیست و یکم	۸۵۰	۱۵۰	۱۰۰۰
شرکتهای فراملیتی	۳۰۰۰	۳۵۰	۳۳۵۰

حق اشتراک نشریات ادواری

اشتراک سالانه	ماهنامه پیام	فصلنامه طبیعت و منابع
	۱۲ شماره در سال	۴ شماره در سال
تک شماره	۸۰۰ ریال	۷۵۰ ریال
داخلی	۱۰۰۰۰	۳۰۰۰
کشورهای همجوار	۱۹۳۰۰	
کشورهای اروپایی و هند	۲۲۲۰۰	
کشورهای قاره آمریکا و خاور دور	۲۵۰۰۰	

سه دلیل خوب برای هدیه کردن حق اشتراک مجله پیام یونسکو به دوستان:



پیام یونسکو تنها مجله فرهنگی بین‌المللی است
که به ۳۵ زبان منتشر می‌شود و صدها هزار نفر
در ۱۲۰ کشور جهان آن را می‌خوانند.

فرهنگها و دانشهای
فوق‌العاده گوناگون جهان

هرماه در این مجله مطرح می‌شود.

پیام یونسکو خوانندگان را با رسالت یونسکو مبنی بر گسترش و تقویت
«احترام جهانی به عدالت، حاکمیت قانون، حقوق بشر، آزادیهای بنیادی و...»
صرفنظر از نوع نژاد، جنس، زبان یا مذهب» در ارتباط قرار می‌دهد.

ماهنامه پیام یونسکو

نشریه‌ای که به ۳۲ زبان و خط بریل
در جهان منتشر می‌شود.

بنابر توافق یونسکو (سازمان تربیتی، علمی و
فرهنگی ملل متحد) با کمیسیون ملی یونسکو
در ایران منتشر می‌گردد.

مدیر مسئول: دکتر اکبر زرگر

سرپرست کمیسیون ملی یونسکو در ایران

انتشار مقالات، تفاسیر، آرا و تصاویر این
مجله دال بر تأیید یا صحت کامل مطالب نیست

مدیر: محمد پارسی

ویراستار: مصطفی اسلامی

شرکت افست (حروفچینی)

شهناز نژادالحسینی، مرجان فرجاء (تصحیح)

ملی صادقی (تنظیم صفحات) اصغر نوری (امور چاپ)

آدرس دفتر مجله:

تهران، خیابان آیت الله طالقانی بین چهارراه
فرست و مفتاح، شماره ۳۷۱، کدپستی ۱۵۸۱۷
صندوق پستی ۴۴۹۸-۱۱۳۶۵ تلفن: ۸۸۴۴۴۸۳

هیئت تحریریه (یونسکو)

مدیر: بهجت النادی، سردبیر: عادل رفعت

مجله‌نویسی: زوی ملکین، مایکل فاینبرگ، فرانسوی: ان
ک، ندا الخازن، اسپانیایی: میگل لایارکا، آرمانی اوریس
اورینا انتخاب مطالب برای خط بریل در زبانهای انگلیسی،
فرانسوی، اسپانیایی و کره‌ای: ماری دومینیک بورژ
احمد هنری: ژرژ سرو، تصاویر: آرمان یلی، مطالعه و
ژوهرش: فرناندو اینسا مسئول اسناد: ویولت رینگلستان

آدرس دفتر مرکزی (پاریس)

31, rue Francois Bonvin, 75015 Paris, France

نام مسئولین نسخه‌هایی که

خارج از پاریس چاپ می‌شود

روسی: الکساندر ملنیکوف (مسکو)، هری: السید

محمود الشیخی (قاهره)، آلمانی: ورنر مرکلی (برن)

ایتالیایی: ماریو گیدوتی (رم)، هلندی: کلود موریر

آنتروپ: تامیل: م. محمد مصطفی (مدرس)، هندی: گنگه

راشاد ویمال (دهلی)، پرتغالی: بندیکو سیلوا (ریودوژانیرو)

روسی: مفرالگازر (استانبول)، اردو: ولی محمد زکی (کراچی)

کاتالان: خوان کاره‌راس ای مارتی (بارسلونا)

مالزیایی: سیدین احمد اسحاق (کوالالامپور)، کره‌ای: پی

یونگ اوک (سئول)، سواحلی: لئونارد ج. شیمبا (دارالسلام)

روسا: حبیب‌الحسن (سوگوتو)، بلغاری: دراگو میر پتروف

صوفیه: یونانی: سولی کوستوپولوس (آتن)، سینه‌های:

نویل پیدایگاما (کولومبو)، فنلاندی: ماریتا اوکسانن

هلندی: باسک: خوسه آگایا (دوناستیا)، قای: دو انگلیس

سورینتاپ (بانکوک)، ویتنامی: دو لونگ (هانوی)،

شستو: غنی خاوری (کابل)، چینی: شن گوفن (پکن)

نگالی: عبدالله: م. شرف‌الدین (داکا)، اسلوانی: الکساندرا

کوردووز (لیوبلیانا)، اوکراینی: ویکتور استلمخ (کیف)

گالیسی: خاویر سنین فرناندس (سانتیاگو د کومپوستلا)

ملل مقالات و چاپ عکسهایی که استفاده از آنها محفوظ

علام نشده باشد با ذکر عبارت «نقل از ماهنامه پیام یونسکو»

شماره آن آزاد است. مقالات پذیرفته‌نشده بازگردانده

می‌شوند. مقالات بیان‌کننده اندیشه نویسندگان هستند و

زماما منعکس‌کننده نظریات یونسکو و سردبیر مجله

نمی‌باشند. زیرنویس عکسها و عنوان مقالات توسط

هیئت تحریریه تعیین می‌شود. مرزبندی نقشه‌های چاپ

ده در مجله نظر رسمی یونسکو و سازمان ملل نیست.

پیام یونسکو به صورت میکروفیلم و میکروفیش نیز منتشر

می‌شود. علاقه‌مندان با آدرسهای زیر مکاتبه کنند:

(1) Unesco, 7 Place de Fontenoy, 75700 Paris, (2)
University Microfilms (Xerox), Ann Arbor, Michigan
48100, U.S.A.

